

به نام او که سرآغاز و پایان همه چیز است.

فرهنگ جیبی واژگان لری بختیاری

مؤلف: محمدرضا کرم نیا

ویراستار: حشمت کاکا

فہرست

4..... مقدمہ:

5..... فصل اول:

5..... پیش درآمد

6..... زبان:

6..... زبان فارسی:

6..... کوشش:

7..... لہجہ:

7..... ریشہ زبان لری:

8..... کسترہ زبان لری:

9..... قواعد و دستور کوش لری بختیاری

10..... جدول تلفظ برخی آواہ و حروف

12..... فصل دوم:

12..... واژگان

13..... آ

28..... ب

36..... پ

42..... ت

52..... ث

52..... ج

56..... چ

60..... ح

62..... خ

65..... د

71..... ذ

71..... ر

124..... رباع

124..... پانچ

مقدمه:

گر آگاهی از دوره باستان شوی خود بر این گفته به باستان
زبان مایه را زندگی بر از زندگی میوه زندگی
چرا شد زبان نیکان زدست ز آزادی دیده باید بست
زبان کربون شد ز بختاکی کشد کار خویشان به بیجاکی
زبان است پیوند هم کشوران درود خدا بر زبان پروان
چو تازی زبان کرم با زار شد زبان نیکان ما خوار شد

به عنوان مقدمه، به نکاتی چند در مورد این اثر می پردازیم. در این کتاب هر جا واژگانی از زبان های دیگر به زبان لری وارد شده اند به خاستگاه زبانی آن واژگان اشاره نموده ایم. کلماتی که عیناً فارسی هستند و در لری نیز همان کلمات بدون هیچ تغییری به کار می روند را نیاورده و حذف کرده ایم. مثلاً روز- روز اما کلماتی که معنی، کاربرد یا تلفظ متفاوتی با تلفظ فارسی خود دارند را نگهداشته ایم مثلاً پول- پیل. همچنین کلماتی که تصور می شود منحصر به زبان لری هستند را نگهداشته ایم؛ هر چند ممکن است این واژگان در زبان های دیگر یا مناطق مجاور مثلاً مناطق کردنشین نیز به کار روند و ادعا شود واژگان یاد شده متعلق به زبان آنهاست.

در برخی موارد، ممکن است واژه ای فارسی خیلی نزدیک به واژه لری مورد نظر ما وجود داشته باشد و تصور ما این است که این واژه لری، احتمالاً همان واژه فارسی است که بنا به دلایلی مانند مرور زمان یا تفاوت لهجه و... تغییر یافته است. این واژگان فارسی معادل را نیز در جلوی واژه لری مربوطه آورده ایم. پیش از صرف افعال، به مصدرهای لری هم اشاره کرده ایم. تلاش نموده ایم که ترجمه واژگان حتماً به زبان فارسی معیار باشد نه زبان محاوره ای. توضیحات هر لغت یا اصطلاح را به ساده ترین و کوتاه ترین حد ممکن رسانده ایم که اثر در حد واژه نامه باقی بماند. یک جدول تعریف آواها در ابتدای کار و آواشناسی¹ تمامی واژگان را نیز در جلوی آنها آورده ایم که اگر خواننده ای با گویش لری آشنا نباشد تلفظ درست را متوجه شود.

¹ - Phonetic

فصل اول:

پیش درآمد

زبان:

زبان یک نظام گسترده ارتباطی و مجموعه‌ای از نشانه‌های قراردادی است که برای انتقال پیام بین انسان‌ها استفاده می‌شود. مهم‌ترین کارکردهای زبان عبارت است از ایجاد تفاهم و ارتباط، بیان عقیده، مبادله اطلاعات، اندیشیدن، سخن گفتن و فرهنگ سازی است. فرهنگ از طریق زبان ساخته می‌شود و به نسل‌های آینده منتقل می‌گردد. از بین رفتن یک زبان و گویش‌ها و لهجه‌های زیرمجموعه آن، سبب نابودی تاریخ و فرهنگ یک قوم و ملت می‌شود و حفظ اینها، بر اتحاد بین اقوام و نژادهای کشور می‌افزاید. از این رو بسیار ضروری است که نسل کنونی، زبان خود را تقویت نموده و این سرمایه بزرگ را به نوباوگان و نسل‌های بعد منتقل سازد.

زبان فارسی:

اکثریت مردم ایران، افغانستان، تاجکستان و قسمتی از هند و ترکمنستان، قفقاز و میان رودان به فارسی سخن می‌گویند. قدیمی‌ترین زبان‌های ایران را می‌توان زبان مادری، اوستایی، باستان، پهلوی، سغدی و پارسی دری دانست. زبان فارسی شاخه‌ای از زبان‌های هند و ایرانی است که آنها نیز از زبان‌های هند و اروپایی ریشه گرفته‌اند. شاخه‌های هند و ایرانی به دو شاخه هندی و ایرانی تقسیم می‌شود و شاخه ایرانی آن نیز به چندین گویش تقسیم می‌گردد که یکی از آنها فارسی است. زبان فارسی سه دوره باستانی، میانه و نو دارد. فارسی امروز ما فارسی نو است که دارای لهجه‌های فراوانی است.

گویش:

به گروهی از مردم که به زبان مشترک سخن می‌گویند و جملگی در یک یا چند منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند جامعه زبانی و به زبانی که در منطقه جغرافیایی خاص از یک کشور رایج است گویش می‌گویند. یعنی می‌توان گویش را با زبان محلی مترادف دانست. نزدیک به چهل گویش در کشور ایران وجود دارد که هر کدام قواعد خاص خود را دارند. گویش ممکن است وابسته به مکان، طبقه اجتماعی یا دوره تاریخی خاصی باشد. البته گویش معیار هم وجود دارد که در آموزش خواندن و نوشتن به کار می‌رود.

لهجه:

لهجه، زیرمجموعه ای از گویش است. مثلاً گویش فارسی دارای لهجه هایی مثل اصفهانی، شیرازی، یزدی و ... است. افراد با گویش های متفاوت قادر به فهم زبان یکدیگر نیستند اما دو فرد با لهجه های متفاوت، می توانند زبان یکدیگر را متوجه شوند. گویش ها بیشتر تفاوت های دستوری، آوایی و واژگانی دارند اما لهجه ها فقط تفاوت های واژگانی و آوایی دارند. گویش ها از یک زبان مادر ریشه گرفته اما دارای تفاوت های دستوری، آوایی و واژگانی هستند. مثلاً گویش های کردی، بلوچی، مازندرانی، گیلکی و ... همگی زیرمجموعه زبان ایرانی هستند ولی زبان ترکی، زبان مستقلی است که ریشه آن آلتایی است. زبان عربی نیز ریشه سامی دارد و با زبان ایرانی کاملاً متفاوت است.

ریشه زبان لری:

برخی زبان شناسان، لری را یک زبان مستقل و برخی آن را زنجیره گویشی از گویش های ایرانی بین گونه های فارسی و کردی دانسته اند. ریشه زبان های ایرانی از جمله لری و بختیاری به پارسی میانه و از طریق فارسی میانه به پارسی باستان برمی گردد. بر پایه گمانی دیگر، از میان تمام اقوام آریایی، لرها از نظر سازمان زبانی رابطه تنگاتنگی با کردی زبانان و فارسی زبانان دارند. نداشتن رسم الخط مشخص، مکتوب نکردن آثار ادبی لری و فارسی صحبت کردن نسل جدید مردمان لرتبار در سال های اخیر و دوری از زبان های بومی، از عوامل تهدید و تضعیف کننده ادامه حیات زبان لری هستند هر چند که در دوره مشروطه و پس از آن شاعران بختیاری زبانی مانند ملازلفعلی بختیاری و داراب افسر بختیاری به صورت ویژه به سرودن اشعار خود به گویش بختیاری پرداخته اند و آثارشان نیز به چاپ رسیده است.

برخی افراد از جمله دهخدا، بر پایه گمان، گویش لری را با زبان های کردی تبار مربوط دانسته اند. راولینسون در سفرنامه اش می نویسد: "به نظر می رسد زبان لری از پارسی باستان مشتق شده که همزمان با زبان پهلوی به صورت جداگانه با آن تکلم می شده است". دکتر خانلری گویش های لری و بختیاری را نزدیک به زبان کردی می داند و می گوید "در کوهستان بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس ایل های بختیاری و ممسنی و بویراحمدی به گویش هایی سخن می گویند که با کردی خویشاوندی دارد اما با هیچ یک از شعبه های آن کاملاً یکسان نیست" [1]

برخی بر این گمان هستند که از میان تمام اقوام آریایی، لرها از نظر سازمان زبانی رابطه تنگاتنگی با کردی و فارسی زبانان دارند. کهن ترین مدارک در باره ی زبان مردم زاگرس میانی، کتیبه ها و لوح های ایلامی از جمله کتیبه های

"اشکفت سلمان" و "کول فره" در حاشیه دشت ایذه است که در مناطق بختیاری نشین شناسایی شده اند. ایلامی ها در حدود 4000 سال پیش از میلاد مسیح، در سرزمین بختیاری امروزی حکومت می کردند. در حدود 700 سال پیش از میلاد، هخامنشیان بر آنان غلبه نمودند و شهر "آنزان" (یا انشان) را گرفته و پایتخت حکومت خود قرار دادند. با روی کار آمدن حکومت اشکانی، منطقه بختیاری، الیمائید، در حکومت ساسانیان دوباره پارس و از عصر صفویه به بعد، بختیاری نام گرفت. زبان و خط رایج در "آنزان"، ایالت شرقی دولت ایلام که بخش وسیعی از سرزمین بختیاری امروزی را نیز در بر می گرفت ایلامی - آنزانی بود که از سومری ها گرفته بودند و دارای سیصد علامت بود [2]

با پیوستن تمدن ایلامی به هخامنشیان، زبان این قوم آریایی نیز در خوزستان و زاگرس میانی رایج شد. هر چند در برخورد فرهنگی و زبانی، زبان قوم غالب بر زبان قوم مغلوب غالب شد اما اثر گذاری متقابل سبب گردید که عناصر فرهنگی و زبانی هر دو قوم در زبان و فرهنگشان اشاعه پیدا کند تا جایی که پادشاهان هخامنشی از زبان و خط ایلامی در نوشتن کتیبه ها، اسناد و نامه ها و از نخبگان و معماران ایلامی در ساختن بناها و کشورداری سود ببرند. ایلامی ها در دوره هخامنشیان، هویت فرهنگی و زبانی خود را حفظ کردند به گونه ای که این هویت فرهنگی و نژادی موسوم به "الیمائی" تا دوره اشکانی در شمال شرق خوزستان و ایذه و مسجدسلیمان استمرار یافت. با وجود گذشت دو هزار سال، واژگان زبان ایلامی که در کتیبه های زبان پارسی باستان دوره داریوش هخامنشی دیده می شوند هنوز هم در گویش بختیاری مورد استفاده قرار می گیرند. مثلاً "هیدم"، "او"، "زورانی کُتم" که به ترتیب به معنی "هستم"، "آب" و "ستم نمی کنم" هستند.

گستره زبان لری:

لرستان یعنی سکونتگاه مردم لر، گستره جغرافیایی از دشت های غرب خانیقین و مندلی در عراق تا دشت ارژن در استان فارس در ایران و از شمال از استان همدان، تا سواحل خلیج فارس را شامل می شود و پراکندگی گویش وران لر از زاگرس میانی تا کناره های خلیج فارس و در غرب تا حدود میان رودان است که بیشترین جمعیت آنان در استان های لرستان، چهار محال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد و خوزستان است هر چند شمار قابل ملاحظه ای نیز در مناطقی از جنوب استان ایلام، غرب استان فارس و اصفهان و استان بوشهر ساکن هستند. البته به دلیل مسائل سیاسی به ویژه در زمان رضاخان، تعدادی نیز به استان های قزوین، قم، کرمان و خراسان تبعید شده اند [3].

گذشت زمان، گسیختگی زبانی، فرهنگی و اجتماعی ناشی از فراز و نشیب ها، مهاجرت اقوام مختلف به منطقه، تسلط مقطعی فرهنگ ها و زبان های غیر ایرانی، پذیرش اسلام، همسایگی و تماس با گروه های زبانی دیگر و ... سبب گردیده

است برخی از واژه های زبان پهلوی منسوخ یا دگرگون شود و نیز واژه ها و عبارات فراوانی از زبان های دیگر وارد این گویش شود. مثلاً پس از غلبه یونانیان بر مناطق لرنشین، فرهنگ و زبان یونانی - هلنی نیز بر فرهنگ و زبان ساکنان این مناطق تأثیر گذاشت ولی از دوره هخامنشی به بعد، زبان و گویش غالب، پارسی بوده است و شواهد زیادی وجود دارد که گویش فعلی بختیاری ها، ادامه زبان پهلوی رایج در دوره اشکانی و ساسانی است. "نزدیکی لهجه شیرین بختیاری با زبان پهلوی به قدری است که ... می توان گفت گویش بختیاری از زبان پهلوی به یادگار مانده است" [4] و "گویش بختیاری در حقیقت همان زبان پهلوی عهد ساسانیان است" [5].

قواعد دستور گویش لری بختیاری

برای اینکه خوانندگان به راحتی از این اثر استفاده نمایند در اینجا به اختصار و بطور ساده، به برخی قواعد و نکات دستوری و تفاوت ها یا شباهت های گویش لری بختیاری در مقایسه با زبان معیار فارسی اشاره می کنیم. در گویش لری بختیاری، مانند زبان فارسی هر فعل دارای سه صیغه مفرد و سه صیغه جمع است. شناسه های -م، ای، Ø، ایم، اید و اند فارسی، در لری بختیاری به ترتیب به -م، ای، Ø، ایم، این و -ن تبدیل می شوند. همچنین حرف "ش" در بسیاری موارد به صورت "س" تلفظ می شود. مثلاً "شاه" به صورت "ساه" تلفظ می شود. حرف "ز" نیز در برخی موارد به صورت "س" تلفظ می شود. مثلاً "می سوزم" به صورت "می سوسم". حرف "خ" گاهی به صورت "ح" تلفظ می شود. مثلاً "خالو" می شود "حالو".

در این گویش "می" در مضارع اخباری به صورت "ا" و اعراب حرف آخر بن فعل، که در فارسی -است در اینجا به - تبدیل می شود. مثلاً "می خورم" تبدیل می شود به "خورم". علامت جمع در اینجا عبارت است از "گل" یا "یل" با تفضیم حرف لام. مثلاً "بچه ها" می شود "بچه یل" یا "بزها" می شود "بزگل".

جدول تلفظ برخی آواها و حروف

نماد	نام	تلفظ آوا	توضیح
V	واو فارسی		این حرف از موضع لب‌ها صادر شده طوری که دندان‌های جلویی بالا بر روی لب پایین قرار می‌گیرد. مانند کلمه "وحید" یا "وُری" به معنی "برخیز".
W	واو عربی		برای تلفظ واو عربی در تلاوت قرآن یا الحان عربی بدون دخالت دندان‌ها، لب‌ها کاملاً به صورت غنچه و گرد در می‌آیند؛ مثلاً در کلمه "أَفْتُوْهُ" به معنی "آفتاب" یا "خاوسیدن" به معنی "خوایدن".
U	ضمّه ُ	اُ کوتاه	مصوّت ضمّه مثلاً در واژه "إِخُنْ" به معنی "می‌خواهند".
U:	واو مدّی	او بلند	مصوّت واو مدّی مثلاً در واژه "أُولَا" به معنی "آنطرف".
U~	ضمّه متوسّط		تلفظ ضمّه متوسّط، چیزی بین مصوّت کوتاه (U) مثلاً در "صُبْح" و مصوّت بلند "او" (U:) مثلاً در "شور" است. میزان جمع شدگی و غنچه شدن لب‌ها در تلفظ ُ کم، در "او" خیلی زیاد ولی در مصوّت متوسّط، چیزی بین این دو حالت است و لب‌ها رو به جلو غنچه می‌شوند. مثلاً در کلمه "سور" به معنی "سرخ" که نه سُر تلفظ می‌شود نه "سور" یا در واژه "تول" به معنی "پیشانی" که چیزی بین تُل و تُول است.
I	ای کوتاه		لب‌ها و دهان کمتر از یای مدّی باز می‌شوند. مثلاً "ی" در شیر (شیر سلطان جنگل) در واژه "بُردشیر"، مثل شیر فارسی، کشیده تلفظ نمی‌شود.
i:	یای مدّی	ای بلند	یای مدّی مثلاً در واژه "این".
E	کسره معمولی ِ	اِ	مصوّت کسره معمولی در فارسی و عربی مثلاً در کلمه "ابراهیم".
e~	کسره کوتاه		در اینجا باز شدن لب‌ها و دهان کمتر از کسره معمولی است و هوای محبوس در فضای دهان، به ناگاه از حلق به سوی لب‌ها می‌آید. مثلاً "ب" در واژه "برار" به صورت "ب" مکسور فارسی و عربی نیست بلکه کسره کوتاه است یا واژه "سلپ" به معنی "تفاله" که به صورت سلپ تلفظ نمی‌شود.
A	اَ	آ	مصوّت فتحه مثلاً در واژه "سبز".
a:	آ	آ	مصوّت "آی" کلاه دار فارسی مثلاً در واژه "آو".
a.	عَ	عَ	ترکیب مصوّت فتحه و صامت عین مثلاً "بع" در واژه "بعده".

r:	ر	رَ	تفخیم از نظر لغوی به معنای "چاق کردن" و در تجوید و تلفظ یعنی تغلیظ، درشتی صدای خروجی از دستگاه تکلم. تفخیم حالتی است در تلفظ حرف که گویا دهان از صدای آن پر می شود و دهان، عمودی است و حرف به صورت پرحجم ادا می شود. "ر" تفخیم شده، درشت و پرحجم ادا می شود و تا حدودی حالت تکریر دارد مثلاً در واژه "برین" به معنی "بروید".
r	ر	ر	ترقیق از نظر لغوی به معنای "سبک کردن و از غلظت چیزی کاستن" و در تجوید یعنی رقیق و نازک ادا کردن و کم حجم تلفظ نمودن حرف. در هنگام ترقیق، دهان افقی می شود. "ر" رقیق و نازک شده و کم حجم ادا می شود مثلاً در واژه "برنج".
Aw	وَ	أَوْ	ترکیب مصوت فته بعلاوه واو ساکن با تلفظ عربی مثلاً در واژه "امشَوْ" به معنی "امشب".
a:w	آو		ترکیب مصوت آی کشیده بعلاوه واو ساکن با تلفظ عربی مثلاً در واژه "آوره" به معنی "وسیله و ابزار".
ua:	أَآ	أُأ	ترکیب مصوت ضمّه بعلاوه آ کلاهدار فارسی. مثلاً در واژه "اِ گویا" به معنی "گویا".
n:	نون با غنه		حرف "ن" از خیشوم و به اصطلاح "نودماغی" تلفظ می شود. مثلاً در واژه "انگشت" به معنی "زغال".
لا	ل تفخیم شده	ل	"ل" تفخیم شده، درشت و پرحجم ادا می شود مثلاً در واژه "بلاز" به معنی "روشن" یا واژه "بلغور".
ل	ل ترقیق شده	ل	"ل" ترقیق شده، نازک و کم حجم ادا می شود مثلاً در واژه "اِ شهله" به معنی "می لنگد".
Ch	چ		صامت "چ" مثلاً در واژه "اَوْچ" به معنی "آنجا".
Sh	شین	ش	صامت "ش" مثلاً در واژه "هستی" به معنی "اجازه دادی".
Kh	خ		صامت "خ" مثلاً در واژه "اِ خَم" به معنی "می خواهم".
Zh	ژ	ژ	صامت "ژ" مثلاً در واژه "زه بی" به معنی "صمغ درخت گون".
Qh	قاف	ق	صامت "ق" مثلاً در واژه "قایم" به معنی "پنهان".
Gh	غین	غ	صامت "غ" مثلاً در واژه "غرَنو" به معنی "گرداب".

فصل دوم:

واژگان

واژه	تلفظ	واژه فارسی نزدیک	معنی
آ			
أ	U	-	او، آن
إِبرُم	Ebarum	-	می برم
إِبرَى	Ebari:	-	می بری
إِبرَه	Ebareh	-	می برد
إِبریم	Ebari:m	-	می بریم
إِبرین	Ebari:n	-	می برید
إِبرن	Ebaren	-	می برند
آبریز	A:bri:z	-	دنبه سرخ شده همراه با قارا و ترشی
إِبو (ابوئه)	Ebu (ebu:e)	-	می شود
إِندُم	Ebandum	-	می بندم
إِندی	Ebandi:	-	می بندی
إِندِه	Ebandeh	-	می بندد
إِندیم	Ebandi:m	-	می بندیم
إِندین	Ebandi:n	-	می بندید
إِندِن	Ebanden	-	می بندند
مصدر: بیزیدن	Bi:zi:dan	-	بیختن، الک کردن
إِیزُم	Ebi:zum	-	می بیزم (الک می کنم)
إِیزی	Ebi:zi:	-	می بیزی (الک می کنی)
إِیزِه	Ebi:zeh	-	می بیزد
إِیزیم	Ebi:zi:m	-	می بیزیم
إِیزین	Ebi:zi:n	-	می بیزید
إِیزِن	Ebi:zen	-	می بیزند
إِینُم	Ebi:num	-	می بینم
إِینی	Ebi:ni:	-	می بینی

می بیند	-	Ebi:neh	اِبینه
می بینیم	-	Ebi:ni:m	اِبینیم
می بینید	-	Ebi:ni:n	اِبینین
می بینند	-	Ebi:nen	اِبینن
مواظبت نمودن	پاییدن	Epa:hi:dan	مصدر: اِپاهیدن
مواظبت می کنم (می پایم)	-	Epa:hum	اِپاهُم
مواظبت می کنی	-	Epa:hi:	اِپاهی
مواظبت می کنند	-	Epa:hen	اِپاهن
مواظبت می کنیم	-	Epa:hi:m	اِپاهیم
مواظبت می کنن	-	Epa:hi:n	اِپاهین
مواظبت می کنند	-	Epa:hen	اِپاهن
می پزم	-	Epazum	اِپزُم
می پزی	-	Epazi:	اِپزِی
می پزد	-	Epazeh	اِپزه
می پزیم	-	Epazi:m	اِپزیم
می پزید	-	Epazi:n	اِپزین
می پزند	-	Epazen	اِپزن
جستجو کردن	-	Pi:tendan	مصدر: پیتندن
جستجو می کنم	-	Epi:tenum	اِپیتنُم
جستجو می کنی	-	Epi:teni:	اِپیتنی
جستجو می کند	-	Epi:teneh	اِپیتنه
جستجو می کنیم	-	Epi:teni:m	اِپیتنیم
جستجو می کنید	-	Epi:teni:n	اِپیتنین
جستجو می کنند	-	Epi:tenen	اِپیتنن
پوسید	-	Epi:sest	اِپیسست
توانستن، گذشتن، غلبه نمودن	-	Taresten	مصدر: ترستن
می توانم	-	Etarum	اِترُم
می توانی	-	Etari:	اِتری
می تواند	-	Etareh	اِتره

می توانیم	-	Etari:m	اِ تَرِیم
می توانید	-	Etari:n	اِ تَرِین
می توانند	-	Etaren	اِ تَرِن
ستم	-	A:tashak	آتَشَک
اعتقاد	-	Eteqha:t	اِ تَقَات
ادکلن (غلظت کمتر روغن، بین 2 تا 4 درصد)	فرانسوی: eau de cogn	Utku!un	اُ تَکُنْ
له کردن	-	Tel!ghandan	مصدر: تلغندن
له می کنم	-	Etel!ghenum	اِ تَلِغْنَم
له می کنی	-	Etel!gheni:	اِ تَلِغْنِی
له می کند	-	Etel!gheneh	اِ تَلِغْنِه
له می کنیم	-	Etel!gheni:m	اِ تَلِغْنِیم
له می کنید	-	Etel!gheni:n	اِ تَلِغْنِین
له می کنند	-	Etel!ghenen	اِ تَلِغْنِن
مرگ او	اجلش	Ajal!es	اَجَلِس
اجلش فرا رسیده	-	Ajal! geres	اَجَلِ گِرِهَس
چراندن دام	چراندن	Echa:rendan	مصدر: اِ چارِنْدِن
می چرانم	-	Echa:renum	اِ چارِنَم
می چرانی	-	Echa:reni:	اِ چارِنِی
می چراند	-	Echa:reneh	اِ چارِنِه
می چرانیم	-	Echa:reni:m	اِ چارِنِیم
می چرانید	-	Echa:reni:n	اِ چارِنِین
می چرانند	-	Echa:renen	اِ چارِنِن
آب دهان، بیرون انداختن آب دهان	-	Akhetuf	اَخ تَف
حیوان یا دام نری که برا کار کردن بیشتر یا چاق شدن، عقیم شده است	-	Akhteh	اَخ تِه
می خرم	-	Ekhar:um	اِ خَرَم
می خری	-	Ekhar:i:	اِ خَرِی

می خرد	-	Ekhar:eh	إِخْرَه
می خریم	-	Ekhar:i:m	إِخْرِم
می خرید	-	Ekhar:i:n	إِخْرِن
می خرنند	-	Ekhar:en	إِخْرِن
می خواهم	-	Ekhum	إِخْم
می خواهی	-	Ekhuy	إِخْی
می خواهد	-	Ekhu	إِخْ
می خواهیم	-	Ekhuym	إِخْیْم
می خواهید	-	Ekhuyñ	إِخْیْن
می خواهند	-	Ekhun	إِخْن
خرمن کوبیدن	-	A:khun	آخْن
می خندد	-	Ekhandeh	إِخْنْدَه
می خواستم	-	Ekha:stum	إِخْوَسْتُمْ
می خواستی	-	Ekha:sti:	إِخْوَسْتِی
می خواست	-	Ekha:st	إِخْوَسْت
می خواستیم	-	Ekha:sti:m	إِخْوَسْتِیْم
می خواستید	-	Ekha:sti:n	إِخْوَسْتِیْن
می خواستند	-	Ekha:sten	إِخْوَسْتِیْن
خوردن	-	Khrdan	مصدر: خَرْدَن
می خورم	-	Ekhurum	إِخْوَرْم
می خوری	-	Ekhuri:	إِخْوَرِی
می خورد	-	Ekhureh	إِخْوَرَه
می خوریم	-	Ekhuri:m	إِخْوَرِیْم
می خرید	-	Ekhuri:n	إِخْوَرِیْن
می خورند	-	Ekhuren	إِخْوَرِن
می خوابم	-	Ekhawsum	إِخْوَسُوْم
می خوابی	-	Ekhawsi:	إِخْوَسِی
می خوابد	-	Ekhawseh	إِخْوَسِیْه

می خوابیم	-	Ekhawsi:m	اِخْوَسِیْم
می خوابین	-	Ekhawsi:n	اِخْوَسِیْن
می خوابند	-	Ekhawsen	اِخْوَسِیْن
می خوانم		Ekhu:num	اِخْوُنْم
می خوانی		Ekhu:ni:	اِخْوُنِی
می خواند		Ekhu:neh	اِخْوُنِه
می خوانیم		Ekhu:ni:m	اِخْوُنِیْم
می خوانید		Ekhu:ni:n	اِخْوُنِیْن
می خوانند		Ekhu:nen	اِخْوُنِیْن
می خواهم	-	Ekhum	اِخْوَم
می خواهی	-	Ekhuy	اِخْوِی
می خواهد	-	Ekhuh	اِخْوِه
می خواهیم	-	Ekhuy:m	اِخْوِیْم
می خواهید	-	Ekhuy:n	اِخْوِیْن
می خواهند	-	Ekhun	اِخْوُن
یقہ، یخہ	ترکی: یقہ	Akheh	اِخِه
در می آورم		Edera:rum	اِیْدِرَارْم
در می آوری		Edera:ri:	اِیْدِرَارِی
در می آورد		Edera:reh	اِیْدِرَارِه
در می آوریم		Edera:ri:m	اِیْدِرَارِیْم
در می آورید		Edera:ri:n	اِیْدِرَارِیْن
در می آورند		Edera:ren	اِیْدِرَارِیْن
نفهم	-	Adu:	اِدُو
ادب	-	Adaw	اِدَو
می دوزد	-	Edu:zeh	اِدُوْزِه
می دانم	-	Edu:num	اِدُوْنْم
می دانی	-	Edu:ni:	اِدُوْنِی
می داند	-	Edu:neh	اِدُوْنِه
می دانیم	-	Edu:ni:m	اِدُوْنِیْم

می دانید	-	Edu:ni:n	اِدُوْنِین
می دانند	-	Edu:nen	اِدُوْنِین
می چسبند	-	Edi:she	اِدِیْسِه
اگر	-	Ar	اَر
نگه‌ها بزرگ سنگ نمک	-	Ara:	اَرَا
اگر بگذاری	-	Ar behi:li:	اَر بَهیلی
آلک، آردبیز	-	A:rbi:z	اَرَبِیز
اگر می بینی	-	Ar bi:n	اَر بِنِی
اگر می توانی	-	Ar tari:	اَر تَرِی
غذایی با گیاه بن سرخ (بوسور)		A:rdu:l!eh bu:su:r	اَر دوله بوسور
سخن چینی، آوردن و بردن [خبر]	-	A:rak u barak	اَر ک و بَر ک
آرزو	-	A:remu:n	اَر مُون
خط الرأس	-	Aru	اَرُو
رفتن	-	Raden (Raten)	مصدر: رَدِن
می روم	-	Er:um	اِرُم
می روی	-	Er:i:	اِرِی
می رود	-	Er:eh	اِرِه
می رویم	-	Er:i:m	اِرِیم
می روید	-	Er:i:n	اِرِین
می روند	-	Er:en	اِرِن
درخت ارژن (نوعی بادام وحشی)	ارجَن	Arzen	اَرزِن
می ارزد	-	Arzeh	اَرزِه
اشرفی (سکه دارای مقداری زر)	-	Arshufi:	اَرشُفی
آرزو	-	A:remu:n	اَر مُون
مجرد	آزاد	A:zaw	اَرزُو
به روح پدرم (قسم)	-	Arva:he baum	اَر وَا ح باوم
می زنم	-	Ezanum	اِرزُم
می زنی	-	Ezani:	اِرزِی

می زند	-	Ezaneh	اِزَنَه
می زَنیم	-	Ezani:m	اِزَنِیم
می زَنید	-	Ezani:n	اِزَنِین
می زَنند	-	Ezanen	اِزَنِن
فریاد می زند	-	Egha:r:neh	اِغَارَنَه
بعداً، آن وقت	-	Usu	اُسُ
سپید، سفید	اسپید	Esbi:d	اِسبید
استاد	-	Usta:	اُستا
ستاره	-	A:sta:re~	آستاره
ستاندن، خریدن، گرفتن	-	Setundan	مصدر: ستوندن
می خرم (می گیرم)	-	Esetu:num	اِستوئُم
می خری	-	Esetu:ni:	اِستوئی
می خرد	-	Esetu:neh	اِستونه
می خریم	-	Esetu:ni:m	اِستوئیم
می خرید	-	Esetu:ni:n	اِستوئین
می خرند	-	Esetu:nen	اِستوئِن
گرفتم		Estaydum	اِستیدُم
گرفتی		Estaydi:	اِستیدی
گرفت		Estay	اِستی
گرفتم		Estaydi:m	اِستیدیم
گرفتید		Estaydi:n	اِستیدین
گرفتند		Estayden	اِستیدن
فقیر		A:semun jul	آسِمُون جُل
می سوزم	-	Esu:sum	اِسوئُم
می سوزی	-	Esu:si:	اِسوئی
می سوزد	-	Esu:se	اِسوسه
می سوزیم	-	Esu:si:m	اِسوئیم
می سوزید	-	Esu:si:n	اِسوئین
می سوزند	-	Esu:sen	اِسوئِن

آسان	-	A:su:n	آسُون
آسوده	-	A:si:deh	آسِيْدِه
آسياب	-	A:sya:w	آسياو
غار	-	Eshkaft	اِشْكَفْت
کارت تمامه، وصيتت را بگو	-	Ashadet begu:	اَشَدِيتِ بَگُو
شکستن	-	Eshkasta	مصدر: اِشْكَسْتَن
شکستم	-	Eshkastum	اِشْكَسْتُم
شکستی	-	Eshkasti:	اِشْكَسْتِي
شکست	-	Eshkast	اَشْكَسْت
شکستيم	-	Eshkasti:m	اَشْكَسْتِيْم
شکستيد	-	Eshkasti:n	اَشْكَسْتِيْن
شکستند	-	Eshkasta	اَشْكَسْتِن
شکم	-	Eshkam	اَشْكَم
شکم او	اشکمش	Eshkames	اَشْكَمِس
شکمو	-	Eshkamu:	اَشْكَمُو [كُمو]
شکستن	-	Eshkeni:dan	مصدر: اَشْكَنِيْدَن
شکستم	-	Eshkenadum	اَشْكَنَاْدُم
شکستی	-	Eshkenadi:	اَشْكَنَاْدِي
شکست	-	Eshkenad	اَشْكَنَاْد
شکستيم	-	Eshkenadi:m	اَشْكَنَاْدِيْم
شکستيد	-	Eshkenadi:n	اَشْكَنَاْدِيْن
شکستند	-	Eshkenaden	اَشْكَنَاْدِن
شنیدن، شفتن	-	Ashni:dan	مصدر: اَشْنِيْدَن
شنيدم	-	Ashni:dum	اَشْنِيْدُم
شنيدی	-	Ashni:di:	اَشْنِيْدِي
شنيد	-	Ashni:d	اَشْنِيْد
شنيديم	-	Ashni:di:m	اَشْنِيْدِيْم

شنیدید	-	Ashni:di:n	آشیدین
شنیدند	-	Ashni:den	آشیدن
شناختن	شناختن	Ashna:khtan	مصدر: اشناختن
می شناسم	-	Eshena:sum	ایشناسم
می شناسی	-	Eshena:si:	ایشناسی
می شناسد	-	Eshena:seh	ایشناسه
می شناسیم	-	Eshena:si:m	ایشناسیم
می شناسید	-	Eshena:si:n	ایشناسین
می شناسند	-	Eshena:sen	ایشناسین
می شورم		Eshu:rum	یشورم
می شوری		Eshu:ri:	یشوری
می شورد		Eshu:reh	یشوره
می شوریم		Eshu:ri:m	یشوریم
می شورید		Eshu:ri:n	یشورین
می شورند		Eshu:ren	یشورن
شلیدن، لنگیدن	-	Shahli:dan	مصدر: شهلیدن
می لنگم (می شلم)	-	Eshahlem	ایشهلم
می لنگی	-	Eshahli:	ایشهلی
می لنگد	-	Eshahleh	یشهله
می لنگیم	-	Eshahli:m	یشهلم
می لنگید	-	Eshahli:n	یشهلین
می لنگند	-	Eshahlen	یشهلین
آن طور	-	U tuwr	أ طور
نعره زدن، فریاد زدن	-	Gha:rni:dan	مصدر: غارنیدن (قارنیدن)
نعره و فریاد می زند	-	Egha:reneh	إغارنه
محل استراحت دام ها	ترکی: آغل	Aghul!	آغل
بهبود یافتن، گشایش پیدا کردن	-	Afa:qeh	أفاقه

آفتاب	-	Aftaw	أَفْتَوُ
خورشید گرفته شد، کسوف	-	Aftaw gered	أَفْتَوُ گِرِهَد
آفتابه	-	Aftaweh	أَفْتَوِه
افعی	-	Aafi: [hafi:]	أَفِي (هَفِي)
عمو	-	A:qha:	آقا
می کارم		Eka:!!um	إِكَالُم
می کاری		Ekall:i:	إِكَالِي
می کارد		Eka:!!eh	إِكَالِه
می کاریم		Eka:!!i:m	إِكَالِيم
می کارید		Eka:!!i:n	إِكَالِين
می کارند		Eka:!!en	إِكَالِن
کوبیدن، کوباندن	-	Kuhundan	مصدر: کوهوندن
می کوبم	-	Ekum:hes	إِكُوْمِس
می کوبی اش	-	Ekum:hi:s	إِكُوْمِسِش
می کوبدش	-	Ekum:hes	إِكُوْمِسْش
می کوبیم	-	Ekum:hi:mes	إِكُوْمِسِمِس
می کوبیدش	-	Ekum:hi:nes	إِكُوْمِسِنِس
می کوبندش	-	Ekum:hene:s	إِكُوْمِسِنِسْش
گرفتن	-	Gereten	مصدر: گِرِتن (گِرِدن)
می گیرم	-	Egerum	إِغِرُم
می گیری	-	Egeri:	إِغِرِي
می گیرد	-	Egerih	إِغِرِه
می گیریم	-	Egeri:m	إِغِرِيم
می گیرید	-	Egeri:n	إِغِرِين
می گیرند	-	Egeren	إِغِرِن
گریزیدن، گریختن، فرار کردن	-	Guri:si:dan	مصدر: گریسیدن

می گریزم	-	Egeru:sum	اِگِرُوسُم
می گریزی	-	Egeru:si:	اِگِرُوسی
می گریزد	-	Egeru:she	اِگِرُوسِه
می گریزیم	-	Egeru:si:m	اِگِرُوسِم
می گریزید	-	Egeru:si:n	اِگِرُوسِن
می گریزند	-	Egeru:sen	اِگِرُوسِن
گریستن، گریه کردن	-	Geri:vesten	مصدر: گریوستن
می گریم	-	Egeri:vem	اِگِرِیوم
می گریی	-	Egeri:vi:	اِگِرِیوی
می گرید	-	Egeri:veh	اِگِرِیوه
می گرییم	-	Egeri:vi:m	اِگِرِیوم
می گریید	-	Egeri:vi:n	اِگِرِیون
می گریند	-	Egeri:ven	اِگِرِیون
مثل اینکه	گویا، گوئیا	Egua:yi:	اِگُویای
گفتن	-	Guten	مصدر: گُتِن (گُدن)
می گویم	-	Egum	اِگُم
می گویی	-	Eguy	اِگُئی
می گوید	-	Egu	اِگُئ
می گویم	-	Egui:m	اِگُیم
می گوید	-	Egui:n	اِگُین
می گویند	-	Eguen	اِگُئِن
نوعی بازی	-	Alakhtur	اَلْخَتُر
نان را [برای گرفتن لقمه] می پیچاند	-	Elefene~	اَلْفِنِه
موجودی خیالی که به زائوی تنها و نوزادش آسیب می‌رساند	-	A:l!	اَل
نوعی نفرین	-	A:l! burdeh	اَل بُرده
عوض کردن	ترکی: آلشت	A:l!esht	اَلِشْت کردن

		kardan	
عوضی	-	A:lleshti:	آلِشْتِی
سفید	-	Alu:s	آلوس
آلو زرد	-	A:li: zard	آلی زرد
آلو سیاه	-	A:li: sya:	آلی سیا
انبار	-	Amba:r	امبار
یاد گرفته، ماهر	آموخته	A:mukhteh	آمُخْتِه
امروز	-	Emru:	امرو
امشب	-	Emshaw	امشو
حشره کش	-	Emshi:	امشی
ودیعہ	امانت	Amu:nat	امونت
می مانی	-	Emuni:	امُونِی
می میرم	-	Emi:rum	امیرم
می میری	-	Emi:ri:	امیری
می میرد	-	Emi:reh	امیره
می میریم	-	Emi:ri:m	امیریم
می میرید	-	Emi:ri:d	امیرید
می میرند	-	Emi:ren	امیرن
می نازم	-	Ena:zum	انازم
می نازی	-	Ena:zi:	انازی
می نازد	-	Ena:zeh	انازه
می نازیم	-	Ena:zi:m	انازیم
می نازید	-	Ena:zi:n	انازین
می نازند	-	Ena:zen	انازن
نالیدن	-	Ena:l!dan	مصدر: انالیدن
می نالم	-	Ena:l!em	انالم
می نالی	-	Ena:l!i:	انالی
می نالد	-	Ena:l!eh	اناله
می نالیم	-	Ena:l!i:m	انالیم

می نالین	-	Ena:l!i:n	اِنالین
می نالند	-	Ena:l!en	اِنالِن
خُرد کردن، قطعه قطعه نمودن	-	Anjendan	مصدر: اَنجندن (هَنجندن)
خرد کرد	-	Anjeni:d	اَنجَنید
خُرد کردم	-	Anjendum	اَنجَنِدُم
خرد کردی	-	Anjendi:	اَنجندی
خرد کرد	-	Anjend	اَنجند
خرد کردیم	-	Anjendi:m	اَنجندیم
خرد کردید	-	Anjendi:n	اَنجندین
خرد کردند	-	Anjenden	اَنجندِن
تگه تگه	-	Anjeh anjeh	اَنجِه اَنجِه
وگره	-	Ande~	اَندِ
گیاهی کوهی، بسیار تند و شبیه تره که در آش می ریزند	-	Andasht	اَندَشت
می نشینم	-	Eneshi:num	اِنِشِنُم
می نشینی	-	Eneshi:ni:	اِنِشِنِی
می نشیند	-	Eneshi:neh	اِنِشِنِه
می نشینیم	-	Eneshi:ni:m	اِنِشِنِیم
می نشینید	-	Eneshi:ni:n	اِنِشِنِین
می نشینند	-	Eneshi:nen	اِنِشِنِین
انگشت	-	An:gust	اَنگِست
زغال، زغال، ژغال، شگال	-	An:gesht	اَنگِشت
نبشی آهنی	-	An:gell!an	اَنگِلَن
گوشه یا سوراخ مشک آب	-	An:gell!eh	اَنگِلِه
انگور	-	An:[g]i:r	اَن[گ]اِیر
آب	-	Aw (a:w)	اَو (اَو)
طنابی پهن و بافته شده از پارچه، پشم گوسفند یا موی بز	-	A:var	اَوار

دیوانه ام کردی	-	Aw be sarum kerdi:	آو به سَرُم کِرِدِی
آب تَفْتَالِه (غذایی با قیسی و آب)	-	A:w tafta:l!eh	آو تَفْتَالِه
غذای آبکی که نان در آن ریزه می کنند	-	Aw teli:t	آو تَلِیت
آن طرف	-	U: tay	اُو تَی
آنجا	-	U:chu	اُوچُ
آب دوغ		Aw du:	آو دُو
ابر	-	Awr	آوَر
از ترس پریدن	-	Awra:i:	آو رائی
از ترس پریدن، دستپاچه شدن	-	Awra:l!kestan	مصدر: اورالکستن
آوردم		Avurdum	آوَرْدُم
آوردی		Avurdi:	آوَرْدِی
آورد		Avurd	آوَرْد
آوردیم		Avurdi:m	آوَرْدِیم
آوردید		Avurdi:n	آوَرْدِین
آوردند		Avurden	آوَرْدِن
آوردن	-	Averden	آوَرْدِن
ابریشم، گیاه آویشن	-	Awreshum	آوَرِشُم
وسيله، ابزار	-	A:wrah	آوَرِه
افسار، لگام، دهنه	-	Awsa:r	آوَسار
باردار	آبستن	A:wesan	آوَسِن
آب قارچ (نوعی سوپ قارچ)	-	A:w qha:rch	آو قارچ
آبکش، آشپال	-	Aw kash	آو کَش
آبکی	-	Awaki: (a:waki:)	آو کی (آو کی)
مرداب	آب گندیده	Aw gande~	آو گَنده
آن طرف	-	U:la:	اُو لا
اولش	-	Avales	آو لِس

کسی که به مزرعه آب می دهد	-	Awma:!!	اومال
آنها رفتند	-	U:nu rahden	اُو نُو رَهْدِن
مشک آب را برداشتن و به کمر بستن	-	Aw var gereden	اُو وَر گِرِهْدِن
رنگ آبی	-	A:wi:	اوی
شد (انجام شد یا نه)	-	Avey	اوی
آمد	-	Evey	اوی
آمدن	-	I:veydan	مصدر: ایویندن
آمدم	-	Eveydum	اویدُم
آمدی	-	Eveydi:	اویدی
آمد	-	Eveyd	اوید
آمدیم	-	Eveydi:m	اویدیم
آمدید	-	Eveydi:n	اویدین
آمدند	-	Eveyden	اویدین
آهنربا	-	A:hanruwa:	آهنروا
می گذارم (اجازه می دهم)	-	Ehi:lum	ایهیلُم
می گذاری	-	Ehi:li:	ایهیلی
می گذارد	-	Ehi:leh	ایهילה
می گذاریم	-	Ehi:li:m	ایهیلیم
می گذارید	-	Ehi:li:n	ایهیلین
می گذارند	-	Ehi:len	ایهیلین
می روی	-	I:reyi:	ایره یی
ستون چوبی برای برپایی سیاه چادر	-	I:sti:m	ایستیم
این طرف	-	I:la:	ای لا
غذای احشام (مخلوط کاه، آرد جو و سبوس)	-	I:!!i:qh	ایلیق
می آید	-	I:ya:	ای یا
می آورم	-	Eyarum	ایارُم
می آوری	-	Eyari:	ایاری
می آورد	-	Eyareh	ایاره

می آوریم	-	Eyari:m	ایاریم
می آورید	-	Eyari:n	ایارین
می آورند	-	Eyaren	ایارن
این	-	I:	ای
می آیم	-	Eya:m	ایام
می آیی	-	Eya:y	ایای
می آید	-	Eya:	ایا
می آیم	-	Eyayi:m	ایایم
می آین	-	Eya:yi:n	ایاین
می آیند	-	Eya:yen	ایان
اینجا	-	I:chu	ایچ
این طور	-	I: tuwr	ای طور
آرواره	-	I:lheva:r	ایلهور
ما	-	I:ma:	ایما
ب			
با، همراه	-	Ba:	با
همراه شما	-	Ba: i:sa:	با ایسا
همراه ما	-	Ba: i:ma	با ایما
همراه تو	-	Ba: tu	با تو
قیافه گرفتن	-	Ba:d kerde~ be khus	باد کرده به خوس
کاسه مسی یا رویی، ظرف پیمانه	بادیه	Ba:deh	باده
قلق کار	-	Ba:rt	بارت
همسو نیستم	-	Ba:rtum ni:	بارتم نی
به سفر رفت، نقل مکان کرد	-	Ba:r kerd	بار کرد
بار و بینه، اسباب و اثاثیه	-	Ba:r u buneh	بار و بینه
بار انداختن	-	Ba:r vanden	بار وندن
بازوبند	-	Ba:zi:band	بازی بند

با او بودم	باهاش بودم	Ba:s bi:dum	باس بیلم
با او بودی	باهاش بودی	Ba:s bi:di:	باس بیدی
با او بود	باهاش بود	Ba:s bi:d	باس بید
با او بودیم	باهاش بودیم	Ba:s bi:di:m	باس بیدیم
نان باگت	یونانی: باخسام (نان سفید)	Ba:sqha:m	باسقام
همراه اوست	باهاشه	Ba:se	باسِه
دسته گندم درو شده	بافته	Ba:fe~h	بافِه
با کی هستی	-	Ba: keni:	با کینی
کنار، طرف	-	Ba:!	بال
کنار راه	-	Ba:! e rah	بال رَه
پرواز کردند	-	Ba:! zeyden	بال زیدِن
زیر گوشی	بالش	Ba:!!esht	بالِشت
کنار آب ، ساحل	-	Ba:!! e guda:r	بالِ گُدار
خیار	-	Ba:!!eng	بالِنگ
هوایما	-	Ba:!!une~	بالُونه
همراه من	با من	Ba: mu	با مُو
با من هستی	-	Ba: muni:	با مُونی
بابا، پدر	-	Ba:w	باو
بابا بزرگ	-	Ba:wa:	باوا
بابونه	-	Ba:wine~	باوینه
همراه او	-	Ba: hu	با هُو
همراه آنها	-	Ba: hunu	با هُونُو
با یکدیگر	-	Ba: yak	با یِک
بادام	-	Ba:yum	باِیم
پرنده	-	Ba:[ye]ndeh	با[ی]ندِه
با این هستی	-	Ba: yuni:	با یُونی
بازو	-	Ba:i:	بائی
بافتن	-	Baftan	مصدر: بَفتَن

بیافم	-	Be~bafum	بِیْفُم
بیافی	-	Be~bafi:	بِیْفِی
بیافد	-	Be~bafe	بِیْفِه
بیافیم	-	Be~bafi:m	بِیْفِیم
بیافید	-	Be~bafi:n	بِیْفِین
بیافند	-	Be~bafen	بِیْفِن
آن را آبکش کن	-	Bepa:l!enes	بِپَالِنِس
شناختی؟	-	beja: a:verdi:?	بِجَا اوردی
بچرخانش پیچش بده	-	Bejar:enes	بِجَرِنِس
پیدایش کن	-	Beju:res	بِجورِس
بچه ها	-	Bach[y]al	بِچَل
شانس	انگلیسی: chance	Bakht	بِخَت
خوایدن	-	Khawsi:dan	مصدر: خاوسیدن
بخوابم	-	Be~khawsum	بِخَوَسُم
بخوابی	-	Be~khawsi:	بِخَوَسِی
بخوابد	-	Be~khawseh	بِخَوَسِه
بخوابیم	-	Be~khawsi:m	بِخَوَسِیم
بخوابید	-	Be~khawsi:n	بِخَوَسِین
بخوابند	-	Be~khawsen	بِخَوَسِن
بد اخلاق	-	Bad pak u pu:z	بَد پَک و پوز
بیرون	-	Be dar	بِدَر
بد ذات، بد اصل	-	Bad rag	بَد رَگ
درآور	-	Bedera:r	بِدرار
آن را درآور	-	Bedera:res	بِدرارِس
بد زبان	-	Bad zuun	بَد ژُون
شگاک	بد گمان	Bad gumun	بَد گمُون
به دنبالت	-	Bedi:net	بِدینت
الکن	-	Be~r:	بَر

گروهی از دام‌ها، واحدی برای شمارش دام‌ها	بُرّه	Bur:	بُرّ
برادر	-	Be~ra:r	برار
برادر شوهر		Be~ra:re~shuwar	برار شوور
برابر، مساوی، مقابل	-	Be~ra:war	بِراوَر
تمیز، سفید و بَرّاق	-	Be~rch	بَرّچ
اسب زرد رنگ پیشانی سفید	-	Be~rcha:l	بِرچال
سنگ	-	Bard	برد
بردش	-	Burdes	بردس
شیر سنگی، نماد قوم لر بختیاری	-	Barde~shir	بَرْدشیر
سنگی استوانه‌ای برای آرد کردن غلات و حبوبات	-	Bardal!	بَرْدَل
سنگلاخ، جای پر سنگ	-	Barde~!un	بَرْدلون
او را بردند	-	Burdanes	بَرْدنِس
کشاورز، دروگر	-	Barzegar	بَرزگر
آن را ببر	ببرش	Bares	بَرِس
بریدن	-	Bur:estan	مصدر: بُرِستن
بریدم	-	Bur:estum	بُرِستم
بریدی	-	Bur:esti:	بُرِستی
برید	-	Bur:est	بُرِست
بریدیم	-	Bur:esti:m	بُرِستیم
بریدید	-	Bur:esti:n	بُرِستین
بریدند	-	Bur:esten	بُرِستِن
کباب شد	-	Beresht	بِرِشت
پختن، سوزاندن	-	Bereshten	مصدر: برشتن
سوختم	-	Bereshtum	بِرِشتم
سوختی	-	Bereshti:	بِرِشتی
سوخت	-	Beresht	بِرِشت
سوختیم	-	Bereshti:m	بِرِشتم
سوختید	-	Bereshti:n	بِرِشتین

سوختند	-	Bereshten	بَرِشْتِن
آرد سرخ شده در روغن محلی	-	Breshtu:k	بَرِشْتوک
ابرو	-	Burgeh	بُرْگِه
لبه، قسمت بریده شده و تیزی یک جسم	-	Bur:geh	بُرْگِه
بروم	-	Be~r:um	بُرْم
خرابش کن	-	Berumene~s	بَرْمِنِس
نمی رسم، فرصت نمی کنم	-	Bur: ni:kunum	بُر نی کُنم
حرکت بده	بران	Be~r:u:n	بِرُون
بروی	-	Be~r:ey	بِرِه ی
برود	-	Be~r:e~	بِرِه
برویم	-	Be~r:eym	بِرِه یِم
بروید	-	Be~r:eyn	بِرِه یِن
بروند	-	Be~r:en	بِرِه ن
صمغ درخت بن (سقر)	-	Berize~	بِرِزِه
بدیاری، بدشانسی	-	Buz bi:ya:ri:	بُز یاری
بزها	-	Buzgal	بُز گَل
به او بگو	-	Bes bugu:	بِس بُوگو
بسته، بچه	-	Basteku:n	بَسْتِکُون
از بس که، اینقدر که	-	Bas ke	بَس کِه
دعایی بالای سر کودکان در گهواره	-	Besmalla:h gurg	بِسْمِ اللّهِ گُرْگ
بگیر	بستان	Besun	بِسُن
نهییش بده	-	Beshuken bes	بَشُکِن بَس
آن را به هم بزن	-	Beshi:venes	بَشِوِنِس
مرغابی	-	Bat	بَط
بز نر بزرگسال	-	Ba.de~	بَعْدِه
قورباغه	-	Bagh	بَغ
فرستادن	-	Fereshni:dan	مصدر: فَرِشْنِیدِن

بفرستم	-	Befereshnum	بفرشتم
بفرستی	-	Befereshni:	بفرشتی
بفرستد	-	Befereshneh	بفرشته
بفرستیم	-	Befereshni:m	بفرشتم
بفرستید	-	Befereshni:n	بفرشتم
بفرستند	-	Befereshnen	بفرشتم
او را بگیر	بگیرش	Beger:es	بگیرش
روشن کردن، گیراندن	گرو سندن	Gerawsandan	مصدر: گرو سندن
روشن کردن آتش	گیراندن	Ger:a:ndan	مصدر: گراندن
روشنش کن	-	Beger:enes	بگیرش
بگشایش، بازش کن	-	Bugushes	بگشیش
زائده باریک	-	Bel	بل
گم کردن	-	Balla:	بلا
گمش کردم	-	Balla:s kerdum	بلاس کردم
روشن	-	Bella:z	بلاز
شعله، درخشان، شعله	انگلیسی: blaze	Be~llize~	بلیزه
شاید	بلکه	Balla:kum	بلاکم
باریک اندام، لاغر	-	Bel e ba:ri:k	بل باریک
وجب	-	Bel!est	بلیست
عق زد	-	Bul!uqh zey	بلق زی
کادوی عروس	-	Belkeh	بلکه
برگ	-	Bal!g	بلگ
از ترس از جایش پرید	-	Bul! gerehd	بل گرهد
نی باریک و تو خالی، نی لبک	-	Be~lu:r	بلور
بلوط	-	Bali:	بلی
ماندن	-	Ma:ndan	مصدر: ماندن
بمانم	-	Bemahnem	بمانم

بمانی	-	Bemahni:	بِمَهَنی
بماند	-	Bemahneh	بِمَهَنه
بمانیم	-	Bemahni:m	بِمَهَنیم
بمانید	-	Bemahni:n	بِمَهَنین
بمانند	-	Bemahnen	بِمَهَنن
درخت پسته کوهی، بته، کُلَخَنگ	-	Ban	بَن
به گردن شماست	-	Bena:te	بِنَاتِه
طناب، رسن	بند	Band	بَند
کچ، خَم	انگلیسی: bent	Bend	بند
پيله کرد	-	Band kerd	بَند کِرد
سربالا	-	Benda:r	بِندار
سربالایی	-	Benda:ri	بِنداری
بگذارش	-	Benes	بِنس
صدا کردن، صدا، بانگ	انگلیسی: bang	Ban:g, bun:g	بَنگ، بُنگ
او را نهیب زد، وی را سرزنش نمود	-	Bun:ges zey	بُنگِس زِی
گنجشک	-	Ben:gesht	بِنگِشت
بانگ برآورد، صدا زد	-	Ban:g kerd	بَنگ کرد
سر و صدا، خبر	-	Bang u bu:	بَنگ و بُو
بیخ گلو	بن نای	Bun e na:	بُن نا
سکه طلا یا نقره که به بند لچک وصل می کنند	-	Bun e na:	بُن نا
آبرویش را برد	بدنامش کرد	Banumes kerd	بُنمِس کِرد
محل انداختن بارها و برافراشتن چادرها	-	Ben e va:r	بِن وار
بنفش	-	Banawsh	بِنوَش
توری با دو چوب عمودی، بافته از موی بز که برای حمل گاه استفاده می شود	-	Baneh	بِنه
محل برافراشتن چادرها	-	Bunehva:r	بُنِه وار
نگاه کردن	بیردن	Nyardan	مصدر:
نگاه کنم	-	Benyarum	بِنیرم

نگاه کنی	-	Benyari:	بِنیری
نگاه کند	-	Benyare~h	بِنیره
نگاه کنیم	-	Benyari:m	بِنیریم
نگاه کنید	-	Benyari:n	بِنیرین
نگاه کنند	-	Benyaren	بِنیرن
درختی خوشبو و سرمست کننده	-	Bani:v	بَنیو
بابا، پدر	باب	Baw	بَو
پدران	-	buwyal	بُوایل
رقصیدن	-	Ba:khten	مصدر: باختن
بازی کن، برقص		Be~va:z	بواز
برقصید	-	Be~va:zi:n	بوازین
خبری از شما نیست	-	Bu: bera:i: zet ni:	بُو برایی زِت نی
بو و اثر	-	Bu: beran:g	بُو برنگ
خاله	-	Bu:ti:	بوتی
زرد کم رنگ، قهوه ای	-	Bu:r	بور
ببرش	-	Bevur:es	بُورس
صدای بلند و بم مثل صدای گاو یا غرّش خودرو	-	Bu:r:ni:dan	بورنیدن
کباب کن، برشته کن	-	Beveri:z[h]	بُوریز
دنبالچه، انتهای مهره های کمر	-	Buzdi:n	بُوزدین
گیاه بن سرخ	-	Bu:su:r	بوسور
بیخشش	-	Bevashkhes	بُوشخس
بو گرفته	-	Bu: gere deh	بُو گِرده
ببند	-	Be~vand	بَوند
الک کن	ببیز	Be~vi:z	بویز
دل و دماغ نداری، سر حال نیستی	-	Be dama:gh ni:d:	بِه دماغ نیدی
جفتگیری دام ها، سهم	بر، بار و میوه	Bahr	بَهَر
کفگیر	-	Bahreh	بَهَره
او را سرزنش نکردم	به روی او نیاوردم	Be ri:sh	بِه ریش

		naya:vurdum	نَیوَرْدُم
به آنها	بهشون	Behesu:n	بِهَسُون
فکر می کنم	به گمانم	Be gamunum	به گمُونَم
بگذار، فرصت بده	-	Behel	بِهَل
سگ ماده ای که زمان جفتگیری اش فرا رسیده باشد	-	Be~lune~	به لُونِه
به من	-	Be mu	بِه مُ
بابایش	-	Bahu:s	بُهوس
سیاه چادر	-	Buhun	بُهُون
بهانه	-	Be~huneh	بِهونِه
عروس	-	Bahig	بِهَیگ
مراسم بردن عروس به خانه داماد	-	Bahi:g baru:n	بِهَیگ بَرُون
بود	-	Bi:	بی
بیاور	-	Bya:r	بیار
بیایم	-	Bya:m	بیام
بیژن	-	Bi:jan	بیجَن
بی خبری	-	Bi: khavari:	بِیخوَرِی
بی قضا، امن، بی بلا	-	Bi: qhaza:	بی قضا
پاکوره، لباس یک تیکه کارگری	انگلیسی: boiler suit	Bi:larsut	بیلرسوت
بگذارش، انجامش نده	بهلش	Beylesh	بیلِس
بیا	-	Beyaw	بیو
بی همه چیز، ناکس	-	Bi: hameh chi:	بی همه چی
بیدار	-	Bi:ya:r	بیار
بگیر	-	Beyi:r	بیر
پ			
پس	-	Pa	پَ
نزدیک زایمان	پا به ماه	Pa: be~ ma:[h]	پا به ما [ه]
پا برهنه	-	Pa:pati:	پا پَتِی

پاپلیچک	Pa:pli:chak	-	این پا و آن پا کردن، بی قراری
پاتیل	Pa:ti:l	-	دیگ مسی بزرگ
پا چاله	Pa: cha:l!eh	-	کنار آتش
پار	Pa:r	-	پارسال
پارینه	P:ri:ne~	-	گوساله یکساله
پاریو	Pa:ryaw	-	پاریاب، مزرعه آبی، شالیزار
پازن	Pa:zen	-	گوزن، بز نر
پازست	Pa:zest	-	[از هم] پاشید، از سرما ترک خورد
پاس	Pa:s	پاش	پایش
پاس کرد	Pa:s kerd	-	نگهبانی داد، پارس کرد
پا قَدَم	Pa: qhadam	-	خوش یمن بودن
پاکش	Pa:kash	-	زیرشلواری
پاک و پُرچ	Pa:k u purch	-	پاکیزه و تمیز
پا گرِهْد	Pa: gered	-	راه افتاد
پاگشا	Pa:gusha:	-	دعوت عروس و داماد به خانه پدری برای اولین بار پس از عروسی
پالِنِدِن	Pa:!!ni:dan	-	پالاندن
پالان (جُل دونی)	Pa:!!a:n (Jul du:ni:)	-	دستبافی پر از گاه و پوشال برای حمل بار روی حیوانات
پالِنِمِس	Pa:!!ni:mes	-	آن را پالایش نمودم، آن را آبکش کردم
پالون حر	Pa:!!un e har	-	پالان خر
پَ بَ بَیو	Pa byaw	-	پس بیا
پَتی	Pati	انگلیسی Empty	خالی
پَ چِه اوی؟	Pa che avi:?	-	پس چه شد؟
پَ چِه کردی؟	Pa cheh kerdi:	-	پس چه کردی؟
پُخار	Pukha:r	-	آشپزخانه
پَخشِه	Pakhsheh	-	پشه
پُدو مِس	Pudumesh	-	پختمش

پروانه	-	Pe~r:pe~r:u:k	پَرِپَرِوَك
دعای برای رفع مار زدگی	-	Parpi:n	پَرِپین
پروانه	-	Pertak	پَرِتَک
پاک، تمیز، گیسو، سرشاخه درختان	-	Pe~rch	پَرِچ
کشیف	-	Parchal	پَرِچَل
خرده، ریزه های غذا یا نان	-	Perze~	پَرِزِه
پرچین، شاخه های کوچک که حصار آغل یا سیاه چادر را می سازند	-	Parzi:n	پَرِزین
جستجو کردن	-	Purs u pey	پُرس و پی
سوزن پینه و گونی دوزی	-	Park	پَرِک
با هم گلاویز و درگیر بودن	-	Perni:deh fe yek	پَرِنیلِه بِه یَک
پس برو	-	Pa raw	پَ رَو
پارچه، پارچه کهنه	-	Par:u:	پرو
وصله کردن، ماست مالی کردن یک موضوع	-	kerdan Par:u:	مصدر: پرو کردن
وصله می کنم، پینه می کنم	-	Par:u: ekunum	پرو اِکنم
وصله می کنی	-	Par:u: ekuni:	پرو اِکنی
وصله می کند	-	Par:u: ekeneh	پرو اِکنه
وصله می کنیم	-	Par:u: ekeni:m	پرو اِکنیم
وصله می کنید	-	Par:u: ekeni:n	پرو اِکنین
وصله می کنند	-	Par:u: ekenen	پرو اِکنن
پرورش و چاق کردن دام	-	Parva:r	پَرِوار
دست و پا زدن هنگام جان کندن	-	Pe~r: u pi:t	پَرِو پیت
ناخنک زدن، زیر و رو کردن	-	Paz u ru:	پَز و رو
دوک دستی برای ریسندگی مو	-	Par:e~	پَرِه
پریشب، دو شب پیش	-	Parir shaw	پَرِیر شَو
جن و پری تو را بزند	-	Pari: vurt	پَرِی وُرْت شُند

		shund	
پَس	-	Pas	پَس
پشتیان دزد هنگام دزدی	-	Pas barak	پَس بَرک
اتاق پشتی	-	Pastu:	پستو
کاشت پس از زمان مقرر	-	Pas ka:l!	پَس کال
پس کجایی؟	-	Pa kuyni:?	پَ کُوینی؟
صورت	دک و پوز	Pak u pu:z	پَک و پوز
باقی مانده	پسمانده	Pasmande~	پَس مَندِه
پس فردا	-	Pasuwa:h	پَسُوَا
پس انداز کردن	-	Pasuweh	پَسُوَه
بعد از ظهر، عصر	-	Pasi:n	پَسین
عصرانه	-	Pasi:nu	پَسینُ
وارو زد	-	Pushtak zey	پُشتَک زَید
گوشت پشت شانه	-	Pusht ma:zeh	پُشت مازِه
پراکندن چیزی مانند دانه های یک انار یا مهره های یک تسیح بریده شده	-	Pe~shkeni:dan	مصدر: پشکنیدن
پخش کردم	-	Pe~shkeni:de m	پشکنیدم
پخش کردی	-	Pe~shkeni:di:	پشکنیدی
پخش کرد	-	Pe~shkeni:d	پشکنید
پخش کردیم	-	Pe~shkeni:di: m	پشکنیدیم
پخش کردید	-	Pe~shkeni:di:n	پشکنیدین
پخش کردند	-	Pe~shkeni:den	پشکنیدین
پخش شد	-	Pe~shkest	پشکست
فضولات برخی دام ها	-	Peshkel!	پشکل
گربه، صدایی برای دور کردن گربه	-	Peshu:	پشو
فطیره، نان تابه ای بدون خمیر مایه	فطیر	Pati:ri:	پطیری

رِیه، تو خالی	-	Puf	پُف
ورم کرده	-	Pufni:deh	پُفنیده
خراب شد	-	Pufest	پُفست
گیسوی دختران و بانوان، سرشاخه درختان	-	Pal	پَل
دره کوچک، قطعه ای گوشت از یک لاشه	-	Pal	پَل
گاو نر بزرگ	-	Pel!	پِل
گیسو		Pal	پَل
گیسو بریده (زنان در سوگ عزیزانشان)، کنایه ای به دختران معادل "چشم سفید"	-	Pal! Bur:i:deh	پَل بُریده
موج آب	-	Pal zey	پَل زی
موهایش	-	Pal!a:s	پَلاس
له شدن و پاشیدن چیزی آبکی مثل یک گوجه که زیر پا له شود	پَلقیدن	Pel!qhi:dan	مصدر:
له شد و از هم پاشید	-	Pel!qhest	پَلقست
گوساله نر جوان	-	Pelu:w	پِلو
خراب شد	-	Pu!u:fest	پُلو فست
برگ موسیر	-	Peli:z	پَلیز
تراشه چوب	-	Peli:shéh	پَلیشه
پکیدن، منفجر شدن	-	Pukestan	مصدر: پُکستن
پکیدم	-	Pukestum	پُکستم
پکیدنی	-	Pukesti:	پُکستی
پکید	-	Pukest	پُکست
پکیدیم	-	Pukesti:m	پُکستیم
پکیدید	-	Pukesti:n	پُکستین
پکیدند	-	Pukesten	پُکستین
مقعد	-	Pend	پَند
ورم، آماس	-	Pandaw (panaw)	پَندَو (پَنو)

چشم از حدقه بیرون زده و متعجب	-	Pendelize	پنده لیزه
پنجه	-	Pengeh	پنگه
ورم کردن	-	Panami:dan	مصدر: پَنمیدن
استفراغ نوزاد	-	Pani:reh	پَنیره
پس نمی روی؟	-	Pa neyr:i:?	پَ نیری؟
ظرف حلبی روغن یا نفت	پیت	Pu:t	پوت
مسَلط یا منطبق نمودن چیزی بر چیز دیگر	-	Pu:r:andan	مصدر: پورندن
مسَلط شدم	-	Pu:r:estum	پُورِستُم
مسَلط شدی	-	Pu:r:estui:	پُورِستی
مسَلط شد	-	Pu:r:est	پُورِست
مسَلط شدیم	-	Pu:r:estui:m	پُورِستیم
مسَلط شدید	-	Pu:r:esti:n	پُورِستین
مسَلط شدند	-	Pu:r:esten	پُورِستین
جفت و جور کرد	-	Pur:ni:	پُورنی
پای افزار، کفش، گیوه	-	Paw za:r	پَوزار
پر رو است	-	Pu:st e ri:s kul!ufteh	پُوستِ ریس کُلْفَتِه
آن را پنهان کردی	-	Pu:shi:di:s	پُوشیدِیس
پریدن	-	Per:estan	مصدر: پَهْرِستین
پریدم	-	Per:estum	پَهْرِستُم
پریدی	-	Per:esti:	پَهْرِستی
پرید	-	Per:est	پَهْرِست
پریدیم	-	Per:esti:m	پَهْرِستیم
پریدید	-	Per:esti:n	پَهْرِستین
پریدند	-	Per:esten	پَهْرِستین
پخته می شود	-	Pahseh	پَهسه

پهلو	-	Pa[h]li:	پَه‌آلی
آن را پهن کن	-	Pahnes ku	پهنس کُ
مرد	-	Pya:	پیا
کاسه	-	Pya!eh	پیاله
پس می آبی؟	-	Pa ya:y	پَ‌یای؟
مسیر رفتن چیزی را مشخص کردن	-	Pey bur:i:dan	پی بریدن
پیچ	-	Pi:t	پیت
پیچ و تاب خوردن از روی درد	-	Pi:t a:verden	مصدر: پیت آوردن
دو سال پیش	-	Pi~ra:r	پیرار
غلبه بیماری بر مریض، طول کشیدن بیماری	-	Pi:run	پیرون
پی زدن، ردیابی	-	Pey zeydan	پی زیدن
به رنگ سیاه و سفید	-	Pi:se~	پِسه
مسیر رفتنش را مشخص کرده	-	Pays e bur:i:deh	پَ‌ی س بُریده
همین حالا، اندکی پیش	-	Pi:sh e pa:	پیش پا
ناپسری و نادختری	-	Pi:sh e za:	پیش زا
دستمال	-	Pi:sh sari:	پیش سری
تیانچه	-	Pi:shtaw	پِشتَو
چوبی که زیر بهون می زنند	-	Pi:she	پِشه
پوک، خالی، تهی	-	Pi:k	پیک
رد پا را گم کردن	-	Pey ku:r	پی گور
پول	-	Pi:l	پیل
پول دوست، خسیس	پولکی	Pi:laki:	پیلکی
پول	پول و پله	Pi:l u pal!a:	پیل و پَ‌لا
وصله	پینه	Pi:neh	پِنه
پیمانہ کردن	-	Payni:den	پَ‌نیدن
ت			

گراز نر	-	Ta:	تا
لنگه	تا	Ta:	تا
تنها اینطرف و آنطرف گشتن	-	Ta: be ta: gashtan	تا به تا گشتن
کناره رفتن، حاشیه رفتن	-	Ta: pa:r gashtan	تا پَر گشتن
مخزن گیلی استوانه ای برای نگهداری آرد	-	Ta:pu:	تا پو
عمو	-	Ta:te~	تاته
عمو زاده	-	Ta:te~za:	تاته زا
فراری دادن	-	Ta:r: kardan	مصدر: تارَ کردن
فراری داده شده است	-	Ta:r: uveydeh	تار اُویده
فراری داده شد	-	Ta:r:est	تارِست
کسی که بدون اطلاع قبلی وارد خانه می شود		Ta:r:este~ va:r:este~	تارسته وارسته
به تازگی	-	Ta:zeyi:	تازه یی
خفه شدن	-	Ta:sestan	مصدر: تاسِستن
خفه شدم	-	Ta:sestum	تاسِستم
خفه شدی	-	Ta:sesti:	تاسِستی
خفه شد	-	Ta:sest	تاسِست
خفه شدیم	-	Ta:sesti:m	تاسِستیم
خفه شدید	-	Ta:sesti:n	تاسِستین
خفه شدند	-	Ta:sesten	تاسِستین
تنگس نفس	-	Ta:se~	تاسِه
نوعی درخت میوه کوهی	-	Ta:g	تاگ
تار نخ	تار	Ta:l!	تال
تحمل، طاقت	تاب	Ta:w	تاو
گرامت	تاوان	Ta:wu	تاو
تحمل کردن، طاقت داشتن	-	Ta:w a:vardan	تاو آوردن
گردش کردن، پیچ خوردن	تاب خوردن	Ta:w khardan	تاو خَرَدن

تاوان دادن، گردش بردن	-	Ta:w da:dan	تاو دادن
تحمل داشتند	-	Ta:w da:shtan	تاو داشتن
تابه، ابزار پخت نان محلی	ترکی: ساج	Ta:we~	تاوه
قایم موشک بازی	-	Tab tab guru:sak	تَب تَب گُروسَک
صدای افتادن چیزی	-	Tep	تِپ
پود قالی	-	Tap	تپ
صدای آرام راه رفتن، صدای تپش قلب	-	Tep tep	تِپ تِپ
کابوس دیدن در خواب	-	Tap tapu:	تَب تِپو
سر و صدا کردن	-	Tap u tu:p kardan	تَپ و توپ کردن
بچه های قد و نیم قد	-	Tap u ti:lu:n	تَپ و تیلون
برگ گیاه سیگار	ترکی: توتون	Teten	تِتن
باقی مانده	-	Tatame~	تَتمِه
تاجر	-	Tuja:r	تُجار
صاف صاف	-	Takht e takht	تَخت تَخت
صافش کن	-	Takhtes kun	تَختِس کُن
املت	-	Tukhm e tama:te~	تُخم و تَماته
تاخت، چهار نعل تاختن، تند دویدن	-	Tera:t	تِرات
تر و تازه، شاداب، سال بارانی	-	Tar:al!	تَرال
علفی بهاری با مزه ای تند و تراب مانند	تراب گاو	Turb e ga[h]	تُربِ گا[ه]
نیم برشته، آبدار	-	Tar: paz	تَر پز
سیاهک غلات، الکن، کند زبان	-	Tur turu:	تُر تُرو
کله پاچه کز داده شده و آماده	-	Te~rteni:deh	تِر تِنیده
سوز زدن زخم	-	Tar:teni:di:	تر تنیدی
تراکتور	-	Tereytul!	تِر تُول
غلتید	-	Tur: khard	تُر خرد
سوخته شد	-	Ter:dest	تِر دهست

آن را غلتاند	-	Tur:es da:d	تُرِس داد
توانستم	-	Tarestem	تَرِسْتِم
توانستی	-	Taresti:	تَرِسْتِی
توانست	-	Tarest	تَرِسْت
توانستیم	-	Taresti:m	تَرِسْتِم
توانستید	-	Taresti:n	تَرِسْتِیْن
توانستند	-	Taresten	تَرِسْتِیْن
ترسیدم	-	Tarsestum	تَرِسْتِم
ترسیدی	-	Tarsesti:	تَرِسْتِی
ترسید	-	Tarsest	تَرِسْت
ترسیدیم	-	Tarsesti:m	تَرِسْتِم
ترسیدید	-	Tarsesti:n	تَرِسْتِیْن
ترسیدند	-	Tarsesten	تَرِسْتِیْن
ترس و لرز	-	Tars u lars	تَرَس و لَرَس
ترش	-	Turush	تُرُشْ
خارش گلو	-	Tursh gali:	تُرُش گلی
احمو، ترشرو	-	Tureshni:deh	تُرُشْنیده
ترشی دانه انار	ترشی	Turushi:	تُرُشِی
شکاف، درز	تَرَك	Terak	تَرَك
صدای برخورد اشیا با هم	تَرَق و تَرُوق	Terek terek	تَرَك تَرَك
عقب زین	-	Tarkeh zi:n	تَرَك زین
ترکیدن، پُکیدن	-	Terakesten	مصدر: تَرَكِستِن
منفجر شد، ترکید، شکاف خورد	-	Terekesht	تَرَكِشت (ترکست)
مو بر بدنم سیخ شد	-	Terekest be~ la:shum	تَرَكِست به لاشُم
آهسته آهسته حرکت کردن	-	Turukestan	مصدر: تَرُكِستِن

آهسته آهسته حرکت کردند	-	Turukesten	تُرُکِسْتِن
قدم زنان و به آرامی راه افتاد	-	Turkest	تُرُکِست
شاخه چوب نازک و منعطف	-	Tarke~	تَرِکِه
چوب بازی در عروسی	-	Tarke~ ba:zi:	تَرِکِه بازی
ترکه زدن بر درختان برای چیدن محصول یا چیزی مثل قالی را تکاندن	-	Tarke~ teyn	ترکه تین
پیشانی را با دستمال بستن در عروسی	-	Turki: band	تُرکی بَند
می توانم	-	Tarum	تَرُم
می توانی	-	Tari:	تَرِی
می تواند	-	Tareh	تَرِه
می توانیم	-	Tari:m	تَرِیم
می توانید	-	Tari:n	تَرِین
می توانند	-	Taren	تَرِن
گیسوانت	-	Turna:t	تُرِنات
گیسو	-	Turne~	تُرِنه
غلطاندن	-	Turni:dan	مصدر: تُرِنیدن
غلطانند	-	Turni:d	تُرِنید
تر و تازه، نازک	-	Tar: u tunuk	تَر و تُتُک
باران نم نم	-	Tar: u nam	تَر و نَم
نوعی سبزی خودرو	-	Tareh ku:hi:	تَرِه کوهی
گیاه خودرو	-	Tureh gya:h	تَرِه گیاه
طنابی پشمین یا موپین برای بستن بره ها و بزغاله ها	-	Te~ri	تَرِی
صدای منظم و آرام	-	Teri:k teri:k	تَرِیک تَرِیک
سُبْحَه	تَسْبِیح	Tazbi	تَرِبی
لبخند اندک و کوتاه	-	Tazukhandeh	تَرُخَندِه
وسیله بافتن شیر دنگ	-	Tasmeh dua:l!	تَسْمِه دُوَال
شکستن	-	Taqhni:den	مصدر: تَقْنِیدِن
شکستن چیزی مثل تخمه با دندان	-	Tasni:den	تَسْنِیدِن
آتش	-	Tash	تَش

قسمت های طایفه و فامیل	-	Tash	تَش
آن را آتش می زنم	-	Tash e num bes	تَش اُنم بس
آتش افروزی کردن	-	Tash be!a:z	تَش بلاز
خانه خراب کن	-	Tash be~ huneh	تَش به حونه
هزارپا، سنگ چمخاق آتش زنه	-	Tash tash	تَش تَش
آتشین مزاج، عصبانی	-	Tash tashi:	تَش تَشی
آتش دل، داغ دل	-	Tash e del!	تَش دل
آتش دلش خاموش شد، دردش درمان شد	-	Tash e del!es ku:r avi:	تَش دلس کور اوی
کنایه از حل اختلاف و خاموش کردن آتش فتنه	-	Tash ku:r kerdan	تَش کور کردن
آتش گرفتن، عصبانی شدن	-	Tash gereden	تَش گردن
نوازنده سُرنا و دهل	-	Tushma:!	تُشمال
نفت ریختن و آتش زدن	-	Tash e naft kardan	تَش نفت کردن
آتش زدند، نابود ساختند	-	Tash ne~ha:dan	تَش نهادن
گلو	-	Teshney	تَشنی
احساس خفگی کردن	-	Teshney kerd	تَشنی کرد
آتش بیار معرکه، منافق	-	Tash va:kun	تَش واکن
رعد و برق، سرعت	-	Tash u barq	تَش و برق
وسایل پخت نان تیری و تابه ای	-	Tash u ta:we~	تَش و تاوه
عصبانی کردن	-	Tash u turd	تَش و ترد
تیراندازی با تفنگ	-	Tash u tufan:g	تَش و تفنگ
هیزم آتش	-	Tash u tun:g	تَش و تُنگ
آتش و دود	-	Tash u di:	تَش و دی
عصبانی، آتشین	-	Tashi:	تَشی
ناراحت شدند، عصبانی شدند	-	Tashi: va:bi:den	تَشی وایدن

گواهینامه	-	Tasdi:qh	تَصَدِيق
کم کاری، گناه، خطا	تقصیر	Tasqhi:r	تَصْقِير
تخت، مکان صاف سنگی	-	Ta.d	تَعَد
گهواره چوبی	-	Ta.deh	تَعَدَه
مسخره کردن	-	Ta.mereh	تَعْمَرَه (تیتال)
گرفتاری، کنایه از اتفاق بر پشتیبانی همدیگر	اتفاق	Tafa:qh	تَفَاق
آلو خشک	-	Tafta:l!eh	تَفْتَالِه
آب دهان	تف	Tufke~	تُفْکِه
پراکندن، پاشیدن دانه بر زمین	افکندن	Tefgeni:den	تِفْگِنِیدِن
انداختن، افکندن، شلیک نمودن	-	Vanden (vanen)	مصدر: وَنَدِن (وَنِن)
تیراندازی کردن با تفنگ	-	Tufan:g vanden	تُفْنِگ وَنَدِن
صدای برخورد دو چیز به یکدیگر	-	Taqh	تَق
صدایش در آمد، گندش در آمد	-	Taqhes dar vey	تَقْس دَر وِی
قسمت پایین عضله پشت پا	-	Tek	تِک
تعارف	-	Tak e ta:ruf	تَکِ تَارُف
بندرت، خیلی کم	-	Tak e ta:ki	تَکِ تَاکِی
قطره قطره، چکه چکه	-	Tuk tuk	تُک تُک
کممک به بزغاله یا بره برای مکیدن اولین شیر	-	Tuk da:dan	تُک دَادِن
چکیدن	-	Tukesten	مصدر: تُکِستِن
چکید	-	Tukest	تُکِست
جدا شدن از چیزی در اثر تکاندن	-	Takesten	مصدر: تَکِستِن
ریخت، افتاد	تکید	Takest	تَکِست
لاغر شد	تکیده شد	Takest	تَکِست
به اندازه زیر استکان است که زنان عشایر بختیاری با قلابی به مینا وصل می کنند	-	Taksari:	تَک سَرِی
تک و تنها	-	Tak u teyna:	تَک و تینا
تاپاله و پشکل خشک شده برای سوخت	-	Takeh	تَکِه

شکم	-	Tel	تِل
ماست چکیده	-	Tel!	تِل
صدای افتادن چیزی بر روی زمین	-	Tull!ep	تُلپ
پاره کرد	-	Tel!eshni:d	تِلشِنید
له شد	-	Tel!qhest	تِلْقِسْت
کلوخه، مقداری از یک چیز، کُپه	-	Tull!um	تُلُم
پوششی شامل پتو، نمد و... که برای راحتی سوارکار، مانند زین روی ستور می اندازند	-	Tal!mi:t	تَلْمیت
له شده	-	Telni:deh	تَلنیده
ترکیبی از چند تخته یا تیر چوبی در کنار هم که مشک های آب یا وسایل دیگر را روی آن می گذارند	-	Tal!va:re~	تَلواره
کوه صاف و مرتفع	-	Tel!e	تِلِه
تریت، ریزه کردن نان در شیر و دوغ و ...	ترید	Teli:t	تَلیت
غذاهای آبکی حاوی نان خرد شده	ترید	Teli:t	تَلیت
پاره شدن، جر خوردن	-	Teli:shestan	مصدر: تَلِشِستَن
پاره شد، جر خورد	-	Teli:shest	تَلِشِست
غذایی با ماست، موسیر، کرفس و ریواس که در مشک می ریزند و چند روز بعد مصرف می کنند	-	Teli:keh	تَلیکه
گوجه فرنگی	انگلیسی: tomato	Tama:te~	تَماتِه
شلوار	-	Tumbu:n	تُمبُون
دار قالبیافی	-	Tamda:r	تَمْدَار
احوالپرسی	-	Tamanna:	تَمَنَّا
پس بگو	-	Tamena:s	تَمَناس
فرو رفتن و فشرده شدن	-	Tumni:dan	مصدر: تُمْنیدن
فرو رفته و فشرده شده	-	Tumni:deh	تُمْنیده
سر جای خود خواباندن و آرام نمودن	-	Tamani:dan	مصدر: تَمَنیدن
بدن درد و کوبیدگی و سرماخوردگی	-	Tenjestan	تَنجِهستن
نازک، رقیق	-	Tunuk	تُنُک

نازک، از جنس حلبی	تنک	Tunuke~	تُنکِه
سفت کردن، محکم کردن	-	Ten:g	تِنَگ (تَنگ)
دره ژرف و باریک یا گذرگاه بین دو کوه	تنگه	Tan:g	تَنگ
پارچ آب	-	Tun:g	تُنگ
کنده درخت	-	Tun:g	تُنگ
زیر بغل	-	Tang chel	تَنگ چل
سنگریزه کوچک	-	Tun:gur	تُنْگُر
[هوا] تاریک شد	-	Tan:ges kerd	تَنگِس کِرَد
سیاه، دوده	-	Taneh	تَنه
دوده سیاه کف تابه	-	Taneh ta:we~	تَنه تاوه
تنور	-	Tani:r	تَنیر
تب	-	Taw	تَو
اتاق	-	Tu:	تُو
شما	-	Tu	تو
تب بُر	-	Taw bur:	تو بُر
نهیب زد	توپید	Tu:pest	تُوِپِست
خمیر نازکی که روی تابه برشته و با روغن محلی آمیخته و می خورند	-	Tuwcheri:	تُوچِری
تبر	-	Tavar	تَوَر
چرخید	-	Tur:est	تُوِرِست
روباه	فارسی: شغال	Tu:reh	تُوِره
تبخال زده است	-	Tawr:i:zadeh	تَوِری زده
پلکش را تکان دادن	-	Tuzgeni:dan	تُوِزگِنیدن
تابستان	-	Tawesun	تَوِسون
صفحه گرد چوبی برای پهن کردن خمیر	-	Tawsi:	تَوِسی
دوغ پخته	-	Tu:f	تُوِف
حصبه	تب بزرگ	Taw e gap	تَوِگَپ
تپه	-	Tuvul!	تُوُل
نشا کردن برنج	-	Tu:lak	تُوِلک

تولکی	Tulaki:	-	زمین نشای برنج
توله	Tulle~	-	پنیرک
تو میرای	Tu mi:ray	تو بمیری	بالاترین قسم در بختیاری
تووه	Tu:wah	-	توبه
تُووَه کِه	Tuwwhakeh	-	تب برفکی دام ها
تویزه	Te~vize~	-	طبوق، سبد جای نان یا آشپال سنتی بافته شده از ترکه های بادام وحشی
تویس تویس	Tevi:s tevi:s	-	نم نم باران
تویف تویف	Tevi:f tevi:f	-	باران کم و نم نم آمدن
تَهَل	Ta.!!	-	تلخ
تَی	Tay	-	نزد، پیش
تی [ت]	Ti:[t]	-	توت
تیار	Taya:r	-	کامل
تیارَت	Ti:ya:rt	-	شوخی
تِیامی	Ti:ya:mi:	-	چشم های منی، عزیزمی
تیت	Ti:yat	-	نیشگون
تی تی	Ti: ti:	-	صدا کردن بزغاله و بره
تیتُم رَه	Ti:tum r:ah	-	راه باریک
تی تَنو	Ti: tenaw	-	بازی پرتاب سنگ نازک روی سطح آب
تیخ	Tikh	-	تیخ
تیر	Ti:r	-	میله چوبی مورد استفاده در نان پزی
تیر اوَندِن	Ti:r evanden	تیر انداختن	قرعه کشی
تیر پُوش	Teyr pu:sh	-	سقف اتاق را با چوب پوشاندن
تیرس کرد	Ti:res kerd	-	تحریکش کرد، انتخابش کرد
تیرگ	Teyarg	-	تگرگ
تیرنُون پَزی	Ti:r e nu:npazi:	-	چوب باریک و صیقلی برای پهن کردن خمیر
تیشتر	Ti:shtar	-	بز جوان یکساله
تیف کردن	Ti:f kerdan	-	کندن زمین توسط مرغ با پا
تیگ	Ti:g	-	پیشانی

سرنوشت	-	Tig nevesht	تیگ نوشت
جوجه	-	Ti:l	تیل
چراغ برق	-	Tayl barqh	تیل برق
تلفن	انگلیسی: telephone	Ti:lfun	تیلْفون
تنها	-	Teyna:	تی نا
تکان داد	تکاند	Tayni:d	تی نید
یک وری، نامتعادل	-	Tey vari:	تِیوَری
لاغر شد، خالی شد	-	Tayhest	تی هست
چشم قرمز	-	Ti:ye su~r	تیه سور
چشمان	-	Ti:ya:	تیا
چشمانش	-	Ti:yas	تیاَس
چشمش شور است	-	Ti:ya:s suren	تیاَس سورِن
دستبافته ای برای نگهداری نمک	-	Tayyer	تی یر
چشم	-	Ti:ye~	تیه
چشم به راه، منتظر	-	Ti:y~ be r:ah	تیه به ره
ث			
کار ثواب در راه خدا	-		ثواو خدا
ج			
بد نبینی	-	Ja: bad nari:	جا بد نری
جابجا شدن	-	Ja:ja: kardan	جا جا کردن
محل خرمن	-	Ja: kharman	جا خرمن
فریاد زد	-	J:ar zey	جار زی
پاکبان	-	Ja:ru:ka:r	جارو کار
گیاهی خوشبو	-	Ja:z	جاز
ژاکت	-	Ja:kat	جاکت
از جا کنده شده، تغییر مکان یافته	-	Ja: kan	جاکن

جایگزیده شدن، مستقر شدن	جایگیر شدن	Ja:gi:r va:bi:den	جاگیر وایدن
جای من	-	Ja:m	جام
جا مانده	-	Ja: mandeh	جامنده
ژاندارمری	-	Ja:nda:rmeli:	جاندارمیلی
محل سکونت و بار انداختن	-	Ja:va:rgah	جاوارگه
فرش پهن کردن، رختخواب پهن کردن	-	Ja:vanden	جاوندن
جوان، جوان قوی هیکل	-	Ja:hel	جاهل
آشفته	-	Jetnideh	جَئِنِدِه
حالا، به تازگی، در ضمن، تازه	-	Jakhteh	جَکْخِته
جنگ، کشمکش، مجادله	-	Jar:	جر
نواری پنبه ای یا چرمی برای اتصال خیش به جفت	-	Jar	جَر
ملخ	عربی: جراده	Jara:deh	جَرَادِه
کسی که حل اختلاف می کند	-	Jar: bur:	جَر بُر
شرّ خر	-	Jar: khar:	جَر خَر
پاره اش کرد	-	Jer:es da:d	جَرَس داد
پشت گردن را گرفتن	-	Jur: mul	جُر مُل
اختلاف در اختلاف، کشمکش	-	Jar: e menjar:	جر من جر
وسط	-	Jer:n:g	جَرِنِگ
پیچاندن	-	Jar:ni:dan	مصدر: جرنیدن
پیچ دادم، تاب دادم	-	Jar:nidum	جَرِنِدُم
جرنیدی، پیچ دادی، تاب دادی	-	Jar:nidi:	جَرِنِیدی
پیچ داد، تاب داد	-	Jar:ni:d	جَرِنِید
پیچاندیم، تاباندیم	-	Jar:ni:di:m	جَرِنِیدیم
پیچانیدید، تابانیدید	-	Jar:ni:di:n	جَرِنِیدین
پیچاندند، تاباندند	-	Jar:ni:den	جَرِنِیدن
پیچاندند	-	Jar: da:den	جَر دَادن
لاغر اندام	-	Jer: u ji:k	جر و جیک
وسیله ای برای گذر از مناطق صعب العبور و رودخانه	-	Jar:eh	جَرِه

جرى	Jar:i:	-	هرچيز مورد اختلاف
جرى اوى	Jar:i: avey	-	به تنگ آمد، کلافه شد
جریت	Juryat	-	جرات
جز	Jez	-	داغ
جز نشون	Jez neshu:n	-	مشخص شده، نشانه کردن
جستم	Justem	-	پیدا کردم
جستی	Justi:	-	پیدا کردی
جست	Just	-	پیدا کرد
جستیم	Justi:m	-	پیدا کردیم
جستین	Justui:n	-	پیدا کردید
جستن	Justen	-	پیدا کردند
جستم	Jestum	-	فرار کردم
جستی	Jesti:	-	فرار کردی
جست	Jest	-	فرار کرد
جستیم	Jestim	-	فرار کردیم
جستین	Jesti:n	-	فرار کردید
جستن	Jesten	-	فرار کردند
جعهده	Ja.deh	-	جاده
جغله	Jegheleh	-	نوجوان
جغله جبار	Jeghele jaba:r	-	نوجوانان
جفت	Juft	-	چوبی یک و نیم متری، استوانه ای و چهار سوراخه برای بستن و جفت کردن دو حیوان برای شخم زدن
جفت	Jaft	-	پوسته نازک داخلی و تلخ بلوط که در دباغی سنتی به کار می رود
جفت و تا	Juft u ta:	-	تا، لنگه دیگر
جک بادی	Jak ba:di:	-	کامیون کمپرسی
جل	Jul	-	بافته ای از پشم و مو که برای محافظت احشام از سرما بر آنها می پوشانند
جلاو	Jalaw	-	گله گوسفند و بز

گوسفند دار	-	Jalaw da:r	جَلاو دار
دغلكار	-	Jal!ab	جَلَب
خانه بدوش، آواره	-	Jul be kul!	جُل به كُول
پوشاندن كامل يك چيز	-	Jul pu:sh	جُل پوش
جلد	-	Jel!t	جَلت
تند، زود	سريع	Jal!d	جَلد
گليم كهنه اى كه براى جلوگيرى از زخم شدن گردن حيوان در حال شخم زدن، بر او مى پوشانند	-	Jul kachalleh	جُل كَچله
پيشرو	-	Jel!uwda:r	جلودار
مواد منفجره اى كه براى ماهيگيرى در آب مى اندازند	-	Jel!eney	جَلِه نِي
تكان بخور، بجنب	-	Jum bekhur	جُم بَخُور
تكان دادن	-	Jum da:dan	جُم دادن
بجنبانش، تكانش بده	-	Jumes bedeh	جُمِس بده
همگى	جملگى	Jum!e~i:	جُمَله اى
دوقلو	-	Jumelu	جُمَلو
تكان داد	-	Jumni:d	جُمَنيد
جمع و جور	-	Jam u jji:l	جَم و جيل
اثاثيه را جمع كن	-	Jam u jji:l kun	جَم و جيل كن
جن زده	-	Jend zeydeh	جِنْد زِيده
جهنم	-	Jandum	جَنْدُم
اوج گرما	-	Jen:g	جَنگ
شش شاخه اى چوبى كه بوسيله چرم به هم متصل و براى جداسازى محصول از كاه استفاده مى شود	-	Jen:ger	جَنگير
اوج گرمای ظهر	-	Jen:g e zuhr	جَنگِ ظهر
جریمه	-	Jani:veh	جَنِيوه
جوى، جوى آب	جو	Ju:	جُو
سوزن بزرگ دوخت درشت گونى	-	Juwal!du:z	جُوَال دوز
مثل، مانند	-	Ju:r	جُوَر

رنگارنگ	-	Ju:ra:ju:r	جُوراجُور
جوراب	-	Ju:raw	جوراو
جوشاندن	جوشانیدن	Ju:shni:dan	جُوشنیدن
جام	-	Juum	جوم
جامه	-	Jumeh	جومه
جان بدر برد، سالم در رفت	-	Ju:n be~dar kard	جون بدر کرد
مرگ را دیدن، از جان گذشته	-	Ju:n be~ teshney	جون به تَشنه ی
کلافه	-	Ju:n be~ sar	جون به سَر
جان من هستی	جانمی	Ju:numi:	جُونمی
نیرو و بنیه داشتن	-	Ju:n u jeli:gh	جُون و جلیغ
جوانمرگ	جوانمرگ	Ju:ne marg	جُونه مرگ
جهیزیه	-	Jeha:z	جهاز
پیچیدم، تغییر جهت دادم	-	Jahr:estem	جَهَرِستِم
پیچیدی	-	Jahr:esti:	جَهَرِستی
پیچید	-	Jahr:est	جَهَرِست
پیچیدیم	-	Jahr:esti:m	جَهَرِستیم
پیچیدید	-	Jahr:esti:n	جَهَرِستین
پیچیدند	-	Jahr:esten	جَهَرِستِن
جوجه	-	Ji:je~	جِیجِه
جگر	-	Jeyar:	جِیَر
آشفته، پریشان	-	Ji:mbalu:	جِیمالو
چ			
سنگ ماسه ای	-	Cha:t	چات
چهار پایان	-	Cha:rpa:	چارپا
چهارچوب	-	Cha:rchu:	چارچو
پارچه ای که روی روسری می اندازند	-	Cha:rqhad	چارقد
چراند	-	Cha:rni:[d]	چارنی[د]

چکارش داری؟	-	Cha:s da:ri:?	چاس داری؟
ظهر، میانه روز	چاشت	Cha:s[t]	چاس[ت]
لانه، آشیانه	-	Cha:l!	چال
آشپزخانه	-	Cha:l! du:n	چال دُون
خاک کرد	-	Cha:l! kerd	چال کرد
گودی ای که در آن آتش درست می کنند	-	Cha:l! eh	چاله
چکارم داری؟	-	Cha:m ekhuy?	چام اخوی؟
چکارم داری؟	-	Cha:m da:ri:?	چام داری
چای رقیق	-	Cha:y e tunuk	چای تُنُک
دست و کف زدند	-	Chap zeyden	چَپ زیدِن
چوبی نیم متری که در طناب بافی به کار می رود	-	Chapat	چَپَت
گوسفند، بز یا دامی که تازه زاییده ولی نوزادش مرده است و تا مدتی شیر می دهد	-	Chaper	چَپَر
پیپ	ترکی: چوپوق	Chapaqh	چَپَاق
غارت	-	Chapaw	چَپَو
چپ دست	-	Chapil!	چَپِیل
چطور؟	-	Chetaw	چَتَو؟
چه خبرتان است؟	-	Chetu:neh	چَتَوَنَه
چیه؟ چه مشکلی داری؟	-	Cheteh	چَتِه
نهیَب برای بیرون کردن سنگ	ترکی: چِخ (برو بیرون)	Chekheh	چَخِه
چراغ	-	Chera:[gh]	چِرا
چراغ دستی، چراغ قوه	-	Chera:gh e leyt	چِراغ لِیت
چرید	-	Chard	چَرِد
اوج تابش نور خورشید	-	Cheresht	چِرِشَت
گریه و زاریش را بلند کرد	-	Chereshteseh bul!and kard	چِرِشْتَسِه بلند کرد
نخ ریسنده گی، نخ سفید قالی	-	Cherk	چِرِک

فریاد و نعره زدن	-	Cherni:d	چرنید [چلنید]
گیاهی تلخ برای درمان اسهال و قند خون	-	Chez	چز
چسبید	-	Chasbest	چسبست
باد از معده اش خارج شد	-	Chusni:d	چسنید
مفصل و پشت زانو	-	Chaft	چفت
ویار زنان	-	Chufter	چُفتر
شکایت کردن از شخصی، سعایت	چغلی	Chuqhul!i:	چُغلی
چاقو	-	Chaqhu:	چقو
خراب، شکسته، زوار در رفته	-	Chak u chu:!!	چک و چوئل
پچ پچ کردن، شایعه پراکنی، جاسوسی کردن	-	Chek e raw kerden	چک و وک کردن
زرننگ و چالاک	-	Chuk u r:uk	چُک و رُک
دست	-	Chel	چل
مجموعه سنگ های چیده شده روی هم	-	Chul	چُل
محل چُل	-	Chulja:	چُل جا
فلج، بی دست و پا	ترکی: چلاغ (دست و پا شکسته)	Chul!a:qh	چُلاق
تکان داد	-	Chul!uqhni:d	چُلُقنید
تکان خورده	-	Chul!uqhni:de h	چُلُقنیده
آب از دهانش بیرون می ریزد و بی حال می شود	-	Chul!meh	چُلْمه
گریه با صدای بلند و زوزه	-	Chel!ni:dan	مصدر: چلنیدن
با صدای بلند گریه کرد	-	Chel!ni:	چلنی
رسم و دعایی که پس از چهل روز از زایمان، برای زائو انجام می دهند	-	Chelleh bur:i:	چِلِه بُری
بیست روز زمستان از دهم بهمن تا پایان آن	-	Chelleh ku:chi:r	چِلِه کُوچیر
چهل روز اول زمستان در تقویم محلی	-	Chelleh gap	چِلِه گپ
چمنزار، درّه پوشیده از چمن	-	Cham	چَم

مشعل، چوب نیم سوز	-	Chumat	چُمَت
چوبی که دو دسته مشک دوغ را به آن می بندند	-	Chumter	چُمتر
شخص عصبانی	-	Chem cha:reh	چِم چاره
چنبره زدن	-	Cham chi:rak	چَم چیرک
اسب یاغی	-	Chamu:sh	چَموش
چاکنای، فک، چانه، آرواره	-	Chenaweh	چَنآوه
چند عدد	-	Chan ta:	چَن تا
چقدر	-	Chandi:	چَندی
سرما خورد و بدنش کوفته شد	-	Chenjest	چَنجهست
چیست	-	Cheneh	چِنه
چوب	-	Chu:	چُو
شایعه	-	Chaw	چَو
وارونه، برعکس	-	Chuwa:rse	چُوآرسه
داربست	-	Chu: bas	چو بَس
بازی الک دولک که با دو قطعه چوب انجام می شود	-	Chu:b kli:k	چوب کلِیک
کسی که خرید و فروش احشام انجام می دهد	چوبدار	Chu:da:r	چو دَار
چوپان، شبان	-	Chu:pun	چوپون
چوب سپیدار و چنار	-	Chu: chandal!	چو چَندل
چوب خط	-	Chu: khat	چو خَط
سیاه چادر کوچک	-	Chu sale buhu:n	چوسلِه بُهون
بالا پوش پشمی مردانه بی آستین	-	Chugha:	چوغا
یک نوع بازی محلی، بازی زو	-	Chu: keli:	چو کِلِی
فلج	-	Chawl!	چَوَل
تهی، خلوت	-	Chu:!	چوُل
حمله کرد	-	Chul!ni:d	چولنید
جوجه تیغی	-	Chu:lle~	چوُلِه
چنانکه	-	Chunu ke	چُونُو کِه
یک مرتبه حالش بهم خورد	-	Chu:hrest	چوهرست

زخمم درد گرفت	-	Chu:h mest	چُوهمست
گیاهی خوشبو	-	Chavi:l!	چَویل
چاه	-	Chah	چَه
چالانده شد	-	Chehrest	چهرست
قیچی بزرگ چیدن پشم و موی دام ها	-	Chahreh	چَهَره
چه از من می خواهی	-	Che zum i:khuy	چه زُم ایخُی
چه گفتی	-	Cheh gudi:	چه گُدی
چه شده	-	Cheh va:bi:de~	چه وایده
مانند	-	Chi:	چی
چیز	-	Chi:	چی
ماسه نرم، ماسه بادی	-	Chi:t	چیت
بافته ای از نی و نخ موی بز یا گوسفند برای حفاظ اطراف سیاه چادر یا دام ها	-	Chi:the	چیتَه
فیش حقوقی	-	Chi:ti:	چیتی
دهان	-	Chi:l	چیل
اینطور، مثل این، مانند	-	Chi:nu	چینُ
چینه دان	-	Chi:neh qha:r	چینه قار
ح			
نشخوار	-	Ha:sht	حاشت
نشخوار می کند	-	Ha:sht ekeneh	حاشت اِکنه
محصول غلات	-	Ha:sel!	حاصیل
خالو، دایی	عربی: خال	Ha:l!u	حَالُو
دایی و خواهرزاده	-	Ha:l!u: khuwarza:	حَالُو خُورزا
به او بفهمان	-	Ha:li:s kun	حالیس کُن
می فهمد	حالی اش هست	Ha:li:se	حالیسه
چوب کوتاه سوراخ دار که طنابی از آن رد می شود و بار حیوان را با آن می بندند.	-	Hacheh	حَچَه

خرجین دو لنگه پشمی برای نگهداری اسناد و وسایل عروس	عربی: خرجین	Hu:rji:n	خرجین
آن را خورد	خوردش	Harde~s	حَرْدِس
آن را خوردند	خوردنش	Hardenes	حَرْدِنِس
خوردنی	-	Harde~ni:	حَرْدِنِی
خورده شده	-	Hardeh	حَرْدِه
اشک	-	Hars	حَرَس
خرما	-	Hurma:	حُرْمَا
ملاطی از گل	-	Har:e [har:i]	حَرِه [حَرِی]
بد اندیش	حسود	Hasi:d	حَسِید
خشک	-	Hushk	حُشْک
بی نتیجه، بیهوده	-	Hushkemu:n	حُشْکِ مُون
دارایی گاو و گوسفند	-	Hasham	حَشم
گرما و بخاری که از جسم گرم بلند می شود	بخار	Hafa:re~sht	حَفارِشت
سهم	-	Haqh bahre~	حَقِّ بَهْرِه
یقه	-	Haqhe~	حَقّه
خاکستر	-	Hul!	حُل
حمله کردن، خیز برداشتن	-	Halme:h hi:z	حَلْمِه حِیز
بطور مایل	-	Haleva:	حَلِه وا
بیماری خنّاق، دیفتری	-	Huna:qh	حُنّاق
خنک	-	Hunek	حُنِک
هنگام خنکی	-	Hunekun	حُنِکُن
خرجین بزرگ، دستبافی موینه یا پشمینه و دو لنگه برای نگهداری آرد و غلات	-	Hu:r:	حور
خرجین کوچک پشمی	-	Hu:r:jak	حورجک
حیاط	انگلیسی: house	Hawsh	حوش
شنگله	خوشه	Hu:she~	حوشه
کره الاغ، اسب یا گوسفند	عربی: حولی	Hawli:	حَوّلی
خانه، منزل	-	Hune~	حَوّیه

خانه خراب	-	Huneh varkandeh	خُونِه وَرْ كَنْدِه
خانه را زیر و رو می کنی	-	Huneh vaziri: ekuni:	خُونِه وَرِیْزِی اِکُنِی
خرده، ریز، کوچک	خرد	Hi:rd[e~]	حیرد[ه]
خرد و درشت	-	Hi:rde~ tal!u:	حیرده تَلُ
خرد و خمیر کردن، در هم شکستن	-	Hi:rde~ hal!u:	حیرده هِلُ
سرگردان	حیران	Heyru:n	حیرُون
خ			
می خواهد	-	Khu	خُ
تخم مرغ، بیضه	خایه	Kha:	خَاآ
خواهر زن	-	Kha:ar e zine~	خائِرِ زینِه
جوید	-	Kha:i:d	خائید
خواراندم	-	Kharni:m	خارنیم
می خارد	-	Kha:re~	خارِه
خاک روبه	-	Kha:k e ru:	خاکرو
قبرستان، مزار	-	Kha:kestu:n	خاکِستُون
جای خاکی	-	Kha:ke~!un	خاکِلون
خوراکی از تخم مرغ	خاگینه	Kha:yi:ne~	خایینه
خودت	-	Khudat	خُت
خدمت	-	Khezmat	خدمت
گلو	-	Kher:	خِرّ
خراب	-	Khe~ra:w	خراو
خرک چوبی	-	Kharpa:	خرپا
برخورد کرد	[ضربه] خورد	Khard	خَرْد
خوردن	خَرْدَن	Khardan	مصدر:
خوردم	-	Khardum	خَرْدُم
خوردی	-	Khardi:	خَرْدِی

خورد	-	Khard	خَرَد
خوردیم	-	Khardi:m	خَرَدِیم
خوردید	-	Khardi:n	خَرَدِین
خوردند	-	Kharden	خَرَدِند
گلویش را بگیر ، محکم پیگیری کن	-	Kher:es beger	خَرِسِ بَگیر
الاغ ها	-	Khargal	خَرِگَل
گلو	-	Khurna:s	خَرُناس
خر و پف	-	Khurna:she	خَرُناسه
دیگ بزرگ مسی	ترکی: غازازان	Khaza:n	خزان
خودش	-	Khus	خُش
مادر همسر	-	Khusi: ma:	خُسی ما
پدر همسر	-	Khusi: nare~	خُسی نره
خوش	-	Khash	خَش
خوش آمدی	-	Khush uveydi:	خُش اُویدی
بدون دلیل، بی دلیل	-	Khash e kha:r	خَشِ خار
خوش آمد گویی و تعارف	خوش و بِش	Khush u dush	خُش و دُش
بی هوا یکی را گرفتن	-	Kheft	خِفت
قایم شد، کمین کرد	-	Khef kerd	خِف کرد
کم عقل، خاکستر و آتش ته اجاق	-	Khul	خُل
کج	-	Khal	خَل
بیچاره	-	Khul! be sar	خُل به سر
کج و پیچ دار	-	Khal e pi:t	خَل پیت
کنج، زاویه، کج	-	Khalaki:	خَلکی
خودم	-	Khum	خُم
خودمان	-	Khumu:n	خُمون
خودتان	-	Khutu:n	خُتون
خودشان	-	Khusu:n	خُسون
می خواهم	-	Khum	خُم
می خواهم	-	Khum	خُم

می خواهی	-	Khuy	خُی
می خواهد	-	Khu	خُ
می خواهیم	-	Khuym	خُیم
می خواهید	-	Khuyi:n	خُیین
می خواهند	-	Khuyen	خُوین
خندید	-	Khandes	خَندِس
خندیدم	-	Khandestam	خَندِستَم
خندیدی	-	Khandesti:	خَندِستی
خندید	-	Khandest	خَندِست
خندیدم	-	Khandesti:m	خَندِستیم
خندیدید	-	Khandesti:n	خَندِستین
خندیدند	-	Khandesten	خَندِستین
خواب	-	Khaw	خَو
به خواب ابدی رفتن	-	Khaw be khaw raden	خَو به خَو رِهْدِن
خواب و بیدار	-	Khawuiya:r	خَوِیَار
در خواب حرف زدن	-	Khaw pel!a:	خَو پِلَا
مرد عقیم	خواجه	Khujeh	خَوِجِه
خبر بده	-	Khavar bedeh	خَوَر بده
جاسوس	خبرچین	Khavarchi:n	خَوَر چین
خورجین	-	Khu:rj	خَوْر ج (خورج)
خوابیدم	-	Khawsestem	خَو سِستَم
خوابیدی	-	Khawsesti:	خَو سِستی
خوابید	-	Khawsest	خَو سِست
خوابیدیم	-	Khawsesti:m	خَو سِستیم
خوابیدید	-	Khawsesti:n	خَو سِستین
خوابیدند	-	Khawsesten	خَو سِستین
خواباند	-	Khawni:	خَو نی
خواهر	-	Khuwar	خَوَر

خواهرزاده	-	Khuwarza:	خُووَرَزَا
پسر خاله، دختر خاله	-	Khuwar zema:r	خُووَرَزِمَار
می خورید	-	Khuwari:n	خُووَرِن
خورده شد	-	Khahrest	خَهْرَسْت
هندوانه ابوجهل، هندوانه کوچک وحشی با دانه های بسیار تلخ	-	Khiyar e gurg	خِیَارِ گَرِگ
خیس خورده	-	Khi:sni:deh	خِیْسِنِیْدِه
پوست بز یا گوسفند برای نگهداری روغن	خِیْک	Khig	خِیْک
خون آلود	-	Khi:na:li:	خِیْنَالِی
خونش گردن شماست	-	Khi:nes bena:the	خِیْنَسِ بِنَاتِه
هم عهد و پیمان	-	Khi:n u chu:	خِیْن و چو
حل و فصل نزاع، ختم خونریزی، ایجاد صلح	خون و صلح	Khi:n u fase~l!	خِیْن و فَصْل
،			
مادر	-	Da:a:	دا
مادر خودش	-	Da:a: khus	دا آخُوس
مادرشان	-	Da:a:su:n	دا آسُون
مادرمان	-	Da:a:mu:n	دا آمُون
درخت	-	Da:r	دار
هویت را دارم	-	Da:rumet	داروْمِت
درمان کردن	-	Da:ri: darmun	داری دَرْمُون
ادویه	-	Da:ri: garm	داری گَرْم
همدردی کردن، افسوس خوردن	-	Da:ghum si:t	داغْم سِیْت
لاشخور، کرکس	-	Da:l!	دال
مادر بزرگ، پیرزن	-	Da:lu:	دالو
دالان	-	Da:l!un	دالُون
نوبت	-	Da:w	داو (دَو)
نهیب زدن سگ	-	De~ti:	دِتی

دچه	Decheh	-	قفل و ریس
دُدَر	Dudar	-	دختر
دَدُو	Dadu:	-	خواهر
دِرار	De~ra:r	-	در بیاور
درار درار	De~ra:r de~ra:r	-	حرف های پیشین را بازگو کردن
دِر آرم	Der a:ram	-	در می آورم
دِر آرن	Der a:ren	-	در بیاورند
دَر آستون	Dar a:stu:n	-	آستانه، درگاه
دراز درّه	Dera:z dar:eh	-	کناره های درّه
دِر ام	Dera:m	انگلیسی: drum	استوانه، ظرف بزرگ استوانه ای
دُر بس	Duwar bas	دختر بس	نام زنانه، درخواست پسر از خدا
دِرین	Derbi:n	-	دورین
دَرِ سِست	Dari:sest	-	غروب کرد، پایین آمد
درجن	Darjan	-	چین
دِر ده	De~r:de~	دریده	پاره شده
مصدر: درنهادن	Dar neha:den	-	باختن
دِر نهادِس	Dar neha:des	-	آن را گم کرد، باخت
درست و دروا	Durust u darva:	درست و درمان	سالم، درست و حسابی
دُر غون	Durghu:n	-	حجله
دَر ف	Darf	-	ظرف
دَر ف ه ا	Darfa:	-	ظرف ها
دِر ک	Derak	دِر ک	به جهنم
دِر گِنی	Dargeni:	-	وارونه کرد
دُرُو	Duru:	-	دروغ
دِر واس	Darva:s	دربایست	نیاز، احتیاج
دروزن	Duru: zan	-	دروغگو
دِر وش	Derawsh	-	درفش، وسیله کفاشی
دِر و مِیس	Derumenes	-	برعکس کن

در وی	-	Der vey	در آمد
دره زیری	-	De~re~ ziri:	سرازیری
دَس	-	Das	دست
دَسْت به اَو	-	Dast be a:w	دستشویی رفتن
دَسْت به یَخِه	دست به یقه	Dast be yakheh	گلاویز شدن
دَسْت پَتی	تهیدست	Dast e pati:	بی مال و ثروت
دَسْت پُر	-	Dast e pur:	دارا، دولتمند
دَسْتگیرِت اَوی؟	-	Dasgi:ret avi:?	فهمیدی؟
دَسْتمازه	-	Das ma:zeh	ماساژ دادن
دَس تَمَنَّا	-	Das tamanna:	دست دادن و روبوسی، مصافحه
دَس چپ	-	Das e chap	طحال
دَس ری	-	Das e ri:	دست و صورت
دَس فرمون	-	Das farmu:n	دست فرمان در رانندگی
دَسک	-	Dasak	هم دست دزد
دَسْمال	-	Dasma:l!	دستمال
دَس مَنِه	-	Das maneh	دست بهش نزار
دَس نیر	-	Das ni:r	منتظر کمک دیگران
دَس و ری	-	Das u ri:	دست و صورت
دَش [لُمِه]	ترکی: دیشلمه	Desh[lumeh]	یک حبه قند
دَشکِه	-	Dashke~	نخ
دَشْم	دشنام	Deshnum	فحش، فحاشی کردن
دَفَر	عربی: مَفَرّ	Defar:	فرصت [فرار] پیدا کردن
دَفک	-	Dafk	پارچه رنگارنگی که برای فریب و شکار کبک استفاده می شود
دَفنه	-	Dafne~	کفن
دِک اِزَنه	-	Dek eze~neh	می لرزد
مصدر: دِکِسْتَن	-	Dekestan	لرزیدن (از سرما)

چهار شاخه فلزی برای جمع کردن خرمن	-	Dakar	دَکَر
مغازه دکان	-	Dekun	دِکُن
خوابیده به پشت	-	Dala: pusht	دَلَا پُشت
سلمانی سیار	-	Dalla:k	دَلَاک
میلی، دلخواه	دلخواه	Del!bekha:	دَلِیخا
دل پیچه	-	Del! pi:the	دَل پِیته
دل شب، وسط شب	-	Del! e shawga:r	دَل شَوگار
هَل دادن، تکان دادن	-	Dal! Ek [hulek] da:dan	مصدر: دَلِک [هَلِک] دادن
تکان خورد	-	Dal!ekest	دَلِکِست
آسوده خاطر	-	Del! ne~ha:de~	دل نهاده
بزرگ	-	Dal!v	دَلو
چوب دو شاخه مخصوص خار بریدن	-	Delaw	دَلَو
خوش منظره و بزرگ	دل باز	Del! va:z	دلواز
ظرف، قوطی	عربی: دَبّه	Dalleh	دَلّه
سطل آشغال	-	Dalleh a:shgha:l!i:	دله آشغالی
واژگونش کردند	-	Dambar es kardan	دَم بَرَس کردن
دنبه	-	Dumbeh	دُمبّه
در دهانت را ببند، ساکت باش	-	Dam e chi:let beneh	دَم چِلیت بِنه
وارونه	دَمَر	Dmeri:	دَم رِی
اول روشنایی صبح	دم صبح	Dam e su	دَم صُ
به عمل آمد، رسیده شد	-	Dam kerd	دَم کِرِد
خانه خراب کن، دیوانه، کم عقل	-	Dam e havas	دَم هوس
یک دم، لحظه ای فرصت	-	Damu:n	دَمون
دانه	-	Dun	دُن
دندان	-	Dendu:n	دِنْدُون

آش رویش اولین دندان کودک	دندان رویه	Dendu:n ru:	دِنْدوُن رو
رها کردن بره و بزغاله جهت خوردن شیر مادر در طول روز	-	Dun kardan	دُن کردن
تمسخر، ادا در آوردن	-	Dun:g e ru:	دُنْگِ رو
دوغ	-	Du:	دُو
دارو	عربی: دواء	Dava:	دَوَا [دِکِ دوا]
کمر بند	-	Duwa:l!	دُوَال
شعر و آهنگ های خاص مراسم عروسی	-	Duva:la:li:	دُوَالالی
بز ریش دار پیشرو گله	-	Dubur:	دُوْبُر
گوسفند یا بز بزرگ	-	Dubur	دُوْبُر
مشکوک، مردّد	-	Du be shak	دو به شک
دوشیدن، دوختن شیر	-	Duden	مصدر: دودِن
آن را دوشختی، آن را دوشیدی	-	Dudi:s	دودیس
دوری، بشقاب	-	Dawri:	دَوْری
اطراف	-	Dawreh ba:	دَوْرِه با
حیله گری، حقه بازی	-	Du:z u kal!ak	دوز و کلک
دیروز	-	Du:sh	دوش
تشک	تشک	Du:shak	دُوَشَک
چرخ آب کشی از چاه	-	Du:l!	دُوَل
ثروت، مال و منال	-	Daw!lat	دولت
دولتمند، ثروتمند	-	Daw!amand	دَوْلَمَند
دولاب	-	Du:law	دُوَلُو
داماد	-	Du:ma:	دُوْمَا
محلّی که کمر بند بسته می شود	-	Dum ja:r	دُوْم جَار
نوبت من است	-	Da:w e muneh	دَوِ مُوْنِه
دانه	-	Du:n	دُوْن
ساکت باش، چیزی نگو	-	Dun:g nadeh	دُوْنْگِ نَدِه
[میوه گنار] سبز و نارس	-	Dun:ge~	دوْنْگِه
می دانم	دانم	Du:num	دُوْنَم

دوئنه	Du:neh	-	داند، می داند
دوئی	Du:ni:	دانی	می دانی
دوئیدوم	Dawni:dum	-	دویدم
دوئیدی	Dawni:di:	-	دویدی
دوئی	Dawni:	-	دوید
دوئیدیم	Dawni:di:m	-	دویدیم
دوئیدین	Dawni:di:n	-	دویدید
دوئیدن	Dawni:den	-	دویدند
دووا	Du:wa:	-	آش ماست و برنج
دوواره	Duwa:reh	-	دوباره
دوورگل	Duwargal	-	دختران
دوولا	Du vella:	-	دو مرتبه
ده رست	Der:est	-	پاره شد
ده ریسست	Dari:sest	-	افتاد، خراب شد
دهن	Duhun	-	دهان
دهون	Dehu:n	-	پایین
دی	Di:	-	دود
دیدم	Di:dum	-	دیدم
دیدی	Di:di:	-	دیدید
دی	Di:y	-	دید
دی ییم	Di:yi:m	-	دیدیم
دی یین	Di:yi:n	-	دیدید
دی ین	Di:yen	-	دیدند
دیر	Di:r	-	دور، با فاصله
دیرا دیر	Di:ra:di:r	-	از فاصله دور
دیره	Di:r e	دور است	خیلی فاصله دارد
دیزه	Di:ze~	-	رنگ خاکستری
دیس	Di:s	دوس	دوسنده، چسبناک
دیس دیسک	Di:s di:sak	-	چسبیدن سگ ها به هم [برای جفتگیری]

چسبید	-	Di:sest	دیسست
دیشب	-	Di:shaw	دیشو
ساقه و برگ های نی که برای درست کردن سایبان استفاده می شود	-	Di:feh	دیفه
دو ک	-	Di:k	دیک
دودکش	-	Di:kash	دی کش
شکمو، پرخور	-	Di:gu:l! duhu:n	دیگول دُھون
آتش	-	Di:laqh	دیلق
دیدمش	-	Di:mes	دیمس
الکی، بیهوده	-	Deymi:	دیمی
دنبال، دنباله، آخر	-	Di:n	دین
آخر و عاقبتم	-	Di:nda:m	دیندام
آخر و عاقبت	-	Di:nda:t	دیندات
آخر و عاقبتش	-	Di:nda:s	دینداس
آخر و عاقبتمان	-	Di:nda:mu:n	دیندامون
آخر و عاقبتان	-	Di:nda:tu:n	دینداتون
آخر و عاقبت شان	دینداسون	Di:nda:su:n	دینداسون
دیدنش	-	Di:nes	دینس
اسفند، سپند	-	Di:nesht	دینشت
آشکار	-	Di:yar	دییار
دیدیم	-	Di:yi:m	دی یم
دیگر	-	Di:ye	دی یه
؛			
بد ذات است	-	Za:tes khera:weh	ذاتس خراوه
ر			
برو	-	Ra	ر

راه	ره	Ra[h]	[ره]
رفت	رفت	Ra [t]	[رآت]
تخته سنگ شیدار، میلگرد	-	Ra:t	رات
بدون برگ، لخت	-	Ra:t u ri:t	رات و ریت
رازیانه	-	Ra:zuneh	راژونه
به درستی	راست راستکی	Ra:s ra:si:	راس راسی
روبراه کردن	راست و ریست	Ra:s u ri:s	راس و ریس
خبری از او نیست	-	Ra be ku:ri:	رَبه گوری
رفت روی کمرش	-	Ra be ku:lles	رَبه گولس
در گل فرو رفت، زمینگیر شد	-	Repest	رِپست
یخ زدن، سرد شدن	-	Rechestan	مصدر: رِچستَن
یخ زدم	-	Rechestum	رِچستم
یخ زدی	-	Rechesti:	رِچستی
یخ زد	-	Rechest	رِچست
یخ زدیم	-	Rechesti:m	رِچستیم
یخ زدید	-	Rechesti:n	رِچستین
یخ زدند	-	Rechesten	رِچستِن
قیافه اش (رختسه بنیر)	ریختش	Rekhtes	رِختس
رفتن	-	Ra.den	مصدر: رَدِن
رفتم	-	Ra.hdum	رَدُم
رفتی	-	Ra.di:	رَدی
رفت	-	Ra.d	رَد
رفتیم	-	Ra.di:m	رَدیم
رفتید	-	Ra.di:n	رَدین
رفتند	-	Ra.den	رَدِن
ریمان	-	Resmun	رِسْمُون
رسید	-	Rasi:	رِسی
رنگ تیره	-	Rash[t]	رَش [ت]

پیازها نیمه برشته شدند	-	Rash[t] avi:neh	رَش [ت] اَوینِه
جوان رشید و خوشتیپ	-	Rashta:	رَشْتا
ریسیدن، ریسمان	-	Reshtan	مصدر: رَشْتَن
جیره غذایی	-	Rashan	رَشَن
فروشگاه تعاونی شرکت نفت	-	Rashand khu:neh	رَشَنْدَخُونِه
جارو کردن	-	Ruftan	رُفْتَن
رفت و روب، جارو کشی و تمیز کاری	-	Ruft u ru:	رُفْت و رُو
طبقه	-	Rafak	رَفَک
زیر دمبی الاغ که به پالان وصل می شود	-	Rufi:deh	رُفیده
ردیف شده	-	Raqha:t	رَقَات
ردیفشان کن	-	Raqha:tes kun	رَقَاتِس کُن
چوب دو شاخه برای سر پا نگه داشتن کپر یا سیاه چادر	-	Ruk	رُک
رودار، حاضر جواب	رک	Ruk	رُک
سیخ شد، صاف شد	-	Ruk avey	رُک اوی
چربی روی شکمبه گوسفند	-	R:i: kumeh	ری کُمه
ناخن خراشی	-	Rekendan	رِکِنْدِن
خراشیده شد	-	Rekest	رِکِهَسْت
فروریختن	-	Rumbi:dan	مصدر: رُمبیدن
رمبید، فرو ریخت، خراب شد	-	Rumest	رُمِسْت
[حیوان را] فراری داد	-	Ram da:	رَم دا
سنگ بلند کرد	-	Rund be bard	رُند به بَرْد
راندم	-	Randum	رَنْدُم
لبه، زاویه، روی	-	Ruwh	رُو
قدمگاه، آرامگاه، گذرگاه	-	Ravad ge~	رَوَد گِه
هوا روشنی	-	Ru:shena:	رُوشِنَا
گذرگاه، باریکه	-	Ru:gah	رُو گِه

مکانی که دزدان وسایل دزدی را در آن پنهان می کنند	-	Raval!	رَوَل
بروم	-	Rawum	رُوم
بروی	-	Rewi:	رِوی
برود	-	Reweh	رِوه
برویم	-	Ruwi:m	رُویم
بروید	-	Ruwi:n	رُوین
بروند	-	Rewen	رِون
نوعی داس برای چیدن علف	-	Rawunjuk	رَوُنْجُک
موریانه	-	Revi:z	رِویز
روده	-	Revi:n	رِوین
رفتم	-	Rahdum	رَهْدُم
رفتی	-	Rahdi:	رَهْدی
رفت	-	Rahd	رَهْد
رفتیم	-	Rahdi:m	رَهْدیم
رفتید	-	Rahdi:n	رَهْدین
رفتند	-	Rahden	رَهْدِن
ریختشان	-	Rehdesu:n	رِهْدِسُون
ریخته شد	-	Rehsest	رِهْسِسْت
بدرقه نمودن	راهی کردن	Rahi: kardan	راهی کردن
سر بالا	-	Ri:	ری
صورت، رخ، رو	روی	Ri:	ری
رو به رو	-	Ri: be ri:	ری به ری
بدون پوشش مو یا پر، گیاه بی برگ	ریخته	Ri:t	ریت
ننگ بر تو، انگشت نما شدن	-	Ri:t sya:h	ریت سیاه
بی مو	-	Ri:tal!	ریتل
پر کردن مرغ	-	Ri:tni:dan	ریتنیدن
زیر شکم	-	Ri:cha:l!	ریچال
خواهش کرد	-	Ri: zey	ری زی

رویم، برویم	-	Reym	رِیم
بروید	-	Reyn	رین
روی هم	-	Ri: ham	ری هم
صورتت	-	Ri:yet	ریت
ز			
عرعر کردن الاغ	-	Za:r za:r kerden	زاز زار کردن
[الاغ] عرعر کرد	-	Za:rni:d	زارنید
[قاطر یا اسب] شیهه کشید	-	Za:kni:d	زاکنید
از شماست	-	Ze i:sa:neh	ز ایسانه
قبول نیست	-	Ze ba:l! ni:	ز بال نی
یاوه گویی	-	Ze~rt u pert	زرت و پرت
زرداب	-	Zardaw	زردو
یرقان	-	Zardi:	زردی
از او	-	Zes	زِس
درد کرد، تیر کشید	-	Zuqh zey	زُق زی
از کی است؟	-	Ze ki:neh	ز کینه
ستاره زهره	-	Zelleh	زله
زرنگ است	-	Zelle~	زله
عذابم داد	-	Zellum kerd	زَلهم کرد
زخم	-	Za[h]m	ز[ه]م
متوگد	-	Zuma:r	ژمار
زنیل	-	Zambi:l	زَمیل
خسته	-	Zamand	زَمند
خستگی	-	Zamandi:	زَمندی
استراحت کردیم	-	Zamandi: zeydi:m	زَمندی زیدیم
از ماست، مال ماست	-	Ze muneh	ز مونه
زمین ها	-	Zami:na:	زَمینا

درد می کند، تیر می کشد	-	Zeyna:r ezeneh	زَنارِ اِزَنه
جاری	زن برادر شوهر	Zen e bera:r e~ shuwar	زِنِ بَرارِ شُور
درد و سوز	-	Zenesht	زَنِشت
زن ها	-	Zen:gal	زَنِگل
زنگوله	-	Zan:gu:l!	زَنِگول
از یادم رفت	-	Ze vi:rum rahd	زِوِیرُم رَهد
به زور جا زدن	-	Zu:r tapun	زور تپون
زبان	-	Zevun	زُؤن
زبان بسته	-	Zu:n basteh	زُؤن بَسته
زانو	-	Zuni:	زُؤنی
عدم توانایی انجام کار محوله	-	Zuni: beri:deh	زُؤنی بَریده
زانو زد، نشست	-	Zuni: zey	زُؤنی زَی
زانوهایت	-	Zu:ni:ya:t	زونیات
آرامش	-	Zehesht	زَهشت
زعفران	-	Zahferun	زَهفِرُون
زهره ام ترکید، ترسیدم	-	Zahl!um pukest	زَهْلُم پُکِست
جرأت	زهره	Zahl!eh	زَهله
زده شدم	-	Zehnestem	زَهَنِستِم
زده شدی	-	Zehnesti:	زَهَنِستی
زده شد	-	Zehnest	زَهَنِست
زده شدیم	-	Zehnesti:m	زَهَنِستِیم
زده شدید	-	Zehnesti:n	زَهَنِستِین
زده شدند	-	Zehnesten	زَهَنِستِین
زود، زمان دور	-	Zi:	زی
از خیلی وقت پیش	-	Zi:ta:l!a:	زی تالا
پیشتر	زودتر	Zi:te~r	زی تِر
زدن	-	Zeydan	زَیدَن

زیر پای	-	Zi:rpa:i:	زیر انداز
زیر جومه	-	Zir:jumeh	زیر پیراهن
زیر سَری	-	Zi:rsari:	بالشت
زیر زیر کی	-	Zi:rzi:raki:	پنهانی
زینه	-	Zine~	زن
ژ			
ژواله	-	Zuva:l!eh	آنطرف درّه، آنطرف آب
ژه بی	-	Zhei:	صمغ درخت گون
س			
سا	-	Sa:	سایه، هوای صاف
سارو	-	Sa:ru:	فراموشکار
سال گشت	سالگشت	Sa:l!a: gasht	سالگرد، یک سال بعد
سال به گِده	-	Sa:l! be ge~de~	کسی که برخلاف سن زیادش، کم سن به نظر می رسد
سال تن [گک]	-	Sa:l! e tan:[g]	قحط سالی
سال دُ ماه	-	Sa:l! e du ma:h	سالی دو ماه حقوق بازنشستگی می گرفتند (طرح ریزش نیروی شرکت نفت در دهه چهل)
سال دوازده ماه	-	Sa:l! e davazdah ma:h	همیشگی
سال کُلینه	-	Sa:l! e kuli:ne~h	سالی که ملخ آمد
سامون	-	Sa:mu:n	مرزبندی زمین ها
ساوا	-	Sa:wa:	کوچک، خردسال
سَبَق	-	Sabaqh	صبح زود
سپرتاس	انگلیسی:	Seperta:s	ظرف غذای چند طبقه برای کارگران
سُتوله	-	Sutu:l!eh	مدفوع حیوانات، کلمه ای اهانت آمیز

ستون	-	Seti:n	سیتین
شناسنامه	عربی: سَجَلْ	Sejel	سِجَلْ
ریل قطار	-	Secheh	سِچِه
محکم	-	Sakht	سَخْت
سرب	-	Surup	سُرُپْ
سرنخ را باز کرد، گله گذاری آغازیدن	-	Sare~ ta:l!e~ dera:wurd	سَرِ تالِ دِرْ اَوُرْد
ژولیده سر	-	Sar jembelu:	سَرِ جِمِبِلُوْ
فرزندی که پدرش با تولد وی می میرد	-	Sar khur	سَرِ خُور
لیز خورد	سُر خورد	Sures burd	سِرِس بُرْد
بر سر پیمان خود ایستاد	-	Sares va:sta:	سِرِس وَاستا
تسلیت گفتن	-	Sar salla:mati:	سِرِ سَلامتی
شامگاه، سر چراغ	سر شام	Sar shumi:	سِرِ شُومی
وارو زدن، کله معلق شدن	-	Sar qhumbeli:	سَرِ قُمبِلی
پهلوی، رو به پهلوی	-	Sar nar	سَرِ نَر
حوصله	-	Sar u sawda:	سَر و سَودا
بیحال	-	Sust	سُست
مردن ستوران	-	Saqhat	سَقَطْ
مشت به پهلوی زدن جهت اشاره کردن	ترکی: سقلمه	Suqhulmeh	سُقْلِمِه
موتورسیکلت	انگلیسی: Cycle	Sekel	سِکِلْ
حالا	-	Saku:	سَکو
جستجو و وصله کردن	-	Suk u pi:neh	سُک و پینه
تجسس کردن، زیر و رو کردن	-	Suk u duk	سُک و دُک
سوراخ سمبه	-	Seke si:la:	سِکِه سیلا
توله سگ	-	Segu	سِگُو
آرایشگاه	-	Sal!muni:	سَلْمُونی
سبد یا مرغدانی استوانه بافته از حصیر یا ترکه های بادام وحشی	عربی: سَلَه	Sale~	سَلِه
فضله احشام، پهن	-	Suma:t	سُمات

زبان‌ش را کوتاه کردم، ساکتش کردم	-	Sum u dumes bur:i:dum	سَم و دُمِس بُریدم
سن (چند سال سند داره)	-	Send	سِنْد
آهسته آهسته	-	Sen:g sen:g	سِنِگ سِنِگ
سال	-	Sane~	سَنَه
جدا	عربی: سوا	Se~va:	سوا
سوار	-	Suwa:r	سُوَار
جداگانه	-	Sava: sava:	سَوَا سَوَا
سوختن	-	Su:den	سُوْدِن
سوخته	-	Su:de~	سُوْدِه (سوْتِه)
سرخ	-	SU~r	سور
شور	-	Su:r	سُوْر
شوراب، آب روان شور	-	Su:ra:w	سُوْر آو
سرخک	-	Su~rezeH	سورِزه
سبز	-	Sawz	سَوَز
رنگ سبز چمنی، خوش آب و رنگ	-	Sawz e si:r	سَوَز سیر
سبز قبا	-	Sawz e qhaba:	سَوَز قبا
سبزه زار	-	Sawzel!un	سَوَزِه لون
سیل	-	Sevi:l!	سَوِیل
سوخت	-	Suhd	سُهْد
پیغام	-	Sahdi:	سَهْدی
سوهان	-	Sehu:n	سِهُون
پیشرو گله	-	Sahis galeh	سَهیس گله
برای	-	Si:	سی
سگ	-	Sag	سَی
برای آنها	-	Si: u:nu	سی اوْنُ
برای شما	-	Si: i:sa:	سی ایسا
برای ما	-	Si: i:ma:	سی ایما
برایت	-	Si:t	سیت

برای تو	-	Si: tu	سی تو
برای چی من است	-	Si: chenum~	سی چنمه
برای چی	-	Si: cheh	سی چه
برای خودش	-	Si: khus	سی خُس
سیر شده	-	Si:raft	سیرفت
سوزن	-	Si:zen	سِزِن
سوزن بزرگ جوالدوز	-	Si:zen e barg	سِزِن بَرگ
برایش	-	Si:yes	سِیس
زالزالک	-	Si:sten	سِیسْتِن
حلقه کمر بند	سگک	Seyyak	سِیک
سکسکه	-	Si:keh	سِیکه
سگ ها	-	Sayal	سِیل
نگاه، تماشا	-	Seyl	سِیل
مقعد	-	Si:l	سِیل
سوراخ	-	Si:la:	سِیلا
نگاه می کنم	-	Seyl ekunum	سِیل اِکُم
شیره خرما	-	Seylu:n	سِیلُون
گندم برشته از خوشه نارس	-	Si:leh	سِیله
برای من	-	Si: mu	سی مُ
سینه سپر کردن	-	Si:neh qheli:ch	سینه قلیچ
برای او	-	Si: hu	سی هُ
برای هم، برای یکدیگر	-	Si: yak	سی یَک
ش			
رو انداز شب	-	Sha:pu:sh	شاپوش
باج گیری در قمار	شیتیل	Shatali:	شَتلی
نزاع	-	Shar:	شَر
مخلوط کردن آب و آرد برای درست کردن خمیر	-	Sher:eshten	شِرِشْتِن

خمیر را آماده کردی	-	Shereshni:di:	شِرِشَنِیدی
خجالتی	-	Sharmu:	شَرْمُو
صدای آرام و پیوسته آب	-	Sheren:g sheren:g	شِرِنَگ شِرِنَگ
کهنه ، پاره	-	Sher:e der:eh	شِرِه دِرِه
شپش	-	Shesh	شِش
گریزی چوبی با کلاهک آهنی و دارای پرّه های تیز	-	Sheshpar:	شِش پَر
مخلوط کردن دو چیز	-	She~fteh	شِفْتِه
توری بافته شده از مو برای حمل کاه	-	Sha:l	شَل
گل خیس خورده	-	Shul	شُل
درازش کن	-	Shela:s kun	شِلَاس کُن
دراز کشیدن	-	She!a:l!	شِلَال
دراز کشید	-	She!al! uveyd	شِلَال اُوید
بی قواره	-	Shal ta:l!un	شَل تَالُون
خرامان، آهسته آهسته راه رفتن	-	Shul! Shul! kardan	شُل شُل کردن
بدون حساب و کتاب خرج کردن	-	Shalafte~ ri:z	شَلَفْتِه ریز
قاطی، نامعلوم	-	Shal!am shu:l!va:	شَلَم شُولُوا
خورجین دو طرفه که برای حمل بار بر پشت ستوران می گذارند	-	Shaleh	شَلِه
زن بی چاک دهان	-	Sheli:teh	شَلِیْتِه
کیسه خیلی بزرگ حمل کاه	-	Sheli:f	شَلِیف
شمع	-	Sham	شَم
شام	-	Shum	شُم
شنبه	-	Shambeh	شَمَبِه
هندوانه	-	Shumi:	شُمی
کتف	-	Shun	شُن
درختی است بی بر مانند سپیدار	-	Shen	شِن
گوساله ماده جوان زیر سه سال	-	Shan:gu:l!	شَنگُول

شب	-	Shaw	شَو
شبستان	-	Shuwa:du:n	شَوادون
شیخون، نیمه شب بلند شدن	-	Shaw e khi:	شَوخی
گیاهی سه پرّه	شیدر		شَودر
شوهر	-	Shuwar	شُور
مشورت کرد	-	Shawr kerd	شور کرد
زیر و رو شد، بر هم خورد، چینه دان مرغ	-	Shevest	شوست
توپدم	-	Shuwkeni:m	شُوکنیم
توپیدی	-	Shuwkeni:di:	شُوکنیدی
توپید، عصبانی شد	-	Shuwkeni:	شُوکنی
شب کور	-	Shaw ku:r	شَو کُور
مدت زمان شب	-	Shawga:r	شَوگار
پایان شب، صبحگاه	-	Shawga:re~	شَوگاره
شلوار	-	Shawla:r	شَوَلار (شوال)
استراحتگاه شب، بیتوته	-	Shawliz	شَو لیز
شخم	-	Shu~m	شوم
هندوانه ابوجهل	-	Shumi: shetuni:	شومی شِطونی
حرکت داد، حمله کرد	-	Shuvend	شُوند
چوپان	-	Shuwun	شوون
سیاه	-	Shah	شَه
لنگ می زد	-	Shahlest	شَهلهست
ستون زیر چوب های ایوان	شمعک	Shamak	شَه مک
صدای اسب و مادیان	شیهه	Sheneh	شَهینه
اسب شیهه کشید	-	Shehni:d	شَهنید
شوهر، شوهر کردن، ازدواج کردن	شوی	Shi:	شی
شوت، گیج، منگ	-	Shit	شیت
نواری پشمی با سه سانتیمتر پهنا با منگوله های رنگارنگ برای تزئین سیاه چادر	-	Shi:rden:g	شیر دِنگ

شوم	-	Shi:m	شیم
آن را هم زدم	-	Shives da:dum	شیوس دادُم
آن را بر هم زدم	-	Shi:venemes	شیوِنِمِس
ص			
هوا صاف شد، باران بند آمد	-	Sa: kerd	صا کرد
مالک	صاحب	Sa:w	صاو
صاحب خانه	-	Sa:w hune~	صاو حُنه
صابون	-	Sawi:n	صاوین
بیرون	-	Sahra:	صحرا
مشورت کردن	مصلحت اندیشی	Se~lla:h kardan	صِلا[ح] کردن
سنگدان	-	Sandak	صَندَک
دمپایی کهنه	-	Sendelleh	صِندِلِه
عطسه، نشانه درنگ نمودن در کار	صبر	Sawr	صَوْر
فردا	عربی: صباح	Suwa:	صووا
ض			
ضعف ناشی از گرسنگی	-	Zaf qheylyu:n	ضف قیلون
ط			
طاقچه	-	Tashqhe~	طاشقه
آبشار، آب باران زیاد	-	Ta:f	طاف
طالع من سیاه است، بد شانس هستم	-	Ta:llum si:ya:heh	طالم سیاهه
طعم، مزه	-	Tum	طُم
آرزو به دل، در آرزوی خوردن غذای خاصی	طعم آرزو	Tum a:rzu:	طُم آرزو
طعمش، مزه اش	-	Tume~s	طُمِس
مزه اش خوب است	-	Tumes khu:eh	طُمِس خُوته

مزه اش بد است	-	Tume~s li:shéh	طُمِس لیشه
مزه های غذا	-	Tum u tahl!	طُم و تَهَل
طناب	-	Tana:f	طناف
هوایما	عربی: طیاره	Tayya:reh	طیاره
ع			
ذَکّه شدن، جان به سر شدن	-	A:s	عاص
جان به لب شد	-	A:s avey	عاص آوی
عمو، آقا	-	A:mu:	عامو
شگفتا	عجب	Ajaw	عَجَو
دق، بغض، خشم گرفتن، گرفته شدن	عربی: عراض	Ara:z	عِراض
عرق	-	Arakh	عَرِخ
عذر	-	Urz	عُرذ
عمارت، ساختمان	-	Ama:rat	عمارت
عناب	-	Ana:w	عناو
وگرنه	-	Andeh	عَنده
میمون	-	Antar	عنتر
ناموس	-	Awrat	عَوْرَت
عکس	-	Ays	عیس
عکس ها	-	Aysa:	عیسا
غ			
شکاف در کوه	غار	Gha:r	غار
دزدیده شده	-	Gha:rati:	غارَتی
زمین محصور شده بدون سقف برای نگهداری گله	-	Gha:sh	غاش
حلقه چوبی متصل به طناب برای بستن چادر یا بار بر پشت حیوانات	-	Ghacheh	عَچِه
جوشی، یک دنده	قُدّ	Ghudd	عُدّ

صدای رعد		Ghurum ghurum	عُرْمُ عُرْمُ
گرداب	-	Ghernaw	عِرْنَوُ
رعد و برق	-	Ghur:um te~ra:qh	عُرُوم تِرَاق
گزیدگی نیش حشرات که درد زیادی دارد	-	Ghari:b gaz	عَرِيب گز
غضب کرد	-	Ghazaw~ kerd	عَضَو كِرِد
داد و فریاد، هیاهو	غلغله	Ghel!ghel!e~	عِلْغِلْه
غبار	-	Ghuwa:r	عُوَار
خشم و غضب	عربی: غیظ	Gheyz	عِیْظ
ناپدید شد پنهان شد	-	Gheyves zey	عِیُوس زِی
ف			
اقوام، خویشاوندان	انگلیسی: family	Fa:mi:l	فامیل
غلبه کردن، پیروز شدن	عربی: فایق	Fayeqh	فایق
زیاد و فراوان	-	Fat e fara:vu:n	فَتِ فَرَاوُن
زمان آمادگی چارپایان برای جفت گیری	-	Fahl!	فَحْل
گشاد	-	Fra:kh	فَرَاخ
تفاوت گذاشتن	فرق	Farkh	فَرَح
پرواز کرد	پر زد	Fer: zey	فِر زِی
فرستاد	-	Freshna:[d]	فِرِشْنا [د]
فکر	-	Ferg	فِرْگ
فرمانبردار	-	Farmu:nbar	فَرْمُوْبَر
فروختن	-	Furu:den	مصدر: فُرُوْدِن
فروختم	-	Furu:dum	فُرُوْدُم
آیا آن را می فروشی؟	-	Furu:shi:s?	فروشیس؟
فروختم	-	Furu:dum	فروهْدُم
فروختی	-	Furu:di:	فروهْدِی
فروخت	-	Furu:d	فروهْد
فروختم	-	Furu:di:m	فروهْدِیم

فروختید	-	Furu:di:n	فرو دین
فروختند	-	Furu:de~n	فرو دِن
باد معده	-	Fe~s	فِس
آهسته آهسته، دست دست کردن	-	Fus e fes kerden	فُس فِس کِر دِن
فحاشی	فحش	Fush	فُش
کارگر	-	Fa:lleh	فَعَلِه
نحس، شوم	-	Fegu:r	فِگُور
بدون بسته بندی	-	Felleh	فِلِه
ترفند، مکر، حيله	فن	Fand	فند
گلوله شیشه ای کوچک، تيله	انگلیسی: finger	Fen:g	فِنِگ
بازی با انگشت با تيله	-	Fen:g ba:zi:	فِنِگ بازی
فهمیدم	-	Fahmestum	فَهْمِسْتُمْ
فهمیدی	-	Fahmesti:	فَهْمِسْتِی
فهمید	-	Fahmest	فَهْمِسْت
فهمیدیم	-	Fahmesti:m	فَهْمِسْتِیْم
فهمیدید	-	Fahmesti:n	فَهْمِسْتِیْن
فهمیدند	-	Fahmest	فَهْمِسْتِن
جهیدم	-	Fi:chestem	فِیچِسْتِم
جهیدی	-	Fi:chesti:	فِیچِسْتِی
جهید	-	Fi:chest	فِیچِسْت
جهیدیم	-	Fi:chesti:m	فِیچِسْتِیْم
جهیدید	-	Fi:chesti:n	فِیچِسْتِیْن
جهیدند	-	Fi:chesten	فِیچِسْتِن
می پرد	-	Fi:cheh	فِیچِه
جوش	-	Fi:zu:r	فِیْزُور
اهل فیس و افاده، مغرور	-	Fi:su:	فِیسو
ق			

فریاد و سر و صدا	-	Qha:r: u qhi:r:	قار و قیر
تگه تگه	ترکی: قاچ قاچ	Qha:sh qha:sh	قاش قاش
کاروان	-	Qhafel!e~	قافله
قالی بافی	-	Qha:li: bafi:	قالی بَفی
فضول	-	Qha:vez	قاوِز
پنهان	-	Qha:yem	قایم
محکم	-	Qhayum	قایم
محکم زد	-	Qha:yum zey	قایم زی
چنگ زدن، گاز گرفتن	-	Qhap kandan	قَب کندن
ترازو	-	Qhapu:n	قپون
کله خراب	-	Qhutuz	قُتُز
اعتراض می کند، گرمی زند	-	Qhuteneh	قُتِنِه
کره الاغ	-	Qhudu:	قُدُو
دوغ چکیده	ترکی: قره قروت	Qhara:	قراه
ادعا زیادی دارد	-	Qhert ekeneh	قِرْت اِکِنِه
محکم	-	Qhurs	قُرُص
گلو، حنجره	-	Qhur:qhur:i:	قُرُقُری
هیكلی و بد قواره	-	Qher:ambu:	قِرْمَبُو
رعد و برق، صدای بلند	-	Qhurumni:dan	قُرْمِنیدن
سرباز، آجان	ترکی: قزاق	Qhaza:qh	قَزاق
گوسفند چاقی که بچه نمی زاید	-	Qhaser	قَسِر
نابارور در رفتن دام ماده از دست دام نر هنگام جفتگیری	ترکی: نازا	Qheser	قَسِر
معنای مجازی: سالم از مهلکه در رفت	-	Qheser dar rah	قَسِر دَر رِه
پرنده ای شکاری، باشه	ترکی: قوش	Qhush	قُش
سرو صدا راه انداختن	ترکی: قشقرق	Qheshqhere~	قَشقره
از پشت سر ذبح کردن	-	Qhafa:	قَفَا
پر، لبریز، پر کردن	-	Qheferqhef	قَفِر قِف

تگه، نصف	-	Qhal!	قل
صعب العبور، سخت، خطرناک	-	Qhal!b	قَلَب
الکی که ساقه گندم و جو را جدا می کند	غربال	Qhal!ba:r	قَلبار
یک دهن پر از آب	-	Qhu!up	قُلُب
غرق شدن	-	Qhu!pesten	مصدر: قُلِپِستِن
غرق شد، فرو رفت	-	Qhu!pest	قُلِپِست
گردن کلفت	-	Qhu!chuma:q h	قُلِچُمَاق
قورت داد، فرو برد	-	Qhe!cheni:d	قُلِچَنِید
قاطی شد	-	Qhe!tehest	قِلتِهست
قفل	-	Qhu!f	قُلَف
تکه تکه کرد	-	Qhal! kerd	قَل کِرَد
انگشت	-	Qheli:ch	قَلِچ
آلت تناسلی حیوان نر	-	Qheli:f	قَلِیف
قندبر، قیچی قند خرد کنی	-	Qhambur:	قَمْبُر
باسن لمبه	-	Qhumbul!	قُمْبُل
نوعی دل درد ناشی از تخمیر غذا در معده	خَمَره	Qhambi:re~	قَمْبیره
ادعا	-	Qhumpuz	قُمپُز
قولنامه، سند	قباله	Qhuwa:!!e~	قواله
نوعی بازی با ریگ	-	Qhutu:r ba:zi:	قُوْتور بازی
قورتش داد	-	Qhu:rtes da:	قُوْرْتِس دا
قورت داد، فروداد	-	Qhu:rtni:	قورتی
[در اثر پر خوری] پوکید	-	Qhu:rkest	قُوْر کِست
رعد و برق	-	Qhurum tera:qh	قُوْرُم تِراق
ازخویشاوندان هست	-	Qhawmumu:n eh	قَو مومونه
انباره الکتریکی، باتری	عربی: قوه	Qhuvveh	قُوّه
زود رنج	-	Qhahru:	قَهرو
علف سبز	-	Qhahsi:l	قَهسِیل

غذا	-	Qhi:t	قیت
قوطلی	-	Qhi:ti:	قیتی
به تاخت رفتن اسب، تیر افکندن به دشمن در حالی که پشت بدو دارند	ترکی: اریب	Qheqha:j	قیقاج
عمیق، گود	-	Qhi:l!	قیل
گودش کرد	-	Qhi:les kerd	قیلس کرد
ک			
برادر	-	Ka:	کا
لگن، پا	-	Ka:	کا
غذایی که با روغن و آرد درست می کنند	-	Ka:chi:	کاچی
علف خرس	-	Ka:rdeh	کارده
کاروانسرا	-	Ka:numsara:	کارومسرا
کاسبی	-	Ka:sevi:	کاسوی
لاک پشت	-	Kase pusht	کاسه پشت
برادر	-	Ka:ka:	کاکا
دندان آسیا	-	Ka:keli:	کاکلی
کاشتن	-	Ka:l!	کال
نارس، رنگ قهوه ای	-	Ka:l!	کال
کفش، نوعی دمپایی	-	Ka:l!ak	کالک
بتن	انگلیسی: concrete	Ka:nkri:t	کانکریت
بره	-	Ka:we~	کاوه
بزرگ، رهبر	عربی: قائد	Ka:yed	کاید
بسته، گرفته، حفظ شده	انگلیسی: keep	Kep	کپ
سقفی بدون دیوار که از نی و علوفه با پایه چوبی درست شود	-	Kapar	کپر
نفس های آخرش است	-	Kapkapeh a:khareseh	کپکه آخرسه
بصورت خوابیده کمین کردن	-	Kup kerdn	کپ کردن

انباشته شده	-	Kuppeh	کُپِه
بیخ و بنیاد	-	Kut	کُت
کتاب	-	Keta:w	کِتاو
بیچاره اش کرد	-	Kutes kand	کُتِسِ کَند
دولا دولا راه رفتن	-	Kut kuti:	کُت کُتی
بیچاره ام کردی	-	Kutum kandi:	کُتُم کندی
کجاست	-	Kuje~ne~	کُجِه
سنگ متوسط		Kuchu:k	کُچُک
ناسازگار	-	Kache~khal	کَچِه خَل
چانه	-	Kacheh	کَچِه
عمه	-	Kechi:	کِچِی
کمر	-	Kad	کَد
لاغر، مردنی	-	Kad bur:i:deh	کَد بُریدِه
کبریت	-	Kerbi:t	کِرِبِیت
پسر	-	Kur:	کُر
مه، غبار	-	Ker:	کِر
چروک و خش روی آن افتاد	-	Ke~r: ufta: menes	کِر اُفتا مینس
به اندازه، با ارزش	-	Kra:kun	کِرا کُن
به اندازه هست	-	Kera: ekuneh	کِرا اِکُنِه
چروک شد	-	Ke~r: avey	کِر اوی
مرغی که روی تخم ها می خوابد	-	Kurup	کُرُپ
خرد کردن، کروچیدن	انگلیسی: crunch	Kruchni:dan	مصدر: کُرُچِنیدن
با دندان خرد کرد	کروچید	Kurcheni:d	کُرُچِنید
انجام دادند، کردند	-	Kerden	کِرْدِن
جلیقه نمدی	-	Kurdi:n	کُرْدِن
خرچنگ	-	Kerzelen:g	کِرْزِلَنگ
مرغدانی بافته شده از ترکه های باریک بادام	-	Kuruk	کُرُک

دغه، دستوک، کلوزار و ... شانه فلزی سنگین است با دسته چوبی برای کوبیدن گره های فرش پس از بافتن یک رج	-	Karki:t	کَرکیت
گرفتن بدون اطلاع قبلی، حمله برق آسا	-	Kur: ger	کُر گر
پسران	-	Kurgal	کُر گل
کرم خورده	-	Kermu:	کِر مُو
ساز و شیپور بزرگ	-	Karna:	کَرنا
تاول	-	Kuraw	کُر و
جمع شدن	-	Ke~z	کِز
همه کسانم	-	Kasu:num	کَسُونُم
شخصیتی بود	-	Kasi bi:	کَسبی بی
کشتزار	-	Keshteh	کِشته
خمیازه	-	Kashkawur	کَشکَوُر
کشیدن و بردن	-	Kash u kush	کَش کُش
وزن کردن، وزن کشی	-	Kashi:dan	مصدر: کشیدن
وزنش کردم	-	Kashi:dumes	کَشیدُمِس
وزنش کردی	-	Kashi:di:s	کَشیدِیس
وزنش کرد	-	Kashi:des	کَشیدِیس
وزنش کردیم	-	Kashi:di:mes	کَشیدِیمِس
وزنش کردید	-	Kashi:di:nes	کَشیدِینِس
وزنش کردند	-	Kashi:denes	کَشیدِینِس
پرنده ای حلال گوشت	-	Kagha:	کَغَا (کفا)
کوبید	کوفت	Kuft	کُفت
پیچ و خم، نوعی گره زدن	-	Keft	کِفت
کوبیدم	-	Kuftum	کُفتم
کوبیدی	-	Kufti:	کُفتی
کوبید	-	Kuft	کُفت
کوبیدیم	-	Kufti:m	کُفتیم
کوبیدید	-	Kufti:n	کُفتین

کوبیدن	-	Kuften	کُفتن
بی دندان	-	Kafteh	کَفْتِه
کپک	-	Kefe~	کِفِه
سرفه	-	Kufeh	کُفِه
کپک زد	-	Kefe~ zay	کِفِه زِی
چند سنگ روی هم قرار دادن، دیوار سنگ چین کوتاه بدون ملاط	-	Kel!	کِل
کچل، بی مو	-	Kal!	کَل
کوتاه	-	Kul!	کُل
غریو شادی و حماسی زنان	-	Kel!	کِل
ظرف آب سگ	-	Kal!	کَل
بز کوهی	-	Kal!	کَل
پهلوی، کنار، بغل	-	Ke~!	کِل
خراب، کهنه، شکسته	-	Kal	کَل
عصا، چوب دستی	-	Kal!a:k	کَلَاک
مخفف کربلایی	-	Kal!a:i:	کَلایی
دری وری گفتن، هذیان گفتن	-	Kal!parteh	کَلپَرْتِه
خیلی نزدیک به شما، در بغل شما	-	Ke~!le~t	کِلِت
درختی با دانه های سبز رنگ روغنی	-	Ke~!khun:g	کِلخُنْگ
ظروف ها	-	Kal! Zarf	کَل ظَرْف
پُرز	کُرک	Kul!k	کُلک
انگشت	انگلیسی: click	Kelek	کِلک
پوست گوسفند یا گوساله باد کرده که با آن از روی آب عبور می کنند	-	Kal!ak	کَلک
کسی که کَلک را می راند	-	Kal!akchi:	کَلک چی
آرد و نان بلوط	-	Kal!g	کَلگ
محل ویرانه، ساختمان متروکه	-	Kalge~	کَلگِه
نزدیک هستم	-	Kel!um	کِلُم
تکه ای از گل یا سنگ	-	Kul!um	کُلُم

کلنگ	-	Kaland	کلند
دیوانه، نفهم، یک دنده	-	Kelu:	کلو
ملخ	-	Kulu:h	کلوح
ساقه خشک جو و گندم، میان تهی	-	Kelu:r	کلور
کرفس	-	Kalaws	کلوس
کلاه	-	Kul!ah	کله
محل استراحت مرغ، برّه و بزغاله ها	-	Kulle~	کله
سخن بیهوده، یاوه گویی	-	Kaleh part	کله پرت
کلید	-	Keli:t	کلیت
شکم	-	Kum	کُم
قابلمه بزرگ مسی	-	Kuma:ch	کُماچ
خریزه	کُمبره	Kumbi:zeh	کُمبره
شکمش ترکید	-	Kumes pukest	کُمس پُکست
کم رو، خجالتی	-	Kam r:i:	کَم ری
بوی نای دادن، بوی بد	-	Kemkemeh	کِم کِمِه
کبوتر	-	Kamu:tar	کموتر
اسب مایل به سیاه و سرخ	-	Kumeyt	کُمیت
رند، زیرک	-	Kumi:si:deh	کُمیسیده
تپه کوچک، صخره خاکی، بلندی زمین	-	Ku.n	کُن
کنجد	-	Kunji:	کُنجی
لگن	-	Kend	کِند
گودال	-	Kanda:l!	کندال
چوبی گوه مانند برای تنظیم خیش و عمق شخم در کشت	-	Kendku:	کندکو
بوته ای خاردار که مغز آن را می خورند	-	Kan:gar	کنگر
کجایی؟	-	Ku ni:	کُنی؟
کباب	-	Kava:w	کَواو
کود	-	Ku:t	کوُت
ذات الریه، سینه پهلو	-	Ku:te~ la:teh	کوُته لَته

کجا هستن	-	Ku:jenen	کُوَجِنِن
کجاست؟	-	Ku:jene~	کُوَجِنِه؟
کجایی؟	-	Ku:jeni:?	کُوَجِنِی؟
کوچک	-	Ku:chi:r	کوچیر
جویدن	-	Kuden	کُوَدِن
خاموش	-	Ku:r	کور
نفهم، ابو جهل	-	Kur: e ba:tel!	کُوَرِ باطِل
خاموش کن	-	Ku:res kun	کُوَرِس کُن
خسیس و بدمهمان	-	Ku:r nun	کور نون
تاول، عقده	-	Ku:raw	کُوَرَو
نوعی بازی شبیه به تخته نرد	-	Ku:s u cha:r	کوس و چار
کفش	-	Kawsh	کُوَش
آرامگاه خانوادگی	-	Ku:shk	کُوَشک
کبک	-	Kawg	کُوَگ
کمر، پشت	-	Ku:l!	کُوَل
بر دوش، بر کمر	-	Ku:l!	کُوَل
غربتی	-	Kuwl!i:	کُوَلِی
کمرش	-	Ku:l!es	کُوَلِس
پشت گردن	-	Ku:l! ma:t	کُوَل مات
فرزند نامشروع	-	Ku:l!e	کُوَلِه
حیوانی که غذا نخورده است	-	Kum kerd	کُوَم کِرَد
کوبیده شدن	-	Ku:hesten	مصدر: کُوِهَسْتِن
زده شدم، کوفته شدم	-	Ku:hestem	کُوِهَسْتِم
زده شدی، کوفته شدی	-	Ku:hesti:	کُوِهَسْتِی
زده شد، کوفته شد	-	Ku:hest	کُوِهَسْت
زده شدیم، کوفته شدیم	-	Ku:hesti:m	کُوِهَسْتِیْم
زده شدید، کوفته شدید	-	Ku:hesti:n	کُوِهَسْتِیْن
زده شدند، کوفته شدند	-	Ku:hesten	کُوِهَسْتِن

نوعی نفرین	-	Ku:h mi:r zeydeh	کوهمیر زیده
سخنان ظنر آمیز، جوک	-	Kuvi:r	کُویر
کاه	که	Kah	کَه
بزرگ ده	کدخدا	Kadkhuda:	کَه خدا
کاهدان	-	Kahdun	کَهْدُون
اسبی به رنگ قهوه ای یا قرمز کم رنگ	-	Kahar	کَهَر
بزغاله شیر خوار	-	Kahreh	کَهْرَه
کاه گل	-	Kah gel!	کَه گِل
گودال، چاله	-	Kuhl!e~	کُهْلَه
کی هستی	-	Kehni:	کِهْنی
کدبانو، اشازه به زن خانه دارد	-	Keva:nu:	که وانو
بالای کمر بند در پهلوی و زیر دنده ها	-	Kahu:l!	کَهْوَل
پیمانہ	عربی: کِل	Keyl	کِه یِل
دختر در خانه مانده، دختر شوهر نکرده	-	Keymand	کِهْمَنَد
کبود، آبی	-	Kya:w	کیاو
کوچه	-	Ki:cheh	کیچه
کوره	-	Ki:re~	کیره
کوره گچ پزی	-	Ki:reh gach	کیره گچ
کوزه	-	Ki:zeh	کیزه
کمر بندی که درون آن فشنگ قرار می گیرد	-	Keys e kamar	کِیسِ کَمَر
کجاست؟	-	Kuyneh?	کُهْنَه
جیغ زد فریاد زد	-	Keyni:	کینِی
قلماسنگ، فلاخن	-	Keyu:n	کِیُون
کجا	-	Kuyeh	کُهَه
کجا بودی	-	Kuyeh bi:di:	کُهَه بیدی
گ			
گاو	-	Ga:	گا

گاوها را به خانه بردن	-	Ga: be lir	گا به لیر
نگهبان گاوها	-	Ga:pu:n	گا پون
گهگاهی	-	Ga: ta: ga:	گا تا گا
گاوچران	-	Ga:charu:n	گاچرون
عقرب بزرگ، مارمولک های کوچک	-	Ga:di:n	گادین
آروغ	-	Ga:resht	گارشت
فرغون	-	Ga:ri:	گاری
حشره ای پرنده و وزوزو که بچه ها به آن نخ بسته و بازی می کردند	-	Ga:zar	گازر
شیون، زاری، مویه سرایی برای مردگان	-	Ga:gri:ve	گاگریو
پنجه آهنی گاواهن	-	Ga:l!a:i:	گالایی
کفشی سنتی	گالش	Ga:l!esht	گالشت [لگاره]
داد زدن با صدای بلند و قطع متوالی آن با گذاشتن دست جلوی دهان	-	Ga:l!e~	گاله [هوگاله]
وبای گاوی، کنایه از قحطی	-	Ga: marg	گا مرگ
سوسک سرگین	-	Ga:mayseh	گامیسه
گاوها	-	Ga:yal	گایل
پرید	-	Gubeh zay	گبه زئی
بزرگ	-	Gap	گپ
دهان	-	Gup	گپ
بزرگان	-	Gapu:n	گپون
گرفته، ناراحت	-	Geterum	گتیرم
بدون حساب و کتاب	کتره ای	Gutrei:i:	گتره ای
ندار، مستمند، گدا	-	Geda: gusneh	گداگسنه
گفتن	-	Guden	مصدر: گدن
گفتم	-	Gudum	گدم
گفتی	-	Gudi:	گدی
گفت	-	Gud	گد
گفتیم	-	Gudi:m	گدیم

گفتید	-	Gudi:n	گُدین
گفتند	-	Guden	گُدن
تو را بگیرد	-	Gera:t	گِرات
پودر، غبار	گرد	Gart	گِرت
گرد و خاک در حال حرکت چرخشی	گردباد	Garteh li:le~	گِرتِه لیلِه
گرفت	-	Gered	گِرد
قلوه	-	Gurda:lekh	گُردالِخ
قد کوتاه و چاق، استوانه ای و گرد	-	Gerdel!	گِردِل
فرار کردم، گریختم	گریختم	Gurudum	گُردُم
فرار کردی	گریختی	Gurudi:	گُردِی
فرار کرد	گریخت	Gurud	گُرد
فرار کردیم	گریختم	Gurudi:m	گُردِیم
فرار کردید	گریختید	Gurudi:n	گُردِین
فرار کردند	گریختند	Guruden	گُردِین
نانی ضخیم که چوپانان در زیر زغال افروخته و خاکستر داغ می پزند	-	Gerdeh	گِردِه
پایین دو شانه، کول، پشت	-	Gurdeh	گُردِه
شورت بلند مردانه، شلوارک	-	Gurde pa:	گُردِه پا
جمع و جور کردن وسایل برای مسافرت	-	Gerde~va:ri:	گِردِه واری
موش بزرگ صحرايي	-	Ge~rze~	گِرزِه
مارمولک	-	Gargera:k	گِراک
[چراغ فانوس یا آتش را] روشن کردم	-	Gerni:dum	گِرنِیدُم
روشن کردی	-	Gerni:di:	گِرنِیدِی
روشن کرد	-	Gerni:d	گِرنِید
روشن کردیم	-	Gerni:di:m	گِرنِیدِیم
روشن کردید	-	Gerni:di:n	گِرنِیدِین
روشن کردند	-	Gerni:den	گِرنِیدِین
پنهان شد	-	Growsest	گِروسست
گران	-	Geru:n	گِرون

مشت پر	-	Greh must	گیره مُست
گریه کرد	-	Gri:vest	گریوست
گریه	-	Gri:ve~	گریوه
گریه می کند	-	Geri:veh	اگر یوه
گاز گرفتن	-	Gazeh gereden	گزه گردن
اشاره به کسی که سخن دیگران را قطع می کند	-	Gazeh nama:z bur:	گزه نماز بُر
عقرب	کزدم	Gazhdi:n	گزدین
گرسنه	-	Gusne~	گسنه
گرسنگی	گشنگی	Gusney	گسنه ای
دنبال کردم، نیشم زد	-	Gashtem	گشتم
باز شد	گشوده شد	Gushest	گشست
بریدن ناف و خشک کردن بدن نوزاد دام	گشودن، آغاز کردن	Gush kardan	گش کردن
آن را باز کردم	گشودمش	Gushi:mes	گشیدم
آن را باز کردی	-	Gushi:di:s	گشیدی
آن را باز کرد	-	Gushi:des	گشیدی
آن را باز کردیم	-	Gushi:demes	گشیدیم
آن را باز کردید	-	Gushi:di:nes	گشیدینس
آن را باز کردند	-	Gushi:denes	گشیدینس
گذاشتن چوب های بلوط روی هم و و به خانه بردن	-	Gesheh	گشه
برادر	-	Gagu	گگ
لیوان	انگلیسی: glass	Gl!a:s	گلاس
چوبی دارای یک سر دو شاخه برای چیدن میوه از درخت یا ساخت آلاچیق	-	Ge~!a:k	گلاک
ریگزار	-	Gel!a:!!	گلال
سنگ فرسایش یافته در ته رود	-	Ge~!a:!!	گلال
گُپ	-	Gul!up	گُپ
لپ هایش	-	Gul!upa:s	گُپاس
کم اهمیت است	-	Gul!es veleh	گُلس وِله

گودال آب، برکه	-	Gul!am	گلم
غلطاندن و کشیدن روی زمین	-	Gelu:	گلو
کره، کروی، تپله شیشه ای کروی	-	Gul!u:	گلو
حباب کروی لامپ	انگلیسی: globe	Gul!u:p	گلوپ
گلو	-	Gali:	گلی
گاز گرفتن	-	Ga.m	گم
گام، پریدن	-	Guum	گم
چاق، تپل، کروی	-	Gembel!	گمبل
جهیدن، جست و خیز	-	Gum bla:z	گم بلاز
گمان	-	Gamu:n	گمون
گنداب، آب راکد و گندیده	-	Gana:w	گن آو
زنبور، سوراخ ورودی لانه زنبورها	-	Gun:j	گنج
یک دانه خرما، تکه ای از هر چیز	-	Gend	گند
خایه، بیضه	-	Gund	گند
شپش	-	Genda:r	گندار
عنکبوت، تارتک	-	Gundbur:	گندبُر (گند درک)
تکه تکه اش کن	-	Gendes kun	گندِس کُن
تکه تکه کردن گوشت	-	Gend gend	گند گند
گیاه تولید رنگ زرد در رنگری سنتی	-	Ganda!	گندل
عدس	-	Gendi:	گندی
تنگ چشم، خسیس	کینس	Genes	گینس
لال	گنگ	Gun:ge~	گنگه
مفصل [گوی و کاسه ای] لگن	گوی	Gu:eh	گوئه
قوزک پا	-	Gu:zhak	گوژک
گوسفندان	-	Gu:sdun	گوسدن
دارای گوش های باز و با فاصله از سر	-	Gu:sh bal!	گوش بل
گردی موی نوک سر	-	Gu: la:leh	گو لاله
فریب داد	-	Gu:!! zay	گول زی

سینه هایش بزرگ شده اند	-	Gun kerdeh	گُون کِرده
گوساله	گذر	Gu:war	گُووَر
زود	-	Gah (be gah)	گَه [به گَه]
گرفته شد	-	Gehrest	گِهْرِست
نوبت من است	-	Ge~h e muneh	گِه مُونِه
برادر	-	Giya:w	گیاو
برادران	-	Giya:w yal	گیاوِیل
گُون، بوته ای خاردار	-	Gi:ne~	گینه
نوعی کفش دست بافت سنتی	-	Gi:ve	گیوه
مدفوع	گَه	Gi:	گی
نوبت	گاه	Ge~y	گی
دندان های جلو	-	Gi:r	گیر
گیج	-	Gi:z	گیز
گاز (از حالات ماده)	-	Geys	گیس
مدفوع گاو	-	Gi: ga:	گی گا
گیوه دوز	-	Gi:veh kash	گیوه کَش
ل			
روانداز، زیر انداز	-	Le	ل
تا، بین	-	La:	لا
عروسکی ساخته شده از نی و پارچه	-	La:l e bahi:g	لال بَهِیگ
گزارش، راپورت	انگلیسی: report	La:pu:t	لاپُورت
ندار	-	La:t u Li:t	لات و لیت
خال حیوان، مقدار اندکی موی سفید با زمینه سیاه در بدن حیوانات	-	La:z	لاز
ماده	-	La:s	لاس
بدن	لاشه	La:sh	لاش
تا کرد	-	La: kerd	لا کِرْد
شیون کردن	-	La:k u Li:k	لاک و لیک

لا مذهب	-	La:massab	لا مَصَب
لکنت زبان	-	Lal!muni:	لالمونی
سیلاب زیاد، باران تند	-	La:hi:z	لا هیز
لب و گوشه دهان	-	Lab u lun:j	لَبُّ و لُنْج
دارای لب های بزرگ و پهن	-	Lapi:n	لَپین
تگه، قطعه، هر تگه از نوارهای تشکیل دهنده سیاه چادر عشایر	-	Lat	لَت
الکن	-	Lutteh	لُتِه
خسیس، فرومایه، پست، ناخن خشک	-	Lachar	لَچَر
رو سری زنانه مزین با مهره های رنگارنگ	-	Lachak	لَچَک
لاغر	-	Lar:	لَر
سبد حصیری جای خرما	-	Lurt	لُرت
تاب می خوری، زمان را از دست می دهی	-	Ler:t eni:	لِرتِ اِنی
پرسه می زند	-	Ler:tak ezaneh	لِرتَکِ ای زَنِه
در رفت	-	Lertakest	لِرتَکِست
دور خوردن	-	Lerva:pi:t	لِروا پیت
لیسیدم	-	Lestum	لِستُم
لیسیدی	-	Lesti:	لِستی
لیسید	-	Lest	لِست
لیسیدیم	-	Lesti:m	لِستیم
لیسیدید	-	Lesti:n	لِستین
لیسیدند	-	Lesten	لِستین
دردش آرام گرفت	-	Lest ne~ha:d	لِستِ نِهَاد
فلج	-	Lasm	لِسم
شاخه	-	Leshk	لِشَک
به سفره دیگران رحم نکردن	-	Left u Li:s	لِفت و لیس
باد و باران تند	-	Lef u la:yz	لِف و لایز
پیچیدن چیزی مانند غذا لای نان یا تنباکو لای کاغذ سیگار	-	Lefni:dan	لِفْنیدن

شل و متزلزل	-	Laqh u puqh	لَقُ پَق
مُتَلک و لَطیفه گوئی	-	Leqhuz	لِقُوز
دهنه اسب، لجام	لگام	Leqhum	لِقُوم
لگد	-	laqhe~	لَقِه
دیگران را با لبخند به سخره گرفتن	-	Leqheh leqheh kerdan	لِقِه لِقِه کردن
گوشه لباس را گرفتن	-	Lek	لِک
کفش	-	Leka:rem	لِکارم
گوشه لباس مادرش را گرفت	-	Lek e da:as e gereh	لِکِ داسِ گِره
آهسته آهسته حرکت کردن	-	LekLek	لِک لِک
خل دیوانه	-	Lek u Li:ve~	لِک و لیوه
کهنه	-	Lekeh	لِکِه
چهار تا چوب دو شاخه هم اندازه که از بالا در سوراخ چوب جفت فرو رفته و از پایین به هم وصل می شوند	-	Leke	لکه بند
پایین	-	Lam	لَم
باسن	-	Lumbeh	لُمبِه
چراغ، فانوس	انگلیسی: lampa	Lampa:	لَمپا
فن و فنون کار	-	Lem e ka:r	لِم کار
گوشه دهان	-	Lun:j	لُنج
نصفه، پا	-	Len:g	لِنک
پاهایش	-	Len:ga:s	لِنگاس
تا، نیمه بار	-	Len:geh	لِنگِه
تا به تا	-	Len:geh be len:ngeh	لِنگِه به لِنگِه
دراز کشیده، سر و ته شده	-	Len:g va:l!a:	لِنک والا
لب	-	Law	لَو
الکن	-	Lu~tt	لوت
گیر انداخت	-	Law da:	لَو دا

مخفی گاه دزدان	-	Le~var:	لَوَر
چند پایه ای از چوب با سقف از نی یا علف و برگ برای گذاشتن اشیاء روی آن	-	Lawke~	لَوَکَه
آرزو	-	LU:l	لُول (لول زه خوم)
لانه	-	LU:neh	لُونَه
بیماری که لب حیوانات را زخم می کند	-	Law u ri:shéh	لَو و ریشه
آسیابان	-	LU:i:ne~	لَوُونَه
آغوز، شیر تر، اولین شیرهای دام تازه زاییده	-	Levi	لَوی
لخت	-	Luhd	لُهد
کاملاً له شده	-	Leh u lavardeh	لِه و لَوَرِدِه
استخوان بدون گوشت	-	Li:t	لِیت
چیزی ندارم	-	Li:t e li:tum	لِیت لِیْتُم
حرف های بیهوده	-	Li:cha:r	لیچار
خانه های قدیمی با دیوارهای خشکه چین	-	Lir	لیر
پناهگاه، سرپناه	-	Liz	لیز
آرام، ساکت شدن	-	Liz	لِیز
آرام گرفت	-	Li:z ger:eh	لِیز گِرِه
آرام نمی گیرد	-	Liz ni:gere~	لِیز نیگرِه
سرازیری	-	Lizh	لیژ
بد، زشت	-	Li:sh	لیش
درد دندان	-	Li:f e dendun	لیف دِنْدُون
پا، گام های بلند	انگلیسی: leg	Li:qh	لیق
لنگ دراز	-	Li:qh dera:z	لیق دِرَاز
سوراخ ریز و محل نشت	-	Li:k	لیک
زوزه سگ	-	Li:ke~	لیکه
لک لک	-	Lay llaqh	لَی لَق
لوله	-	Li: Le~	لیله
نیلوفر	-	Li:leh far	لیله فَر

جفت حیوانات که بعد از زایمان جدا می شود	-	Li:mu	لیم
دیوانه، کم عقل	-	Li:ve~	لیوه
دیوانه ها	-	Li:ve~yaL	لیوه یل
م			
من	-	Mu	م
ماده	-	Ma:	ما
چویدستی نوک تیز برای کندن کنگر، موسیر و...	-	Ma:pi:l	مایپل
حقوق	-	Ma:ju:	ماجو
بوسه	-	Ma:ch	ماچ
خر ماده	-	Ma:khar	ماخر
نوعی کرم کوچک در بدن	-	Ma:rmi:	مارمی
پشت گردن، کوهان، گردن	-	Ma:ze~	مازه
شکل گرفت، گرفت	ماسید	Ma:sest	ماسست
آنچه از دست رفته است، درگذشته	عربی: مافات	Ma:fe~	مافه
مکعب سنگی یادبود مردان بزرگ فوت شده	-	Ma:fe~gah	مافه گه
خانه، بُنه	-	Ma:l!	مال
راه باریک و ناهموار عبور دام ها	-	Ma:l!ruw	مالرو
جابجایی خانه های عشایری	-	Ma:l! kanun	مال کُنون
مالاند	-	Ma:l!ni:	مالنی
ماهپانه	-	Ma:hu:neh	ماهونه
دختر	-	Mahi:ne~	ماهینه
قصه	-	Matal!	متل
حرف بریده بریده	-	Met met	مت مت
هنگام، زمان	-	Meja:l!	مجال
سینی بزرگ [مسین]، طبق بزرگ	مجمعه	Majmeh	مجمه
مسخره	-	Machal!	مچل
من چه می دانم [خبر ندارم]	-	Mu chunum	م چنم
چانه کردن خمیر	-	Mucheh	مچه

محل نون	Mahal nvan	-	اهمیت نده
مدر	Made~r:	-	ندر، پاره نکن
مدرار	Made~ra:r	-	در نیاور
مدراو	Madera:w	-	در نیا
مدرِس	Made~r:es	-	پاره اش نکن
مَر	Mar	-	مگر
مرت	Me~rt	-	مخاط و پرزهای نرم روی پوست، لجن ته حوض
مرتس کند	Me~rtes kand	-	پوستش را کند
مَر توه	Martaweh	-	مرته
مردال	Murda:l!	-	مردار
مردزما	Mardezma:	-	غول افسانه ای
مُرده یل	Murdeh ya!	-	مردگان
مِرزنِگ	Merzen:g	-	مژه
مَرغ	Margh	-	چمنزار
مَرَق	Maraqh	عربی: مرق	چربی گوشت که روی خورشت جمع می شود
مرک	Me~rk	-	آرنج
مِرِنِگ	Me~re~n:g	-	بیماری، مریضی بخصوص برای مرغ ها
مُزْدِس	Muzdes	-	دستمزدش
مزگنی	Me~zgu~ni:	-	مژدگانی
مِرِنِید	Maezni:d	-	مزه مزه کرد
مِرِنِیدِس	Me~zhni:des	-	آن را مکید
مُست	Must	-	مشت
مُستِرا	Mustera:	عربی: مستراح	دستشویی
مِسْتِه	Mesteh	-	ادرار
مُسلْمُون	Musal!mun	-	مسلمان
مَشکِ دُو	Mashk e du:	-	پوست دباغی شده با دوغ و ماست
مَشکُو	Mashku:	-	مشک کوچک آب
مُف	Muf	-	آب بینی
مُفتِ اِگُو	Muft egu	-	حرف بیهوده می زند

مُفْتَكِي	Muftaki:	-	مَجَانِي
مُفْتِلَا	Mufte~lla:	مبتلا	مَعْطَل
مُفُو	Mufu:	-	کسی که زیاد آب از دماغش می ریزد
مُفُو	Mufu:	-	تازه به دوران رسیده
مَقَّاش	Maqhqa:sh	عربی: منقاش	انبر زغال گیر، موچین
مَقْوِين	Maqhv:i:n	-	مجنون، متحیر
مَكِر [مَكَار]	Maker[maka:r]	-	زمین شیب دار غیر قابل کشت
مَكِينَه	Maki:neh	عربی: مکینه	آسیاب، ماشین
مِل	Me~l	-	مو، پشم
مُل	Mul	-	پشت گردن، گردن، کوهان
مُلَّا	Mulla:	-	با سواد، معلم
مَلَار	Mala:r	-	سیه پایه چوبی برای آویزان کردن مشک لبنیات
مَلَارِتِست	Mula:rtest	-	پژمرده شد
مَلَاز	Malla:z	-	ملاج
مَلَاكِه	Malla:ke~	عربی: ملائکه	فرشتگان، اجنه
مَلَامَل	Mela:mel	-	تا گردن پر، لبالب
مُل پِنَاوُ	Mul panaw	-	بناگوشک، ورم گردن، بیماری اورویون
مَلِج مَلِج	Me~llch malich	-	صدای بهم زدن دهان
مُل شُون	Mel e shun	-	روی شانه
مَلِيق	Me~lleq	-	لینز
مَلَم	Ma.l!am	مرهم	پماد، ضماد
مِل مِلِي	Mel! Mel!i:	-	دارای موی زیاد
مَلِه	Male~	ملوانی	آبنتی، شنا
مَلهَوُ	Malhu~w	-	ملهم، درختی با چوب مرغوب و محکم، جای پر درخت
مَلُوس	Mal!u:s	-	قشنگ، ناز
مَلُو [ن]	malevu[n]	-	شناگر، آب باز
مَمَل	Mamal!	-	پستان

عزیزم	-	Mamalum	مَمَلُم
میان، درون، تو	-	Min	مِن
نوزاد گوسفند تازه زایمان کرده	-	Men[d]al!	مِن[د]ال
وسط، بین	-	Menja:	مِنجا
وسط	-	Me~njeqha:	مِنجقا
ماندم		Mandum	مَنَدُم
ماندی	-	Mandi:	مَنَدی
ماند	-	Mand	مَنَد
ماندیم	-	Mandi:m	مَنَدیم
ماندید	-	Mandi:n	مَنَدین
ماندند	-	Mandan	مَنَدن
آب ساکن و گندیده	مانداب	Manda:w	مَنَدَو
خسته، در راه مانده	-	mandeh	مَنَدِه
منتظر	-	Mandi:r	مَنَدیر
داخلش	-	Me~ne~s	مَنَس
تو دماغی صحبت کردن	-	Men:g men:g	مَنگ مَنگ
حالش گرفته است، لب و لوچه اش آویزان است	-	Me~n:ges chur:e~	مَنگِس چُوره
میان، توی، درون	-	Me~ne~	مَنِه
به روی چشم هایم	-	Me~ne~ ti:ya:m	مَنِه تیام
مثل اینکه	-	Me~ni:	مَنی
نوعی پتو از جنس موی بز	-	Muwj	مُوج
مچاله کردن	-	Mu:cheh	مُوجه
چمن طبیعی	-	muwr	مُور
راست شدن مو بر تن انسان	-	Mu:rmu:r	مُورمور
التماس کردن	-	Mu:s mu:s	مُوس مُوس
موش	-	Mu:shak	مُوشک
معلم محلی	-	Muwl!a:	مُولا
تپه کوچک، کوتوله، خپل	-	Mu:le~h	مُوله

مویت	-	Mi: t	می ت
جسد، مرده	عربی: میّت	mayyet	میّت
میخ چوبی که طناب چادر را به آن می بندند	-	Mi:h	میخ
شوهران	-	Mirgal	میرگل
مرد، شوهر	-	Mire~	میره
گوسفندها آبستن شدند	-	Mishyal bahr gereten	میش یل ب[ا]ر گیرتن
لته	-	Mi:lU	میل [م]
چوبی چهار تراش 60 سانتیمتری که گالایی روی آن سوار می شود	-	Mi:la:i:	میلایی
مجلس	-	Mayles	میلِس
میلیم هست دلم می خواهد	-	meylumeh	میلِمه
میمون	-	Meymi:n	میمین
لباس رنگی زنانه بدون دکمه	-	Mayna:	مینا
نانخورش	-	minun	می نون
موهای به هم ریخته	-	Mi:yay e ji:l	می یای جیل
موهایش	-	Mi:yales	می یلس
ن			
نان	-	Nu	نُ
گلو، گردن، گردنبند	-	Na:	نا
نازنازی، نتر، لوس	-	Na:zelu	نازلُ
ناز و ادا	-	Na:z u ni:z	ناز و نیز
صبحانه	-	Na:shta:	ناشتا
صبحانه خوردن	-	Na:shta:i: kerden	ناشتایی کردن
نوعی نفرین، در سوگ بنشینی	-	Na:sha:di: gera:t	ناشادی گِرات
دختری که از کودکی وی را برای ازدواج با کسی در نظر می گیرند	-	Na:f bur:	ناف بُر

بی فرهنگ، فضول، بی ادب	-	Na:fa.ra.n:g	نَافِرَنَگ
بی اصالت	نانجیب	Na:naji:m	نانجیم
نهاد، گذاشت	-	Na:ha:d	ناهاد
کافر	-	Na:musalimun	نَامُسَلِمُون
نبودم	-	Nabi:dum	نَبِیدُم
نبودی	-	Nabi:di:	نَبِیدی
نبود	-	Nabi:d	نَبید
نبودیم	-	Nabi:di:m	نَبیدیم
نبودید	-	Nabi:di:n	نَبیدین
نبودند	-	Nabi:den	نَبیدن
نپوسی، زنده باشی	-	Napi:si:	نَپِسی
نتوانستم	-	Natarestum	نَتَرَسْتُم
نتوانستی	-	Nataresti:	نَتَرَسْتی
نتوانست	-	Natarest	نَتَرَسْت
نتوانستیم	-	Nataresti:m	نَتَرَسْتیم
نتوانستید	-	Nataresti:n	نَتَرَسْتین
نتوانستند	-	Nataresten	نَتَرَسْتن
نمی توانم	-	Natarum	نَتَرُم
نمی توانی	-	Natari:	نَتَری
نمی تواند	-	Natareh	نَتَره
نمی توانیم	-	Natari:m	نَتَریم
نمی توانید	-	Natari:n	نَتَرین
نمی توانند	-	Nataren	نَتَرن
نقشه اش	-	Nakhshes	نَخَشِس
نقشه	-	Nakhshesh	نَخَشِه
ناخن	-	Nekhun	نِخُون
نذری	-	Narzi:	نَرزی
نقره	-	Nurqheh	نُرَقِه
نروم	-	Narum	نَرُم

خوش اندام	-	Naru:k	نَرُوك
نروی	-	Nari:	نَرِی
نرود	-	Nareh	نَرِه
نرویم	-	Nari:m	نَرِیم
نروید	-	Nari:n	نَرِین
نروند	-	Naren	نَرِن
جای پشت به آفتاب	-	Ne~sa:r	نِسار
سند، قباله	-	Nasaqh	نَسَق
نصفه، نیمه کاره	-	Nesme ka:reh	نِسْمِه کارِه
مهلتم نداد، نگذاشتم، به من اجازه نداد	-	Neyshtum	نِشْتُم
نگذاشتم، اجازه ندادم	-	Nashtum	نَشْتُم
نگذاشتی	-	Nashti:	نَشْتِی
نگذاشت	-	Nasht	نَشْت
نگذاشتیم	-	Nashti:m	نَشْتِیم
نگذاشتید	-	Nashti:n	نَشْتِین
نگذاشتند	-	Nashten	نَشْتِن
کادویی برای نشان و علامت برای عروس	-	Neshun	نِشُون
نشانی	-	Neshu:ni:	نِشُونِی
حرف، سخن گفتن	عربی: نطق	Nutqh	نُطَق
دماغ	-	Nuft	نُفْت
نگفتم	-	Nagudum	نَگْدُم
نگفتی	-	Nagudi:	نَگْدِی
نگفت	-	Nagud	نَگْد
نگفتیم	-	Nagudi:m	نَگْدِیم
نگفتید	-	Nagudi:n	نَگْدِین
نگفتند	-	Naguden	نَگْدِن
نماندم	-	Nemahnum	نَمَهْنُم
نماندی	-	Namahni:	نَمَهْنِی

نماند	-	Namah[n[d]	نَمَهِن [د]
نماندیم	-	Namahni:m	نَمَهِنِم
نماندید	-	Namahni:n	نَمَهِنِن
نماندند	-	Namahnen	نَمَهِنِن
نمی مانم	-	Nemahnum	نِمَهِنُم
نمی مانی	-	Namahni:	نِمَهِنِی
نمی ماند	-	Namahni	نِمَهِنِی
نمی مانیم	-	Namahni:m	نِمَهِنِم
نمی مانید	-	Namahni:n	نِمَهِنِن
نمی مانند	-	Namahnen	نِمَهِنِن
نگاه نکن	-	Nani:yar	نَنِیَر
تازه	-	Naw	نَو
نباید	-	Nava:	نَوَا
نبات	-	Nav:t	نَوَات
کره ای که تازه برای بارکشی آماده می شود	نو پالان	Nu:pa:!!un	نَوِپَالَن
اسکناس، پول نقد	-	Nu:t	نَوُت
مادیان زیر سه سال که برای سواری آماده می شود	-	Nuwzi:n	نَوُزِن
اسم	نام	Num	نوم
نانوا	-	Numba:	نومبا
نانوایی	-	Numba:i:	نومبایی
ماشاءالله	-	Num e khuda:	نوم خدا
نامزد	-	Numzad	نومزد
نان خالی	-	Nun e pati:	نُونِ پَتِی
نینداختم	-	Navandum	نَوَندُم
نینداختی	-	Navandi:	نَوَندِی
نینداخت	-	Navand	نَوَند
نینداختیم	-	Navandi:m	نَوَندِم
نینداختید	-	Navandi:n	نَوَندِن
نینداختند	-	Navanden	نَوَندِن

دانستن		Dunestan	مصدر: دُونِسْتَن
نمی دانستم	-	Nawnestum	نُونِسْتَم
نمی دانستی	-	Nawnesti:	نُونِسْتِی
نمی دانست	-	Nawnest	نُونِسْت
نمی دانستیم	-	Nawnesti:m	نُونِسْتِیْم
نمی دانستید	-	Nawnesti:n	نُونِسْتِیْن
نمی دانستند	-	Nawnesten	نُونِسْتَن
نمی دانم	-	Nawnum	نُونُم
نمی دانی	-	Nawni:	نُونِی
نمی داند	-	Nawneh	نَوْنِه
نمی دانیم	-	Nawni:m	نُونِیْم
نمی دانید	-	Nawni:n	نُونِیْن
نمی دانند	-	Nawnen	نُونِن
جلو، پیش	-	ne~ha:	نِها
جلویمان	-	Naha:mu:n	نِهاْمُون
جسد	عربی: نعش	Nahsh	نَھَش
نگذار	-	Nahleh	نَھَلِه
نگذارش	-	Nahles	نَھَلِس
نزدیک	-	Nehen:g	نِھَنگ
نیست	-	Ni:	نِی
نمی شود	-	Ni:bu:eh	نِی بُوِه
نمی خواهم	-	Ni:khum	نِی خُم
نمی خواهی	-	Ni:khuy	نِی خُی
نمی خواهد	-	Ni:khu	نِی خُ
نمی خواهیم	-	Ni:khuy:m	نِی خُیْم
نمی خواهید	-	Ni:khuy:n	نِی خُیْن
نمی خواهند	-	Ni:khun	نِی خُن
نمی خواهدش	-	Ni:khus	نِی خُوس
خوایدن	-	Kha:wsi:dan	مصدر:

			خاوسیدن
نمی خوابم	-	Ni:kha:wsum	نی خوسُم
نمی خوابی	-	Ni:kha:wsi:	نی خوسی
نمی خوابد	-	Ni:kha:wseh	نی خوسه
نمی خوابیم	-	Ni:kha:wsi:m	نی خوسیم
نمی خوابید	-	Ni:kha:wsi:n	نی خوسین
نمی خوابند	-	Ni:kha:wsen	نی خوسن
نمی خوانم	-	Ni:khunum	نی خونُم
نمی خوانی	-	Ni:khuni:	نی خونِی
نمی خواند	-	Ni:khuneh	نی خونه
نمی خوانیم	-	Ni:khuni:m	نی خونیم
نمی خوانید	-	Ni:khuni:n	نی خونین
نمی خوانند	-	Ni:khunen	نی خونن
ندیدم	-	Neydum	نی دُم
نمی روم	-	Ni:r:um	نی رُم
نمی روی	-	Ni:r:ey	نی ری
نمی رود	-	Ni:r:eh	نی ره
نمی رویم	-	Ni:r:i:m	نی ریم
نمی روید	-	Ni:r:i:n	نی رین
نمی روند	-	Ni:r:en	نی رن
ناله کردن	-	Ni:zni:z	نیزنیز
نگاه کرد	-	Ni:sht	نیش
نمی گیرم	-	Ni:ger:um	نی گُرُم
نمی گیری	-	Ni:ger:i:	نی گُری
نمی گیرد	-	Ni:ger:eh	نی گِره
نمی گیریم	-	Ni:ger:i:m	نی گِریم
نمی گیرید	-	Ni:ger:i:n	نی گِرین
نمی گیرند	-	Ni:ger:en	نی گِرن
بازش نمی کنی	-	Ni:gushi:s	نی گُشیس

نمی گذارم	-	Neylum	نِی لُم
نمی گذاری	-	Neyli:	نِی لی
نمی گذارد	-	Neyleh	نِی له
نمی گذاریم	-	Neyli:m	نِی لیم
نمی گذارید	-	Neyli:n	نِی لین
نمی گذارند	-	Neylen	نِی لِن
نوعی اسب آبی رنگ	-	Ni:leh	نیه
پنجره	-	Ni:mdari:	نیم دری
برنمی دارم	-	Ni:vurda:ru m	نی وُر دارُم
برنمی داری	-	Ni:vurda:ri:	نی وُر داری
برنمی دارد	-	Ni:vurda:reh	نی وُر داره
برنمی داریم	-	Ni:vurda:ri:m	نی وُر داریم
برنمی دارید	-	Ni:vurda:ri:n	نی وُر دارین
برنمی دارند	-	Ni:vurda:ren	نی وُر دارن
نمی آیم	-	Ni:ya:m	نی یام
نمی آیی	-	Ni:ya:y	نی یای
نمی آید	-	Ni:ya:	نی یا
نمی آییم	-	Ni:ya:yi:m	نی یاییم
نمی آیید	-	Ni:ya:yi:d	نی یایید
نمی آیند	-	Ni:ya:yi:n	نی یاین
نگاه کردند	-	Ni:yashten	نی یشتن
و			
همراه، با	-	Va:	وا
باید	-	Va:	وا
باید ببریش	-	Va:ber:i:s	وا بریس
می شود، باید باشد	-	Va:bu:eh	وابوئه
باید باشد	-	Va:bu:	وابو

ایستاده	بر پا	Va:pa:	وا پا
بلند شو، سر پا بایست	-	Va:pa: kun	وا پا کن
با تو	-	Va:t	وات
با شما	-	Va:tu:n	واتون
با شما نیستم	-	Va:tu:n neydum	واتون نیدم
با چه چیزی	-	Va: cheh	وا چه
با خاک و خاکستر	-	Va: khul! u kha:k	وا خُل و خاک
باید در بیایی	-	Va: dera:i:	وا درایی
قابل دیدن	-	Va:di:ya:r	وادیار
در معرض دید، معلوم	-	Va:di:ya:ri:	وادیاری
تمام کرد، خلاص شد	بریده شد	Va:r:est	وارست
تمام کردم	-	Va:r:astum	وارستم
تمام کردی	-	Va:r:asti:	وارستی
تمام کرد	-	Va:r:ast	وارست
تمام کردیم	-	Va:r:asti:m	وارستیم
تمام کردید	-	Va:r:asti:n	وارستین
تمام کردند	-	Va:r:asten	وارستین
مرغ جوان	-	Va:ruk	وارُک
جایگاه اتراق	-	Va:rgeh	وارگه
نسبت دو نفر که پدرانشان پسرعموی یکدیگرند	-	Va:za:	وازا
باید از اول	-	Va: ze nu:	وا ز نو
مکث کن، بایست	-	Va:sta:	واستا
بلند شو	-	Va:kel kun	وا کِل کُن
تصرف کردن	-	Va:ger	وا گِر
تصرفش کرد	-	Va:geres kerd	وا گِرِس کِرِد
خمیده، خمیده گوش	-	Va:l!	وال
شیر آب	انگلیسی: valve	Va:l!f	والف
آرام کردن، او را آرام کن	-	Va:law:enes	والوَنَس

وامون	-	Va:mu:n	با ما
واهاسون	-	Va:ha:su:n	با آنها
وايَك	-	Va:yak	با يکديگر
وايه	-	Vayeh	آرزو، نیاز
وت	بِهت	Vet	به تو
وَجاق گور	-	Vujaqh ku:r	بدون فرزند
وَجوى	-	Vajavi:	به اندازه يک وجب
وخت	-	Vakht	وقت
وخت و بى وخت	-	Vakht u bi: vakht	گاه و بيگاه
ور	-	Ver:	پرگويى کردن
ور	بر	Var	عرض، پهنا، کنار
وراج	-	Verra:j	پر حرفى کردن
وراسينى	-	Vur:a:sni:	بالا کشيد، چاپيد
ورترگنيدن	-	Vurte~zgeni :dan	برجستن الاغ، جهش ناگهانى
ورتکست	-	Vurtakest	باز شدن از محل دوخت
ورچکست	-	Vurchakest	اجزایش از هم گسيخت، از محل اتصال جدا شد
ورچيد	-	Varchi:d	برچيد
ورچيرست	-	Vurchi:rest	بخار شد، ماسيد
وردا	-	Varda:	جای گذاشت
ورچين	برچين	Varchi:n	بردار
وردار	-	Vurda:r	بردار
وردار ز ايچو	-	Vurda:r ze i:chu	از اينجا برو کنار
ورداشتم	-	Varda:shtam	برداشتم
ورداشتى	-	Varda:shti:	برداشتى
ورداشت	-	Varda:sht	برداشت
ورداشتيم	-	Varda:shti:m	برداشتيم
ورداشتين	-	Varda:shti:n	برداشتيد

برداشتند	-	Varda:shten	وَرداشتن
جای گذاشتم	-	Varda:m	وَر دام
گاو نری که می تواند شخم بزند	-	Vurza:	وُرزا
افتاد، پرت شد، سقوط کرد	-	Ver:est	ورست
پرت شدن	-	Ver:estan	مصدر: ورستن
پرت شدم	-	Ver:astem	وَرستم
پرت شدی	-	Ver:asti:	وَرستی
پرت شد	-	Ver:ast	وَرست
پرت شدیم	-	Ver:asti:m	وَرستیم
پرت شدید	-	Ver:asti:n	وَرستین
پرت شدند	-	Ver:asten	وَرستین
پرتابش کرد	-	Ver:es da:	وَرس دا
ناگهانی جلوی کسی ظاهر شدن	-	Vurzellahest	وُر زلاهِست
بر هم زد، تکان دادن	-	Vurshuvand	وُرشوند
به هم ریخته	-	Vurqheteni:de h	وُرقتیده
از بین برد	برکند	Varkand	وَرکند
در بر کردن، پوشیدن لباس	-	Dar var kerdan	مصدر: در وَر کِردن
پوشیدن لباس	-	Vares kerd	وَرس کِرد
بر تنش کن	-	Vares kun	وَرس کُن
سوزش معده، ترش کردن	-	Varsu:z	وَر سُوَز
بشکاف	-	Vur kun	وُر کُن
شکافتن	-	Varkandan	مصدر: وَرکندن
شکافتم	-	Varkandam	وَرکندم
شکافتی	-	Varkandi:	وَرکندی
شکافت	-	Varkand	وَرکند
شکافتیم	-	Varkandi:m	وَرکندیم
شکافتید	-	Varkandi:n	وَرکندین

شکافتند	-	Varkanden	وَر کَنَدِن
کنده شد	-	Vurkanest	وَر کَنِست
بالا و پایین پریدن	-	Varkanden	وَر کَنَدِن
باز کردی، نخ درش را باز کردی	-	Vur kandi:	وَر کَنَدِی
ضربه کوچکی خورد و با دستان به زمین خورد	-	Vurkuhul!est	وَر کولوهست
برداشت، به کمر بست	-	Vur: gereh	وَر گِرِه
برگشت	-	Vurgasht	وَر گِشت
برگشتم	-	Vurgashtam	وَر گِشتم
برگشتی	-	Vurgashti:	وَر گِشتی
برگشت	-	Vurgasht	وَر گِشت
برگشتیم	-	Vurgashti:m	وَر گِشتم
برگشتید	-	Vurgashti:n	وَر گِشتین
برگشتند	-	Vurgashten	وَر گِشتن
برگرداندش	-	Vurganes	وَر گِنِس
دام آبستن، باردار	-	Vurgu:n	وَر گون
ترسیدم	-	Vurhel!aseste m	وَر هِلَاسِستِم
ترسیدی	-	Vurhel!asesti:	وَر هِلَاسِستی
ترسید	-	Vurhel!asest	وَر هِلَاسِست
ترسیدیم	-	Vurhel!ases ti:m	وَر هِلَاسِستِیم
ترسیدید	-	Vurhel!ases ti:n	وَر هِلَاسِستِین
ترسیدند	-	Vurhel!ases ten	وَر هِلَاسِستِن
بلند شو	برخیز	Vuri~	وَرِی
از اینجا پا شو	-	Veri: ze i:chu:	وَرِی زِ اِچُو
نواری پشم برای بستن بار	-	Vuri:s	وَرِیس
بلند شوم، برخیزم	-	Vuri:sum	وَرِیسُم
بلند شوی، برخیزی	-	Vuri:si:	وَرِیسی
بلند شود	-	Vuri:she	وَرِیسه

بلند شویم	-	Vuri:si:m	وُرِیسیم
بلند شوید	-	Vuri:si:n	وُرِیسین
بلند شوند	-	Vuri:sen	وُرِیسین
افتاد، خراب شد	-	Vuri:sest	وُرِی سِست
افتادن	-	Vastan	مصدر: وستن
افتادم	-	Vastum	وَسْتُم
افتادی	-	Vasti:	وَسْتی
افتاد	-	Vast	وَسْت
افتادیم	-	Vasti:m	وَسْتیم
افتادید	-	Vasti:n	وَسْتین
افتادند	-	Vasten	وَسْتین
عطسه کرد	-	Vashkhest	وَشْخِست
گریه کردن بچه، ونگ زدن کودک	-	Vaqheh	وَقِه
رها شده	-	Ve~l	وَل
به خدا	والله	Vu!a:	وُلا
سرزمین، منطقه، روستا، آبادی	عربی: ولایت	Vel!a:t	وَلات
آواره، مهاجر	-	Vel!a:t var	وَلات وَر
تخم حرام	-	Valad e zena:	وَلَد زَنّا
جوشکاری	-	Veldi:n:g	وَلدینگ
رهایش کن	-	Veles kun	وَلِس کُن
آزادم، رها هستم، راحتم	-	Velum	وَلُم
ترکم نمود	-	Velum kerd	وَلُم کِرْد
بیخود، الکی	-	Ve!eki:	وَلِکِی
پهن و باز	-	Ve~!a	وَلِه
بینداز	-	Van	وَن
انداخت	-	Vand	وَنَد
انداختش	-	Vandes	وَنَدِس
افتاده	-	Vandeh	وَنَدِه

آمدند	-	Vayden	ویدن
حواس، فکر، یاد، هوش	-	Vi:r	ویر
یادت هست، حواست هست	-	Vi:reteh	ویرته
یادم رفت	-	Vi:rum ra[t]	ویرم رات]
حواسم بهت هست	-	Vi:rum va:teh	ویرم واته
سرگردان	ویلان	Veylu:n	ویلون
ه			
او	-	Hu	ه
بله	-	Ha:	ها
پررو شده ای	-	Ha:r aveydi:	هار اویدی
گزافه گویی، داد و فریاد	هارت و هورت	Ha:rt u put	هارت و پوت
صدای الاغ	عرعر	Ha:r:ha:r:	هارهار
مشغول جویدن است، نشخوار می کند	-	Ha:sht ekuneh	هاشت اکنه
نسبت همسران یک مرد به یکدیگر	هوو	Haw	هاو
صدای بلند برای اطلاع دادن	-	Ha:yha:y	های های
دستپاچه شدن، عجله کردن	-	Haparu:	هپرو
حمله برای بغل کردن	-	Haparu:n	هپرون
حمله کرد، خیز برداشت	-	Hapar avurd	هپر اورد
نهییب دادن برای حرکت بزها و گوسفندان	-	Hekh	هخ
هستم	-	Hedum	هدم
هستی	-	Hedi:	هدی
هست	-	Hed	هد
هستیم	-	Hedi:m	هدیم
هستید	-	Hedi:n	هدین
هستند	-	Heden	هدن
خر	-	Har	هر
بیخود، بی نظم	-	Hertaki:	هرتکی

کنگر پیر با دانه های بزرگ	-	Hartal!e~	هَر تَلَه
هردمبیل	-	Hardaja:l!	هَر دَجَال
هردنبیل، کار بی اساس و بی نظم، دلچک تهران در عصر ناصری	ترکی: هردن پیر	Hardambi:l	هَر دمبیل
هر لحظه	هر دم	Har damu:n	هَر دَمُون
تابی که به درخت می بندند	-	Hardu:shkel!e	هَر دوشکله
هر روز	-	Har ru:	هَر رُو
گودی سنگ ها که آب باران در آن جمع می شود	-	Har:u:	هَر و
اشک	-	Hars	هَرَس
بی نظم و قاعده	هر کی به هر کی	Harkeh harke	هَر که هَر که
خرما	-	Hurma:	هَر ما
گلابی	-	Harmu:	هَر مُو
آری	-	Hari:	هَر ی
استخوان	-	Hast	هَس ت
اشاره	-	Hesha:reh	هَس اَرَه
گذاشتن، اجازه دادن، جا گذاشتن	-	Heshtan	مصدر: هِشْتَن
گذاشتم (اجازه دادم)	-	Heshtum	هِشْتُم
گذاشتی	-	Heshti:	هِشْتِی
گذاشت	-	Hesht	هِشْت
گذاشتیم	-	Heshti:m	هِشْتِیْم
گذاشتید	-	Heshti:n	هِشْتِیْن
گذاشتند	-	Heshten	هِشْتِن
جا گذاشتن	-	Heshten beja:	هِشْتِن بَجا
تو را گذاشت	-	Heshtet	هِشْتِت
او را گذاشتی	-	Heshti:sh	هِشْتِیْس
فوت کردن	-	Huf	هُف
استفراغ، ریختن باران از ابر	عُق	Huqh	هُق
استفراغ نمود	-	Huqh zay	هُق زِی
زور چپان، تپاندن	-	Hul!Tapu:n	هُل تَپُون

وسيله ای مانند الگو	-	Hal! ken	هَل کین
حلقه در	-	Hal!ken	هلکن
پتک بزرگ با کله و دسته چوبی	-	Hal!aku:	هَلکُو
نجویده آن را قورت داد	-	Hal!meni:des	هَلمینیدس
صاف، صیقلی	-	Hali:k	هَلیک
باز هم، دوباره	-	Ham ba:z ze nu:	هَم باز ز نو
کیسه چرمی	انبان	Hambu	هَمبُو
شریک	-	Hamba[h]r	هَم بَهر
هم سن	-	Humda:	همدا
شریک، انباز	همدست	Hamdas	هَمدَس
هم صحبت	-	Ham du:ren:g	هَم دُورِنِگ
باجناق	ترکی: باجناق	Hamri:sh	هَمریش
همه اش	-	Hames	هَمِس
همسایه	-	Humsa:	هَمسا
همان موقع که	-	Ham su: keh	هَم سُو که
همان شخص	همان او	Hamu:	هَمُو
چوبی با چند سوراخ برای تنظیم عمق شخم	-	Hameh kash	همه کش
آنها	-	Hunu (unun)	هُن (اُونُون)
هنوز	-	Hani:	هَنی [هنیز]
آن است	-	Hu ni:	هُ نی
آهسته، یواش	ترکی: هوار	Huwa:r	هوار
افرادی که با آنها رودر بایستی دارید، رقبا، دشمنان	-	Huva:l! hamcheshm	هوال هم چشم
جای نمک خورن حیوانات روی سنگ ها	-	Hu:renge~	هَوُرِن گه
مقداری نقدی که بابت انجام کاری پرداخت می شود	-	Hushke~	هوشکه
خرمن کوبی سنتی با چرخاندن اسب و الاغ روی خرمن، کنایه از دور خود چرخیدن، گیج شدن، به در دسر افتادن	-	Hu:l!e~	هوله
با عجله	هول هولکی	Huwl! Huwl!i:	هول هُولی

هاون	-	Havan:g	هَوَنگ
خمیر، هوا خورده و جا افتاده	-	Havi:r	هَویر
همیشه، همواره	هی	Hay	هَی
کمک	همیاری	Haya:ri:	هیاری
بد چشم	-	Hi:z	هیز
هیچ کس	-	Hi:shki:	هیشکی
رنگ قهوه ای کمرنگ یا خرمایی	-	Hi:l!	هیل
هیزم	-	Hi:me~	هیمه
ی			
این، ایشان	-	Yu	یُ
دغل کار	-	Yaram ba:z	یارم باز
ی کمی	-	Ye pli:t	ی پلِیت
به اندازه یک کف دست، یک تگه	-	Ye pan:jeh	ی پنجه
یک لقمه	-	Ye ti:keh	ی تیکه
یک کمی	یک خرده	Ye hi:rde~	ی حیرده
پیشدستی کرد	-	Ye dasti: zay	ی دَسْتی زِی
یک دفعه	-	Yadafkenu	ی دَفکِنُو
یک بار	-	Ye dafeh	ی دفعه
یک لحظه	-	Ye damanu:	ی دَمَنو
چرم روی زین اسب	-	Yara:qh	یراق
آسیا نمودن	-	Yarden	مصدر: یَرِدِن
آردش کرد	-	Yardes	یَرِدِس
پشت سر هم	-	Yaraw	یَرَو
به صورت یکپارچه	-	Yak anda:z	یک اَنداز
متحد شوید، یک صدا شوید	-	Yak beger:i:n	یک بَگِرین
خیلی زیاد	-	Ye kuli:	ی کُلِی
بجنب، سریع باش	یاا	Yal!a:	یلا
نوعی نفرین، یک بیماری کشنده	-	Yama:n	یمان

اینها	-	Yunu	یُنُ
این است	-	Yuneh	یُنِه
این را نگاه کن	-	Yuneh benyar	یُنِه بِنیر
این چیست	-	Yu chene~	یو چنه
یک طرفی	-	Yavari:	یَواری
همزمان ، یکپارچگی	-	Yeba:ra:ki:	یِه باریکی
مستقیم	یکراست	Yay ra:st	یِه راست
یک مرتبه	-	Ya vulla:	یِه ولا

منبع

- [1] - ناتل خانلری، پرویز، زبان ها و گویش های ایران، تاریخ زبان فارسی، 1365، نشر نو، ص 296.
- [2] - راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران و کهن ترین ملل باستان از آغاز تا اسلام، تهران، امیرکبیر، 1356، ص 138.
- [3] - گارثویت، جین رالف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، تهران، آنزان، 1373، ص 82.
- [4] - افشار سیستانی، ایرج، مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران، نشر تهران، 1366، 489.
- [5] - بختیاری، سردار اسعد، تاریخ بختیاری، به اهتمام جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، 1383، ص 49.

پایان